ت گستری و رعیت پروری و ظالم گدازی و مظلوم
نوازی بے نظیر اند در ستی قول بحدیکه اگر سر
برود زبان تغییر نکنند و دروغ گو را در مجلس خود
راه ندهند سراسر فتوت و وفا و سراپا حلم و تاک
اند حرف دغل نیاموخته اند و صحیفه شرارت
نخوانده اند و باوجود مخالفت دینی متعرض
دین و آئین و اسلام احدی نیستند

فرد

؎ گفتگوی کفر و دین آخر بیکجا می کشد ؛ خواب یک خواب است تعبیر ها مختلف

تمام شد نسخه ریاض السلاطین

مولفه منشی غلام حسین سلیم زیدپوری در تاریخ سلاطین بنگاله حسب الحکم
جناب فیض مآب قدردان علم و علما کبی راجه شانول داس جی صاحب
ممبر صدر کمیٹی و مهتمم کارخانه تواریخ راج اودیپور ملک میواڑ دام اقباله
از کتاب نمبری و نمبر ۵۲۶ سوسائٹی کلکته نقل بر داشته شد
بقلم ضراعت رقم اضعف عباد الله حبیب الله مرغزی پیشاوری بتاریخ ۱۲ رمضان
سنه ۱۳۰۴ هجری مقدسه

شجاع الدوله ناظم صوبه اوده واله اباد ظفریاب شدند باز بهمدیگر
مصالحه نموده ملک وزیر را باو مسلم داشتند ازانوقت درآن
ملک هم دخیل شده. وملک بنارس را ازان صوبه علیحده کرده
گرفتند وافواج ایشان در ممالک وزیر بطور نوکر حاضر بوده
در همگی امورات دخل دارند والله اعلم مال این حال
بکجا انجامد همچنین در ممالک دکن در قلعه مندراج کوتهی قدیم
وافواج سنگین میباشد وصوبه ارکات در تصرف دارند شهر
کنجام وبرم پور وسیکاکل واسحاق بابن وقلعه قاسم کوته
وراج بندر وایلور ومچهلی بندره بجواره وقلعه کوندلپی وغیره
هم بطور جاگیر از نظام علیخان گرفته در تصرف دارند ومنیدا
ران این ملک پیش ایشان حاضر بوده مالگزاری مینمایند وهرگاه
نظام علیخان را احتیاج بکومک می شود افواج سنگین همراه
میدهند وبحسب ظاهر از حکم او سرتابی نمی ورزند اما فرقه نصاری انگریز
بحلیه دانائی وهنرمندی آراسته وبحلیه مروت واخلاق پیراسته اند
بدرستی عزم وکمال حزم وتدبیر ولیاقت بزم بیعدیل وبه آئین

باطاعت سرداران انگریز تن داده بمدت العمر بعیش و عشرت
میگذرانیدند اکنون ملک ارکات هم بطور بنگاله بتصرف
سرداران انگریز است وچنانکه سابقا مرقوم شد چون سراج
الدوله ناظم بنگاله از ناتجربه کاری خود سنگ در زنبور خانه زد
ناگزیر نتیجه آن دید آنچه دید و نواب جعفر علیخان اینها را اعتقاد خود ساخته
در نظامت ممالک بنگاله سهیم و شریک خود نمود در امورات
ملکی دخیل ساخت چون در سلطنت دهلی ضعف تمام راه یافته بود
در هر صوبه امرایان قابض شده دم استقلال میزدند اکنون از مدت
یکقرن تمامی ولایت بنگاله و بهار و اوڈیسه در قبض و تصرف
سرداران انگریز در آمده است و در کلکته سرداری مخاطب بگورنر جنرل
از ولایت ایشان آمده اقامت میکرد و نائبیان تحصیل و عدالت
و فوجداری و تجارت از حضور خود تجویز نموده در هر جا میفرستد
و کچهری خالصه در کلکته مقرر داشته تشخیص هر ضلع از قبل خود
بندوبست میکنند و نائبان و ضلعداران زرها تحصیل کرده
... ال کلکته مینمایند وچون در سنه ۱۱۷۰ بر نواب وزیر الممالک

شجاع

و فرانسیس را نوکر کرده بدربار اسلام آورد چون نصاری فرانسیس باین اقتدار
رسیدند نصاری انگریز که تشنه خون کرده فرانسیس اند نیز حوصله دخل
در ممالک بادشاهی بهم رسانیدند و بر بعضی ممالک دکن متصرف شدند
و قلعه بندر سورت را بقبض اختیار خود آوردند و در ممالک بنگاله کوٹهیها
مستحکم قایم کردند و ازانجاکه فرانسیسان نواب انورالدین خان گوپاموی
صوبه ارکات را بقتل درآورد شخصی را برای نام بسرداری برگزیده در
ممالک دکن مسلط شده بودند نواب انورالدین خان با سرداران
انگریز ساختگی نمود و ایشان بکومک و امداد نواب محمد علیخان پیش
آمده دقیقهٔ از لوازم امداد و اعانت فرو نگذشتند و استقبال فرقه
فرانسیس کاینبغی پرداختند و در سنه ا قلعهٔ پولچری را محاصره نموده
از دست فرانسیس انتزاع نموده عمارات پولچری را منهدم ساخته قلعه
و بهموار گردانیدند و سیکا کل و راج بندری وغیره اماکن جاگیرات فرانسیس
که قیاس خلاصی آن مکانات از وهم بیرون بود خود متخلص گردید نواب
محمد علیخان بتوجهات سرداران انگریز بجای پدر بر مسند ایالت ارکات
متمکن گشته بخطاب والاجاه امیرالهند محمد علیخان منصور جنگ مخاطب گردید

نظام الدوله افاغنه و نصاری نواب مظفر جنگ را بر مسند نشاندند مظفر
جنگ باجماعه افاغنه بر بولچری رفته جبی کنیز نصاری فرانسیس را نوکر گرفته
الحتقاد خود ساخت و هم در سال مذکور جمعیت غفیر از افاغنه و نصاری
گرفته عازم حیدرآباد شد در سرکارات مرور نموده بملک افاغنه درآمد از نیرنگی
تقدیر درمیان مظفر جنگ و افاغنه اختلاف واقع شده بجنگ و پرخاش
منجر گشت و هفدهم ربیع الاول سنه مذکور بهمدیگر معرکه قتال آراستند
از یک طرف مظفر جنگ و نصاری فرانسیس و از طرف دیگر افاغنه صف
آرا شدند همت خان وغیره سرداران افاغنه نتیجه نمکحرامی یافته مقتول
شدند و مظفر جنگ هم بزخم تیری که در حدقه چشم رسیده بود سالک
مسالک فنا گردید بعد ازان نصاری فرانسیس در رکاب امیر الملک
الممالک صلابت جنگ پسر سوم آصف جاه اختیار ملازمت
گردند و سیکاکل و راج بندری وغیره باقطاع یافته اقتدار کمال بهم رسانیدند
و در ممالک دکن حکم ایشان نافذ و جاری گشت فرقه نصاری فران
سیس که ازمدتها در بنادر دکن آمد و رفت میکردند پیش ازان کسی
ایشان را نوکر نداشته بود این مظفر جنگ کیست که نصاری

و فرانسیس

و فرانسیس را نوکر کرده بدربار اسلام آورد چون نصاری فرانسیس باین اقتدار
رسیدند نصاری انگریز که تشنه خون کرده فرانسیس اند نیز حوصله دخل
در ممالک بادشاهی بهم رسانیدند و بر بعضی ممالک دکن متصرف شدند
و قلعه بندر سورت را بقبض اختیار خود آوردند و در ممالک بنگاله کوتهیها
مستحکم قایم کردند و ازانجاکه فرانسیسان نواب انور الدین خان گوپاموی
صوبه ارکات را بقتل در آورد شخصی را برای نام سرداری برگزیده در
ممالک دکن مسلط شده بودند نواب انور الدین خان با سرداران
انگریز ساختگی نمود و ایشان بکومک و امداد نواب محمد علیخان پیش
آمده دقیقه از لوازم امداد و اعانت فرو نگذاشتند و استقبال فرقه
فرانسیس کما ینبغی پرداختند و در سنه ۱۱۷۴ قلعه پولچری را محاصره نموده
از دست فرانسیس انتزاع نموده عمارات پولچری را منهدم ساخته تاج
و هموار گردانیدند و سیکاکل تراج بندری وغیره اماکن جاگیرات فرانسیس
که قیاس خلاصی آن مکانات از وهم بیرون بود خود متخلص گردید نواب
محمد علیخان بتوجهات سرداران انگریز بجای پدر بر مسند ایالت ارکات
متمکن گشته بخطاب والاجاه امیر الهند محمد علیخان منصور جنگ مخاطب گردید

نظام الدوله افاغنه و نصاری نواب مظفر جنگ را بر مسند نشاندند مظفر
جنگ باجماعه افاغنه به پولچری رفته جمعی کثیر نصاری فرانسیس را نوکر گرفته
الاعتقاد خود ساخت و هم در سال مذکور جمعیت غفیر از افاغنه و نصاری
گرفته عازم حیدرآباد شد در سرکار کات مرور نموده بملک افاغنه در آمد از بدرنگی
تقدیر در میان مظفر جنگ و افاغنه اختلاف واقع شده بجنگ و پرخاش
متحیر گشت و هفدهم ربیع الاول سنه مذکور بهمدیگر معرکه قتال آراستند
از یک طرف مظفر جنگ و نصاری فرانسیس و از طرف دیگر افاغنه صف
آراستند همت خان وغیره سرداران افاغنه نتیجه نمک حرامی یافته مقتول
شدند و مظفر جنگ هم بزخم تیری که در حدقه چشم رسیده بود سالک
مسالک فنا گردید بعد ازان نصاری فرانسیس در رکاب امیر الملک
الممالک صلابت جنگ پسر سوم آصف جاه اختیار ملازمت
گردیدند و سیکاکل و راج بندری وغیره باقطاع یافته اقتدار کمال بهم رسانیدند
و در ممالک دکن حکم ایشان نافذ و جاری گشت فرقه نصاری فران
سیس که از مدتها در بنادر دکن آمد و رفت میکردند پیش ازان کسی
ایشان را نوکر نداشته بود این مظفر جنگ کیست که نصاری

و فرانسیس

ساکن پولچری را رفیق خود ساخته بر سر انوار الدین خان شهامت جنگ
گوپاموی که از عهد نواب نظام الملک آصف جاه ناظم ارکات بود
بعزم انتزاع ملک ارکات شتافت و جنگ عظیم درمیان آمد نواب
شهامت جنگ در میدان رزم پای شجاعت افشرده داد مردانگی
داد مقتول گردید و نواب نظام الدوله خلف دویم نواب آصف جاه
که بعد وفات پدر بمسند ریاست ممالک دکن جانشین بود از اطلاع
تخالف خواهرزاده با جمعیت هفتاد هزار سوار و یک لک پیاده بعزم
تنبیه مظفر جنگ بر سمند عزیمت برنشست و به بندر پولچری رسید
بست ویششم ربیع الاخر ۱۱۶۳ آصف جنگ آراسته فتحیاب گردید و مظفر جنگ
زنده دستگیر گردید نظام الدوله موسم برسات به ارکات گذرانید نصاری
پولچری با همت خان وغیره سرداران افاغنه کرناٹک که نوکران نظام
الدوله بودند ساختگی کرده بطمع ملک و اموال فریب داده چشم دل را از
ملاحظه حقوق تربیت نابینا ساختند آن نمک حرامان کمر غدر و دغا بسته
باتفاق نصاری پولچری شب شانزدهم محرم ۱۱۶۴ شبخون زده نواب
نظام الدوله را رحیق مختوم شهادت ساختند بعد شهادت نواب

از فرقه نصاری پرتکال فرانسیس وغیره هم تخالف تمام دارند و تشنه
خون یکدیگر شده نسخه منسوخ عداوت را در همدیگر میخوانند علی الرغم آنها در
ولایت سورت که از جمله ممالک گجرات ست جای سکونت داد نخستین جائیکه
نصاری در سواحل بنادر هند جهت توطن اختیار کردند این بود پیش
ازین نصاری انگریز هم کشتیهای تجارت در بنادر هند آورده اجناس را
فروخته معاودت بولایت خود میکردند و بعد ازان به تدریج در ممالک
دکن و بنگاله جابجا کوتهی های تجارت نصاری انگریز هم بدستور نصاری
پرتکال و فرانسیس وغیره قایم گردیده محصول بطور دیگران میدادند چون
در عهد سلطنت اورنگ زیب عالمگیر مصدر خدمات شایسته
شدند و فرمان احداث کوتهی های تجارت در ممالک محروسه علی الخصوص
احداث کوتهی در بنگاله مع فرمان معافی محصول جهازات کمپنی انگریز
وگرفتن سه هزار روپیه در وجه محصول بخشنده حاصل کردند چنانکه در ذکر آبادی
کلکته گذارش یافت ازانوقت در ممالک بنگاله اقتدار نمایان پیدا کردند و چون
در سنه ۱۱۶۲ نواب مظفر جنگ نواسه نظام الملک آصفجاه باغوای حسین
دوست خان عرف چندا که از روسای ارکات بود نصاری فرانسیس
ساکن

که بقول فرنگ بمکهٔ معظمه متردد بودند در هنگام مراجعت از بندر جده
بغارت برده انواع و اهانت کمال با اهل اسلام رسانیدند و بندر عادل
آباد و فراین که تعلق بعادل شاه داشت وقف آتش و خراب مطلق کردند
و بطریق تجارت در بندر دابل آمده خواستند که بخداع و فریب بران
نیز دست تصرف دراز کنند اما حاکم آنجا خواجه علی الملک تجار
شیرازی برارادهٔ شان مطلع شده یکصد و پنجاه کس فرنگیان معتبر را مقتول
ساخته باطفای آتش فتنه پرداخت خیابان دوم در ذکر مسلط
شدن نصاری انگریز در ممالک بنگاله و دکن وغیره معلوم ضمیر انشوران
اخیار شده باد که از ان تاریخیکه جهازات جلال الدین محمد اکبر بادشاه
بدست نصاری گرفتار شد فرستادن جهاز به بنادر عرب و عجم یکقلم موقوف
کرد زیرا که قول گرفتن از فرنگیان نیل ننگ و عار بر چهره همت عالی تصور کرد
و بیقول فرستادن باعث هلاک نفوس و تضیع اموال بود اما امرای او مثل
نواب عبد الرحیم خان خانان وغیره قول از فرنگیان گرفته سفاین را
به بنادر روانه می کردند و چندگاه برین منوال گذشت چون نور الدین محمد
جهانگیر بر سریر سلطنت دهلی جلوس فرمود فرقهٔ نصاری انگریز را که در معتقدات

اول آنرا که سر راه بیت متنرح ساخته به بنادر هند رود و داود رهال بندر
عدن را از شیخ داود انتزاع نموده داود را مقتول ساخته به بندر دیو روانه شده
طرح جنگ انداخت نزدیک بود که مسخر سازد لیکن بسبب کم شدن اذوقه و خالی
شدن خزانه بے نیل مقصود مراجعت بروم کرد و در سنه ۹۶۳ ترسان بر بنادر
هرموز و مسکت و سمطره و ملوکه و میلافور و ناک و فلتن و ناشکور و سیلان
و بنگاله تا سرحد چین مسلط شدند و در هر جا طرح قلعه انداختند اما سلطان
علی اخی قلعه سمطره را مفتوح گردانید و حاکم سیلان هم فرنگیان را مغلوب
ساخته آسیب ایشان از ملک خود دفع ساخت و سامری حاکم کالیکوت
به تنگ آمده ایلچیان نزد علی عادل شاه فرستاد و ایشان را بغزای فرنگیان
و اخراج از ممالک خود ترغیب و تحریص کرد و در سنه ۹۷۹ سامری قلعه جالیات را
مسخر و محاصره کرده و نظام شاه و عادل شاه دیر کردند و کوه چسپیدند سامری بزور بازوی
شجاعت و همت قلعه جالیات را مسخر ساخت و نظام شاه و عادل شاه
از شامت نوکران نادولت خواه که بتطمیع فرنگیان فریب خوردند بحصول گوهر
مقصود مراجعت کردند و از آن وقت نصاری در ایذا و تعدی بر مسلمانان راسخ
شده یکدی دست دراز کردند که بعضی جهازهای جلال الدین محمد اکبر بادشاه

بقول

وهمچنین طایفه یهود که در کدنکلور بودند ضعف سامری دریافته پای از اندازه
بیرون نهاده اکثری از اهل اسلام را شربت شهادت چشانیدند و سامری
از کرده خود نادم گشته نخست در کدنکلور رفته نوعی استقبال یهود نمود
که ازان فرقه دران دیار اثری نماند پس ازان باتفاق تمامی مسلمانان
ملیبار بکالیکوت رفته قلعه فرنگیان محاصره نمود بسعی اوان مغلوب
ساخت و حصار را مفتوح گردانید ازین قوت و شوکت ملیباریان
برافزود و جهازات را بقول فرنگ مملو از زنجبیل و فلفل وغیره به بنادر
عرب متردد ساختند و در سنه ۹۲۳ فرنگیان در چالیات که شش کروهی کالیکوت
ست قلعه بستند و تردد کشتیها ملیبار دشوار گردید و همچنین ترسایان در همان
سنوات در عهد برهان نظام شاه در ریوندو قریب بندر چول قلعه ساخته متوطن
گشتند و در سنه ۹۴۱ در عهد سلطان بهادر گجراتی بندر دیو و دمن دیو را که بسلاطین
گجرات تعلق داشت قابض شدند و در سنه ۹۴۳ در کدنکلور هم قلعه احداث
کرده استیلای تمام بهم رسانیدند و درینوقت سلطان سلیمان بن سلطان سلیم
رومی اراده کرد که فرنگیان را از بنادر هند برآورده خود دران بنادر متصرف شود
لهذا در سنه ۹۴۴ وزیر خود سلیمان پاشا را با یکصد غراب جنگی به بندر عدن فرستاد

سنه ۹۱۵ بکالیکوت آمده مسجد جامع را سوختند و شهر را نیز بجاروب
غارت روفتند اما روز دیگر ملیباریان هجوم آورده بر سر نصاری
ریختند و پانصد کس فرنگی معتبر را کشته و بسیاری را در آب غرق کردند
بقیة السیف گریخته در بندر کولم در آمدند و با زمیندار انجا جنگ کرده در
نیم فرسخی آن شهر حصاری مختصر احداث کرده گرد آوری خود نمودند و در همان
سال حصار کوه را از تصرف یوسف عادل بر آوردند اما یوسف عادل شاه باندک
فرصت خوشطبعانه از دست ایشان بر آورده ولیکن پس از ایام معدوده
فرنگیان باز حاکم آنجا را بزرهای فراوان فریفته بران حصار متصرف شدند و آن قلعه
را که متانت و حصانت تمام دارد حاکم نشین خود ساخته باستحکام پرداختند
و سامری ازین غیرت پر اندوه در سنه ۹۲۱ عرصه مرگ گشت و برادرش قایم مقام
گردیده بساط منازعت در چید و با فرنگیان طریقه مصالحت پیموده نزدیک
شهر کالیکوت اجازت احداث قلعه داد و ازیشان قول گرفت که
هر سالی چهار منزل کشتی فلفل و زنجبیل به بنادر عرب میفرستاده باشند
فرنگیان چندی بر تعهد و قول خود وفا نمودند و چون قلعه باتمام رسید از تجارت
[illegible] آمده بر اهل اسلام انواع تعدی و بدعت شروع کردند

و همچنین

را باسیزده منزل غراب مملو مردم جنگی و آلات کارزار روانه ساحل
هند ساخت و سلطان محمود گجراتی و سلطان محمود بهمنی دکنی نیز از
بندر دیو و سورت و کوله و داهل و جیول بعزم جنگ با فرنگیان جهازات
در غایت استعداد مرتب ساختند اول جهازات مصر به بندر دیو آمدند
و باتفاق سقاین گجرات متوجه جیول که محل اجماع فرنگیان بود عازم
شدند و چهل منزل غراب سامری و چند منزل غراب کوه و دایل هم
با ایشان پیوسته نایره جنگ را مشتعل ساختند بیک ناگاه یک
غراب مملوی فرنگیان بی آنکه ایشانرا خبر شود از عقب در رسیدند
لوازم آتشباری بظهور رسانیدند و عرصه بحر را پر از آتش کردند
ملک ایاز حاکم دیو و امیر حسین ناگزیر بجنگ ایشان مبادرت
نمودند اما کاری از پیش نبردند چند غراب مصر گرفتار گشت و مسلمانان
شربت شهادت چشیدند و فرنگیان بفیروزی به بنادر خود شتافتند
چون در همان ایام سلطان سلیم خنکار روم بر سلاطین غوریه مصر
استیلا یافت و سلطنت الظاهر الغوریه سپری شد سامری که بانی
انکار بود بیدل گردید و فرنگیان تسلط تمام پیدا کردند تا آنکه در زمان

و مسجدی را که بر ساحل دریا بود شکسته کلیسا ساختند و این اولین قلعه ایست
که نصاری در دیار هند تیار کرده اند و در همان زودی اهالی بندر کنور نیز با ایشان
اتفاق ورزیدند ایشان در انجام قلعه بسته بجمعیت خاطر بتجارت فلفل
و زنجبیل اشتغال نمودند و دیگران را ازین تجارت مانع آمدند لهذا سامری لشکر
کشی نموده پسر پادشاه کوچی را بقتل در آورد و آن ولایت را ویران ساخته
معاودت کرد و ورثه حکام مقتول باز جمعیت نموده علم حکومت
افراشته ولایت را بحال ابادی آوردند و بقول فرنگیان جهاز را ابدیا
متردد کردند و حاکم کنور نیز بهمین آئین جهازات متردد ساخت سامری
ازین ممر غصه خورده جمیع خزاین و دفاین بصرف لشکر داده دو سه دفعه
بر کوچی لشکر کشی نموده چون فرنگیان هر بار لوازم امداد و اعانت بظهور
میرسانیدند بر کوچی دست نیافته بی نیل گوهر مقصود رجع القهقری
مینمود و چون عاجز شده ایلچیان نزد حکام مصر و جده و دکن و گجرات
فرستاده از تعدی نصاری شکایتها نموده استمداد کرد و احوال بد
[illegible] اهل اسلام ضمیمه آن ساخته عرق غیرت و حمیت آنها را
[illegible] که سلطان قانصور غوری امیر حسین نام سرداری
را

بحوزه تصرف سلاطین دهلی درآمده و اسلام در انممالک دکن قوی گردیده
بود مهر سکوت بر درج دهان نهاده حرف عداوت و مخالفت بر زبان
نمی آوردند تا آنکه در سنه ۹ هجری ضعف و تخلل در سلطنت دکن راه یافت
در انوقت نصاری پرتکال از جانب بادشاه ملک خود بتعمیر قلاع در سواحل
بحر هند مامور شدند و در سنه ۹۰۳ چهار منزل جهاز نصاری پرتکال در بندر رفتند
رمینه و کالیکوت آمده کماهی حقایق آن مرز بوم را بخاطر آورده بملک خود
برگشتند و سال دیگر شش منزل در کالیکوت آمده فروکش شدند و با حاکم
آنجا که مخاطب بساوی بود استدعای کردند که مسلمانانرا از سفر عرب
مانع شوید که از جانب ما منافع بیشتر از مسلمانان بشما عائد خواهد شد
سامری کوشش برین سخن ننهاد اما نصاری در معاملات داد و ستد
تعدی بر اسلامیان اغاز نهادند تا آنکه سامری بخشم درآمده حکم بقتل و غارت
آنها نمود هفتاد معتبر نصاری را مقتول ساخت مابقی بر سلب ها
برنشسته راه سلامت گرفتند و نزدیک بلده کوجی که حاکم آنجا با
سامری منازعت و خصومت داشت توطن گرفته رخصت
احداث قلعه حاصل کردند و در اندک ایام بعجلت تمام قلعه مختصر تیار نمودند

نصاری انگریز در ممالک دکن و بنگاله و دران دو خیابان ست
خیابان نخستین در ذکر آمدن نصاری فرقه پرتگیس و فرانسیس
وغیره در دکن و بنگاله بر ضمایر خورشید نظایر صیرفیان نقود اثار و کهرسنجان
جواهر اخبار مخفی و محتجب مباد که طایفه یهود و نصاری پیش از ظهور
اسلام در اکثر بنادر ممالک دکن مثل ملیبار وغیره برسم بازرگانی
از راه دریا آمد و رفت داشتند و با مردم آنملک مالوف شد و در بعضی
از شهرها سکونت ورزیده مکانها و باغیچهها ساخته و برین نهج سالهای
دراز بسر بردند و چون نیر اعظم دین محمدی طلوع فرموده و پرتو شعاع آن
افتاب بر مشارق و مغارب تافت و رفته رفته ممالک هندوستان
و دکن نیز فیض یاب انوار مهر شرع احمدی گردید و تردد اهل اسلام
دران ممالک شد و اکثری از ملوک و حکام آن دیار بحلیهٔ اسلام
محلی شدند و راجهای بنادر کوه و دابل و جول وغیره بطور حکام
اهل اسلام سلمانی را که از ممالک عرب می آمدند در سواحل دریا مکان
داده لوازم اعزاز و احترام انها بجا می آوردند لهذا یهود و نصاری در
آتش حسد و رشک می سوختند و چو ممالک دکن و گجرات

بحوزه

بوسعت آبادر و حالی شتافت سرداران انگریز نجم الدوله پسرش را بجای او متمکن ساختند و نواب محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ را به نیابت نظامت مقرر نمودند او هم دو سه سال متکی وساده نظامت بوده راه سفر آخرت پیمود پس از وفات نجم الدوله بجایش برادر خرد او سیف الدوله بجای برادر جانشین مسند نظامت گردید و نواب مظفر جنگ بدستور به نیابت نظامت بحال ماند او هم بعد نظامت دو سه سال به بیماری چیچک درگذشت و برادر دیگرش مبارک الدوله بهادر مسند آرای نظامت گردید سرداران انگریز گردید نواب محمد رضا خان مظفر جنگ را از نیابت معزول کرده نواب مبارک الدوله را شانزده لک روپیه سالیانه در وجه نظامت مقرر کرده سال بسال میدهند و خود بر هر سه صوبه مسلط شده ضلعداران جابجا فرستاده در کلکته کچهری خالصه مقرر کرده تشخیص و تحصیل و عدالت و بحالی و معزولی اعمال و غیره امور نظامت و حکومت ملکت را باختیار خود می کنند و تا حالت تحریر این رساله که سنه ۱۲۰۲ یکهزار و دو صد و دو هجری و سنه ۱۳ جلوس عالم شاه بادشاه است دخل و عمل انگریزان در هر سه صوبه جاری است روضه رابع در ذکر مسلط شدن

بنامت نمکحرامی مقتول ساخت و وجود هر دو برادر چکست سینه
را که در باب طلب جعفر علیخان و نصاری انگریز ساعی شده خطوط
نوشته بودند و آن نوشته با جنس گرفتار گردید مایه فساد و فتنه انگاشته
مع دیگران زمینداران وغیره که از سابق محبوس بودند و هر یکی در فتنه سازی
و هنگامه پردازی یگانه عصر بود جلگی را مقتول و معدوم ساخت و بعد
رسیدن عظیم اباد در انجا هم جرات اقامت در خود نیافته باضطرار تمام
بپیشتر روان گردید و زنانه های خود را در ریتاس گڑه گذاشته بصوب آوده
پیش وزیر الممالک نواب شجاع الدوله بهادر رفت و در انجا هم بانواب
وزیر صحبت برهم خورده ولواب اکثر اموال او را ضبط در آورده از انجا هم روان
شده در اطراف کوه رسیده چند سال دران نواح بانواع ناکامی بسر برده آخر و
دیعت حیات سپرد نظامت بار ثانی جعفر علیخان بهادر بعد هزیمت
قاسم علیخان سرداران انگریز باز نواب جعفر علیخان را بر مسند مستعار نظامت
بنگاله متمکن ساخته بودند و باضمیمه خدمت دیوانی انگریز و ششکنه بنواب
جعفر علیخان مقرر شد این بار هم بکمال تزلزل مدت سه سال نظامت عاریتی
کرده در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری از تنگنای جسمانی

بوسعت

منعطف ساخته درسوتی بر افواج قاسم علیخانی که سمرو فرنگی وغیره سر داران لشکر با افواج سنگین در انجا مقام داشت رسید اما انگریزان تعاقب از دست نداده بدنبال شتافتند و جنگی عظیم در سوتی رویداد از انجا که ستاره دولت قاسم علیخان رو بانحطاط و طالع انگریزان در ترقی بود بعد جنگ بسیار و مقابله بیشمار درین جنگ هم انگریزان فتح یاب شدند وافواج قاسم علیخان تاب ضرب غلولهای توپ بندوق انگریزان نیاورده شکست خورده برلب آب ادهوا که بیشتر بنگاه سپاه بود در انجا هم تمام عساکر فراهم شده بحرب وضرب وجدال وقتال ورزیدند اخر اکثر از سرداران فوج قاسم علیخان مثل گرگین خان که سردار فوج پیادهای برقندازان بود وغیره هم با انگریزان موافق شدند ونصاری انگریز بدلجمعی تمام شبخون زده پای ثبات موافق ومنافق را متزلزل گردانید و گریزا گریز در لشکر افتاد و شکست عظیم رویداد منهزمان بحال تباه خود را بمونگیر رسانیدند قاسم علیخان از دریافت خبر این شکست دل باخته و رنگ پریده شکست ونمکحرامی و دغابازی حریفان نمک پرورده بخاطر اورده حوصله جنگ در خود نیافته پهلو از رزم تهی کرده سراسیمه عازم بطرف عظیم آباد گشت و گرگین خان

نائبان بنگاله درباب ترغیب وتحریص جنگ با انگریزان بتاکید نوشت
ازانجمله شیخ هدایت الله نائب فوجدار ندبه با جمعی فراوان وجعفرخان وعالم
خان جاعدار ترک سواران متعینه حضور بر جناح استعجال عازم شده باکتوه
رسیده بود که ازانطرف افواج انگریز نواب جعفرعلیخان را بسالاری برگزیده
همراهش گرفته بمقابله شتافته بفاصله دو کروه در دائین هات لشکرگاه
ساختند سوم شهر محرم طرفین صف آراسته آتش قتال اشتعال دادند
افواج قاسم علیخان بعد قتل جمعی از اجل رسیده ها شکست خورده بپای هزیمت
در پلاسی نزد محمد تقیخان فوجدار بیربهوم رسیدند بعد دو سه روز که افواج بنگاله
واجتماع یافت وسرداران انگریز هم تعاقب کنان رسیدند محمد تقی خان باجماعت
کثیر در میدان رزم پای ثبات افشرده بزخم گلوله بندوق جام شهادت نوشید
وسپاه منهزم شده بمرشداباد رسید سید محمد خان که بعد رفتن میرتراب علیخان
بمونگیر بنیابت بنگاله تعلق باو داشت با جماعت موجوده از شهر برآمده در
جونه کهالی مورچال آراست و چون خبر آمد آمد افواج انگریز سامعه آشوب خاطرش
گشت ازانجاکه اکثر افواج نیش خورده حربهای انگریز گشته بودند بوقوع جنگ
وزد و خورد توپ وتفنگ مضطر شده مورچال را خالی کرده عنان هزیمت
منعطف

علف سیف و سنان سازند و خود بسرداران سپاه درباب قتل و اسیر و نهیب و غارت آنها بتاریخ معینه بمبالغه تمام تاکید نموده علم معاودت بسمت مونگیر افراشت و چون بروز معهود افواج قاسم علیخان بکار مامور مستعد شدند با افواج انگریزیه جنگ درمیان آمد آخر بحمله های متواتر غالب شده بقتل و اسیر پرداخته همگی را کلیه مقتول و کوٹهی ها را غارت ساخت جماعۂ اجل گرفته ها نمودند و کوٹهی های انگریز در هر جا وقف تاراج کردند مگر صدر الحق خانفوجدار دنیاچپور و راجه بردوان دست ازین حرکت لغو بازداشتند قاسم علیخان چون بمونگیر داخل شد عمله نظامت بنگاله را یکسر طلب داشته بامورات ضبط و ربط ممالک متوجه گردید و رای رایان امید رای رامع پسرش کالی پرشاد و رام کشن و راج بلب و جگت سیٹه مهابت رای و راجه سروپچند برادر جگت سیٹه و زمینداران دنیاجپور و ندیه و کهرکپور و بیرهوم و راج شاهی وغیره و دولال رای دیوان بهوجپور و فتح سنگه و راجه تیکاری پسر راجه سندر و رام نراین نائب صوبه عظیم اباد محمد معصوم منشی جگت رای وغیره هم را یکیک در مونگیر طلبداشته محبوس کرده و قلعه را مستحکم تر ساخته افواج بیشمار به بنگاله گسیل کرد و متصل اکبرنگر برنالا دهوه اجتماع سپاه گردیده و به فوجداران و

شد و تا رسیدن رایات بادشاهی بعظیم آباد مراجعت فرموده بود و انگریزان
استقبال نموده در کوٹھی خود فرود آورده بودند متعاقب قاسم علیخان هم رسیده
بسعادت ملازمت فائز گردید و بخطاب نواب عالیجاه نصیر الملک امتیاز
الدوله قاسم علیخان بهادر نصرت جنگ مخاطب گردید اما بندگان اقدس و اعلی مزاج
خان مذکور را دگرگون دریافته بے اطلاع رایت نهضت افراشته عازم
بنارس شدند نواب قاسم علیخان متعاقب پرداخته تا صدود بکسر و چلبس یورش
تاخت و آنملک را تاراج ساخته مراجعت بعظیم آباد کرده در حویلی رام نراین
فرو کش شده به نظم و نسق انجا پرداخت و چون محصول اموال تجارت از نصاری
انگریز طلب نموده سرداران انگریز در دادن محصول ابا نموده استادگی ورزیدند
نواب قاسم علیخان محصول بالکل تاجران قلمرو بنگاله و بهار معاف کرده فرمود
که تا محصول از غالبان نگیرم از مغلوبان دست بردارم بهمین سبب و بحثی چند
دیگر با سرداران انگریز شکر آب در میان آمد و در صدد استیصال ایشان سرگرم تدبیر
شد آخر رای او برین قرار گرفت بعرصه یکروز همه را معروض تیغ سازد
لهذا به نائبان و فوجداران بنگاله برای هریک نوشته ها فرستاده که در فلان
تاریخ در هر جاکه هر قدر نصاری انگریز باشند بخداع و فریب و جدل و قتال

علف

باتفاق جگت سیٹھ با سرداران انگریز ساختگی کرده آنهارا بران آورده
که سرداران انگریز تابع مرضی خان معزالیه شده بنواب جعفرعلیخان نوشت که هنگامه طلب
و تنخواه سپاه رو بطولانی دارد بهتر آنست که نیابت قلعه و صوبه بمیر محمد قاسم خان
پسر خود از قلعه برخاسته بکلکته بیایند میر محمد قاسم خان بدلجمعی تمام با حصول
مطالب مراجعت بمرشدآباد نموده بسرداران سپاه انگریز باوی موافق شده
نواب جعفرعلی خان را از قلعه براورده برکشتی سوار کرده بکلکته رسانیدند و میر قاسم
خان داخل قلعه گردیده مسندآرای نظامت شد و منادی امنیت بنام خود گردانید
و درباب مراجعت کنانیدن رایات بادشاهی بعظیم آباد نوشته بنام راجه
بلب فرستاده و خود متعاقب باستمالت و دلجوئی سپاه پرداخته بعد بندو
بست طلب و تنخواه بعزم حصول ملازمت بندگان اقدس اعلی تیاری
کوچ بسمت عظیم آباد نموده و میر تراب علیخان عم خود را به نیابت نظامت
در مرشدآباد گذاشته خود همگی اسباب و لوازمات و فیلان و اسپان و خزاین
و دفاین از نقود و اجناس و جواهرات و قورخانه وغیره حتی لوازمه نقرئی و طلائی
امام باره که مال لکوک همراه برداشته ملک بنگاله را خیرباد گفته رهگرا گردید بعد
رسیدن بمونگیر باستحکام قلعه انجا پرداخته بعزم ملازمت بادشاهی عازم عظیم آباد

گرد بدر رج بلب تا بهار بتعاقب برداخت وچون عساکر بادشاهی بسمت کیا مانپور نهضت فرمود و کامکار خان بجانب کوه گریخت عازم معاودت بود درین اثنا خبر دستگیری شدن نواب جعفر علیخان و مسلط شدن نواب قاسم علیخان در صوبه بنگاله مع نوشته ها حضور رسید چنانچه مذکور می شود ایام نظامت میر محمد جعفر خان قریب ۳ سال بود نظامت عالیجاه نصیر الملک امتیاز الدوله قاسم علیخان بهادر نصرتجنگ چون نواب جعفر علیخان میر محمد قاسم خان خویش خود را که پسر زاده نواب امتیاز خان خالص تخلص بود وکالتاً بتقریب سوال و جواب ملکی و بندوبست این معنی کرده آنکه از جعفر علیخان پیشتر آنکه از انگریزان و خدمت دیوانی ندمه جعفر علیخان باشد بکلکته فرستاده بود و بعد وفات صادق علی خان مردم سپاه بدر خواست طلب و تنخواه خود ها که از چند سال نیافته بودند بلوای عام کرده نواب را در چهلستون گرد کردند حتی که از طعام و آب مانع شدند بناءً علیه نواب مومی الیه بمیر محمد قاسم خان نوشت که مردم سپاه بجهت طلب و تنخواه بسیار تنگ کرده اند میر محمد قاسم خان باتفاق جگت سیته نوشت که مردم سپاه بجهت طلب و تنخواه بسیار تنگ کرده اند میر محمد قاسم خان

باتفاق

یافت دران ایام چون از خادم حسین خان بعلت اخذ الواجب و جهت دیگر
شکر آبی درمیان آمد و صادق علیخان در صدد اخراج و استیصال او سر
گرم شده بجانب پورنیه عزم جزم داشت و خادم حسین خان هم با جمعیت خود
از پورنیه برآمده در کنده گوله پای جنگ قایم ساخت بیکبارگاه خبر رسید که
افواج بادشاهی قلعه عظیم اباد را محاصره نموده بارام نراین جنگ شروع
گردید لهذا صادق علیخان عزیمت پورنیه فسخ نموده متوجه عظیم آباد گشت
خادم حسین خان خود را مرد میدان او تصور نه نموده عازم رفتن بطرف دار الخلافه
گردید ازین طرف دریای کنک افواج صادق علیخان و از انطرف خادم حسین
خان قطع منازل مینمودند و چون خبر آمد آمد صادق علیخان بعظیم آباد شایع
شد افواج بادشاهی از محاصره قلعه دست بردار شده بجانب شیر جاده پیما
گشتند صادق علیخان فرصت دیده از دریا عبور کرده بتعاقب خادم حسین خان
شتافت خادم حسین خان پیشاپیش بسرعت برق و باد قطع منازل
می نمود و صادق علیخان هم منزل بمنزل یاشنه کوب میرفت درین
اثنا طوفان باد و باران شروع شده راکب و مرکوب را از ترددات عاطل
ساخت خادم حسین خان برلب رودخانه رسید که معبر متعذر و عبورش

معبر

جعفر علیخان ہم جلوہ ریز بدانجا رسید وبرلب رود خانہ کہ زیر شہر بردوان
واقعست جنگ گولہ توپ شروع شد افواج دران اطراف ہم مجال
اقامت نیافتہ بعظیم آباد رجع القہقری نمودند وجعفر علیخان وصادق
علیخان بضبط اموال اثاث البیت نواب سراج الدولہ وہمگی بیگمات
مہابت جنگ وغیرہ کما ینبغی پرداختہ انہارا بقوت شبانہ محتاج ساختہ
بیگم مہابت جنگ را مع ہردو دخترش کہ یکی امینہ بیگم مادر سراج الدولہ ودیگر
گہسیٹی بیگم زوجہ شہامت جنگ بود مع دیگر زنانہا علاقہ دار مہابت جنگ
بجہانگیر نگر فرستادہ بود درینوقت باقرخان جماعدار را با جمعیت یکصد
سوار بجہانگیر نگر فرستاد وجسارتخان فوجدار جہانگیر نگر را بتاکید تمام نوشت
کہ بمجرد رسیدن باقرخان گہسیٹی بیگم وامینہ بیگم را دستگیر کردہ حوالہ نماید بعد
رسیدن جماعدار مذکور جسارتخان لاعلاج شدہ پروانگی داد انہارا بر کشتی
نشاندہ چند کروہ از جہانگیر نگر آمدہ بدریا غرق ساخت گویند چون آنہا
را در کشتی بردند وآنہا ازین ارادہ مطلع شدند ہر یکی نماز دوگانہ ادا کردہ
مصحف مجید در بغل گرفتہ ہردو خواہر بغلگیر یکدیگر شدہ درآب افتادند
سبحان اللہ چہ سنگدلیست آخر صادق علیخان ہم نتیجہ در دامن روزگار

بادشاهی مصدر تردد ات نمایان شدند محمد امین خان زخمی شده در اغلب
هم پس پاگشته جنگ درگریز میکردند قادرداد خان دغیره بحمله های مردانه درون
توپخانه درآمدند قضارا توپ کلانی که چار صد راس نرگاو میکشیدند محاذی
بود اینها درمیان گاوان درآمدند بسبب آنکه از چپ و راست قطار گاوان
بود درآمدن نتوانستند درینعرصه فیلبان قدرداد خان بضرب گلوله بندوق
کشته شد قادرداد خان فیل را از پای خود میراند و تیراندازی میکرد نواب صادق
علیخان هم زخم تیر برداشت دریں اثنا غلوله زنبورک بر پهلوی چپ قادرداد
خان خورد و کارش تمام گردید از معاینه این حال کامگار خان دغیره عنان تاب شده
بفوج خود ملحق شدند و افواج صادق علیخان از دریافت این حال مجددا حمله ور
شده بر افواج بادشاهی درافتاد و شادیانه فتح درداد ند افواج بادشاهی منهزم
گردید رحیم خان و زین العابدین خان که از طرف پشت افواج صادق علیخان
آمده بودند از شنیدن آوازشادیانه فتح از جانب دست راست آمده بمقابله
برداختند امابضرب گوله توپ انگریزان پای ثبات نیفشرده منهزم شدند
بعد شکست افواج سلطانی بطرف بردوان عنان تاب شد و صادق علیخان
بتعاقب پرداخته از راه حکائی کهانگی و بیرهوم به بردوان رسید ازینطرف
جعفر

نٹ اربعین و مائة الف ہجری واقع شد نظامت شجاع الملک جعفر علیخان چون جعفر علیخان بر چار بالش نظامت بنگاله و بہار و اودیسه مربع نشست بدلداری سپاه وغیره عمده ها که در استیصال و قتل سراج الدوله ہمزبان بودند پرداخته ہر یکی را از خود راضی ساخت و خادم حسین خان خواہر زاده خود را بفوجداری پورنیه اختصاص بخشید و رام نراین را بخلعت بحالی صوبۂ عظیم اباد ممتاز کرد چون در ہمان ایام شاه عالم بادشاه در صوبه عظیم آباد نزول اجلال فرمود رحیم خان و قادر داد خان وغیره پسران عمر خان و غلام شاه و دیگر جماعداران و رساله داران ملازم سراج الدوله که جعفر علیخان از حکمت انها را از بیشتر متعینه صوبه عظیم آباد کنانیده بود بلشکر بادشاہی پیوستند و در فتوحه بارام نراین جنگ واقع شد رام نراین زخمی شده بپای ہزیمت داخل قلعه گردید و افواج بادشاہی بمحاصره قلعه پرداختند نواب جعفر علیخان از دریافت این خبر خلف خود نواب ناصر الملک صادق علیخان شہامت جنگ عرف میران را مع افواج انگریز بانطرف کسیل کرد و بر لب ناله دہوده متصل باریه با عساکر بادشاہی جنگ رو بداد و قادر داد خان و کامگار خان مئین وغیره در رکاب

سراج الدوله کسیل کرد افواج انگریز را در تنبیه فرو کش ساخت اما سراج الدوله
شبگیر زده از زیر مالده بعجلت هرچه تمامتر گذشته در برال رسید چون خبر یافت
که موهانه ناظر بود رسد دست و کشتی از انطرف نمی تواند گذشت ناگزیر از کشتی
فرود آمد بخانه دانشاه پیرزاده که مسکن او هما نجا بود رفت دانشاه که سابق ازین
از دست او متاذی شده بود قابوی خود یافته وقت برابر دیده بدلاسا و تسلی
پیش آمده و بمکان خود داشت و به تیاری طعام پرداخته بمیر داوٗد علی خان فوجدار
اکبر نگر که برادر میر محمد جعفر خان بود خبر فرستاد کسان داوٗد علیخان که بتفحص و تجسس بودند
فوز عظیم دریافته بر جناح استعجال رسیده سراج الدوله را از خانه دانشاه گرفتار
کرده باکبر نگر بردند و از انجا کسان داوٗد علیخان و میر محمد قاسم خان همراه خود گرفته
بمرشد آباد بردند میر محمد جعفر خان او را ازروز محبوس داشته روز دیگر بصوابدید
سرداران انگریز و اصرار و استبداد چکت سیه مقتولش ساخته لاش آنمظلوم را
از هودج آویزان کرده در شهر گردانید و در خوشباغ بمقبره نواب مهابت جنگ
مدفون ساختند و بعد ین مرزا مهدی علیخان برخوردار سراج الدوله را نیز
در تخته کشیده از جان کشتند و به پهلوی برادرش بخاک سپردند نظامت
نواب سراج الدوله یک سال و چهار ماه بود و قتل او در آخر ماه شوال

سنه ۱۱

داروغه توپخانه بضرب گوله توپ رخت هستی بربست بمعاینه این حال
رنگ فوج سرگردید و مردم توپخانه همراه نعش میرمدن به بنگاه رسیدند آفتاب
از نصف النهار گذشته بود که مردم بنگاه راه فرار سر کردند هنوز نواب در معرکه مشغول
جدال و قتال بود که مردم بهیر گریخته از داؤ دپور آنطرف رسیدند و آهسته
آهسته افواج نیز راه سلامت پیش گرفتند دو ساعت روز باقی مانده
گریز انگریز در لشکر افتاد و پای ثبات سراج الدوله هم متزلزل شد و راه
هزیمت پیش گرفت چون بمنصور گنج که تعمیر او بود رسید و ابواب خزاین
کشاده بر مردم سپاه زر پاشی ورزید اما از غایت وسوسه مجال اقامت
در انجا نیافته از اموال و تجملات دل برداشته وقت شب جریده با زنان
و اطفال بر کشتی سوار شده و مبلغی از جواهر گرانمایه و اشرفیان همراه
گرفته بسمت پورنیه و عظیم اباد روان گردید و میر محمد جعفر خان بعد از شکست
سراج الدوله داخل خیمه شده شب با سرداران انگریز کنگاش کرده علی الصباح
پا شنه کوب افواج سراج الدوله شتافته بمرشد اباد رسید و فلک را بکام خود دیده
داخل قلعه شده کوس ایالت نواخت و منادی امن و امان در شهر گردانیده علم صاحب
صوبگی برافراخت و میر محمد قاسم خان داماد خود را با جمعی از افواج برای بدست آوردن

پیشتر روان شد خان معز الیه بهادر نیز کوچ کرده بفاصله نیم فرسخ از لشکر
نواب سراج الدوله خیمه بر پا ساخت میرمدن داروغه توپخانه بسراج
الدوله گفت که انگریزان حسب الطلب میر محمد جعفر خان می آیند قرین مصلحت
آنست که اول کار میر محمد جعفر خان تمام سازند بعد کشته شدن خان
مذکور انگریزان جرأت آمدن اینطرف نخواهند یافت ازانجا دفع تیر
تقدیر بسپر تدبیر ممکن نیست و مشیت ایزدی بطور دیگر رفته بود
زحرف خردمند خرد کوش شدان سیماب دل سیماب در گوش چون
فردای آن بداؤد پور رسید خبر آمد که انگریزان قصبه کتوه را آتش زدند آنزمان
موهن لعل بعتاب پیش آمد که تو مرا خراب کردی و بریشان و اطفال مرا
یتیم کردی اگر میر جعفر خان و دو لتدرام را از میانه برمیداشتی کار تا باینجا نمی
رسید القصه صباح آنروز که پنجم شوال سنه ثلث عالمگیر ثانی بود افواج انگریز
از پلاسی اینطرف سراج الدوله ازداؤد پور آنطرف بمقابله همدیگر رسیدند جنگ
توپخانه شروع شد میر محمد جعفر خان با فوج خود بجانب چپ دور تر استاده
بود هرچند نواب سراج الدوله طلب نمود از جا حرکت نکرد در عین زد و خورد
وگرمی هنگامه قتال که چیرگی دلیرگی از افواج سراج الدوله ظاهر میگردید ناگاه میرمدن

داروغه

پای همت نتوانست افشرد و بظاهر شهرت صلح داده مضطربانه راه مرشدآباد پیش گرفت و بعد رسیدن بمرشدآباد از انجا که جمیع عمدها و رساله داران رنجیده خاطر بودند خصوصاً میر جعفرخان بهادر که خدمت بخشیگری از خان مذکور تغیر نموده خواجه هادی علیخان را منصوب بران کار کرده بود زیاده تر رنجیده خانه نشینی اختیار کرده سراج الدوله توپهای کلان محاذی حویلی خان مشار الیه کرده مستعد بود که کار او با تمام رساند و پیام برآمدن از شهر کرد خان مذکور بعذر و معذرت بخود داری پرداخته بالاتفاق رساله داران و سرداران بهلیه و حیلت سیئه تعهد و پیمان همدیگر مخفی امیر بیگ را که از رفقای معتمد او بود با نوشته ها بکلکته فرستاد و درخواست آمدن افواج انگریز کرد بیگ مذکور بانواع تسلی و استمالت مزاج سرداران انگریز را بران آورد که از کلکته عازم شده تا به پلاسی رسیدند چون کار از کار گذشت سراج الدوله از دریافت خبر عزیمت افواج انگریزان از شهر برآمد این مرتبه پنبه بیهوشی را از گوش برآورده با خان موالیه تملق و کرم جوشی ها درمیان آورده و بیگم مهابت جنگ را فرستاده ابواب عذرخواهی و استعفای خطای خود مفتوح داشت از انجا که بر قول و فعل او اعتمادی نبود مسموع نشد بعد از انکه سراج الدوله از چونه کهاتی

شربت فنا چشیدند و سراج الدوله تا اکبرنگر رسیده بود که خبر فتح رسید و شادیانه
نواخت و رفقای شوکتجنگ را هر که بدست آمد بسیاست غیر مکرر و انواع عقوبت
و شداید مبتلا و مشادی ساخت راجه موهن لعل پنجاه و یک زنجیر فیل و اسبان
و شتران وغیره اموال شوکتجنگ را ضبط نموده پسر خود را به نیابت فوجداری
پورنیه گذاشته مراجعت نمود چون سراج الدوله از قتل پسرعم فراغت یافته بمرشد
آباد رسید شطرنج روزگار بازی دیگر روی کار شد و انگریزان که از دست سراج الدوله
سر جنگ خورده و اموال الکوک را بغارت داده بقیة السیف گریخته بودند
در جزیره سکونت ورزیده بولایت انگریز و دیگر بنادر خود مراسلات فرستادند
و به فرصت اندک افواج بکومک رسیدند بعد چند ماه سرداران انگریز لسکر کردگی
کرنیل ثابت جنگ با جمعیت سی هزار کس بر جهاز جنگی رسیدند و افواج
تهانجات که جا بجا بودند همه را گریزانیدند و با راجه مانک چند جنگ در میان آمد
راجه مذکور شکست فاحش یافت و انگریزان تا هوگلی رسیده قلعه هوگلی را بضرب
غلوله های توپ منهدم ساختند و فوجدار قلعه گریخته رفت سراج الدوله از دریافت
خبر غلبه انگریزان از مرشد آباد عازم کلکته گردید و متصل کلکته در باغ کرهیشی مضرب
خیام ساخت انگریزان وقت شب تاخت آورده شب خون زدند روز دیگر سراج الدوله

پنای

خورد و شیخ عبد الرشید برادرش و شیخ قدرت الله داماد شیخ جهان یار مع شیخ
شهر یار برادر زاده او با چندی از برادران در میدان جنگ مقتول شده بزخم
داریں حاصل نمودند درینوقت چقلش شمشیری بر گردن اسپ شیخ جهان یار
رسیده عنانش ببرید اسپ بی اختیار او را از میدان در ربود از بسکه
زخمها کاری داشت تا رسیدن بنیر نگر راه آخرت پیمود و درانحال شوکت
جنگ خود مرتکب جنگ شده تیر اندازی کنان در رسید و با دوست محمد خان مقابل
شد خانمذکور گفت که بر فیل من بیایند که سلامتی درین است شوکت
جنگ قبول نکرده تیری که پیکانش دل مرغ بود بر دندانش زد و دندان پیشین او
بشکست درینوقت همراه شوکتجنگ غیر از دو سوار که یکی ازان حبیب ملک
بود نمانده حبیب بیک از اسپ فرود آمده پیش فیل او بمیدان استاد
قضارا گولی بندوق از دست خواصی دوست محمد خان بر پیشانی شوکت
جنگ خورد طایر روحش پرواز نموده بشاخسار عدم نشست و کارگذار
خان بخشی و شیخ بهادر نار بولی و ابو تراب خان و مراد شیر خان همشیره زاده
شیخ جهان یار و شیخ مراد علی چیله نواب سیف خان و میر سلطان خلیل تیر انداز و لوها سنگه
هزاری و میر جعفر الجو و غیره تردادت نمایان بظهور رسانیدند و در میدان رزم

ومیر محمد جعفر خان وغیرہ بافوج عظیم بجنگ شوکتجنگ کسیل کرد و رام
نراین صوبہ دار عظیم اباد نوشت کہ زود خود را در پورنیہ رساند از طرف
شوکتجنگ شیخ جہان یار وکار گذار خان بخشی و میر مراد علی وغیرہ افواج را بمقابلہ
نامزد نمود و خود ہم متعاقب عازم آن سمت شدہ حیات پور گولہ را تا خت
وتاراج نمودہ وتوقف آتش کردہ مراجعت بہ پورنیہ نمود و چون افواج سراج
الدولہ در منہاری رسیدہ فرودکش شدند فوج شوکتجنگ بفاصلہ یک کروہ
در نواب گنج موچال بندی نمودہ مستعد جنگ نشستند روز دیگر شوکتجنگ
ہم رسیدہ بلشکر خود ملحق گردید و بہار وزر راجہ رام نراین صوبہ عظیم اباد ہم با افواج
خود داخل لشکر سراج الدولہ گشت صباح روز دیگر راجہ موہن لعل با جمعیت خود
بعزم جنگ سوار شد ولشان ماہی مراتب کہ داشت بکشاد و شوکتجنگ
بمعاینہ ماہی و مراتب بگمان آنکہ سراج الدولہ داخل لشکر شدہ است و بعزم
رزم می آید با جمعیت خود سوار گردید شیخ جہان یار ہر چند مانع آمد کہ امروز ساعت
جنگ احسن نیست ان شاء اللہ تعالی فردا علی الصباح پای جنگ قایم کردہ
ہر چہ شدنی است خواہد شد شنوا نشدہ بمیدان نشتافت ناگزیر شیخ معز الیہ
ہم با جمعیت خود سوار شدہ بمقابلہ حریف داد مردی و مردانگی دادہ زخم گولی
خورد

حکم کرد که من عزیمت مهم کلکته دارم باید که احدی در مرشدآباد داخل نشود
از همین راه درچونه کهایے دیره نمایند وصباح روز دیگر کوچ کرده بچونه کهایے
رسیده ازانجا کوچ بکوچ بر کلکته تاخت آورده و در ماه رمضان با انگریزان جنگ
کرده مظفر ومنصور شد و سرداران آنها بر کشتی نشسته خود را ازانجا بدر زد و سراج
الدوله شهر کلکته را بجاروب غارت روفته وشهرا علی نگر نام کرده راجه
مانکچند را با جمعی غفیر بحراست آنجا گذاشته وتهانجات مستحکم در مکهوه
وبجیجبا وغیره طرق عبور ومرور کشتیهای انگریز نشانده اواخر ماه مذکور
علم مراجعت افراشت وچون صولت جنگ فوجدار پورنیه در همان
سال پیش از وفات مهابت جنگ در ماه جمادی الاول وفات یافته و
پسرش شوکتجنگ که ابن عم سراج الدوله باشد قایم مقام پدر شده
بود درینوقت سراج الدوله در فکر برانداختن او گشته درخواست
خزانه نموده او جواب داد که شما مالک سه صوبه هستند ومن درین گوشه افتاده
بنان پاره قناعت دارم اکنون شایان همت عالی نیست که دندان طمع برین نان
پاره تیز نمایند سراج الدوله از حصول جواب بے نیل مقصود دیوان
موهن لال را با دیگر سرداران مثل دوست محمد خان وشیخ دین محمد

دو صد روپیه راضی شوند باشند و الا از ملک برانید او شان ناگزیر بالجهاز
زیارت کعبه الله سمت هوگلی روانه شدند و چون پیش از وفات مهابت
جنگ در اوایل همان سال سیزدهم ربیع الاول نواب نوازش احمد خان
شهامت جنگ که بخدمت دیوانی بنگاله اختصاص داشت وفات
یافته بود نواب سراج الدوله راجه راج بلب پیشکار شهامت جنگ را بعلت
اخذ مطالبه و محاسبه گرفتار ساخته هر چند راجبلب میخواست که چیزی
زر داده رفع مطالبه نماید منظور نکرده نظر بند داشت و او عیال و اطفال
خود را در کلکته بحمایت انگریزان فرستاده سراج الدوله میخواست که عیال و
اطفال او را هم دستگیر نماید مهابت جنگ در حالت بیماری مانع شده بود
که بالفعل موقوف دارند بعد حصول صحت من عیال او را خواهم طلبید در توقف
راجه رام جماعدار هرکاره را حکم کرد که در کلکته رفته عیال و اطفال او را برآورده بیارد
و خود در ماه شعبان بطریق سیر عازم سمت اکبرنگر گردید تا دونه پور رسیده
بر لب رودخانه کالاپانی خیمه داشت که خبر رسید که سرداران انگریز متعرض
شده از آوردن عیال و اطفال راج بلب مانع گردیدند بمجرد اصغای
این خبر آتش خشم در اشتعال آورده سرداران لشکر را طلبیده
حکم

رعب و هراس در دل هر خاص و عام به نهجی جاگیر شده که از سرداران سپاه و عمدهای شهر
هیچکس ایمن نبود و از مجرائیان هر که برای سلام حضور او میرفت از جان و آبرو
دست میشست و هر که با حرمت و آبرو باز می گردید دوگانه شکر الهی تقدیم
رسانید و با جمیع عمدها و جماعداران مهابت جنگی بتمسخر و ظرافت پیش آمده
هر یکی را بمناسبتی قبیح که لایق مردادمی و بحال شان نباشد نسبت میکرد و هر چه
سقط گوئی و دشنام بر زبانش میگذشت بلا تامل بر روی کار هر کسی میگفت
واحدی مجال دم زدن نداشت و موهن لعل نام کایته را صاحب اختیار
و مدار علیه امورات کرده بخطاب مهاراجه موهن لعل بهادر مخاطب ساخت
و رساله سواران و پیاده از حد بخشید و همگی سرداران و عمدها را برای مجرای
او حکم کرد چنانچه بعمل آمد الامیر محمد جعفر خان که بزنه نواب مهابت جنگ بخشی فوج
بود نداز مجرای او ابا کرده و چندی از مجرای سراج الدوله هم موقوف ماند
اما راجه موهن لال در مغز و پوست سراج الدوله در امده انقدر خود را کم کرد که هیچ
احدی را موجود نمیدانست و اقارب و خویشان و زندان خود را بکارهای خالصه
و اختیار امورات مالی و ملکی هر صوبه تجویز نموده عمله های سابق را از کار
عاجل ساخت چنانچه نواب غلام حسین خان بهادر را پیام کرد که اگر بدربار

وسراج الدوله که قایم مقام بود بمسند نظامت نشست نظامت نواب
سراج الدوله چون نواب علی وردیخان مهابت جنگ مرحله پیمای ممالک عدم
گردید نواب سراج الدوله پسر زین الدین احمد خان هیبت جنگ دخترزاده اش
بود و نواب مغفور الیه از بیشتر او را بولیعهدی ممتاز فرموده بر وساده نظامت
متکی ساخته خود مع جمیع عمدهای اداب بجا آورده نذرها گذرانیده بود بر مسند
ایالت بنگاله و بهار و اودیسه متمکن گردید و غرور و استکبار که بدترین اعمال
و ناپسندیده ایزد متعال است پیش گرفت درانعرصه بجهتی چند گهسیتی بیگم زوجه
شهامت جنگ که در موتی جهیل بود بمقاومت ایستاده و میر نظر علی را که ملازم
و دستگرفته و بانواع انعام و بخشش سرفراز کرده او بود بمقدمة الجیش و نواب
بیرم خان را میر بخشی فوج مقرر کرده دست و پا زدن آغاز نهاد چون بیگم مهابت جنگ
و حکمت سیده فرستاده سراج الدوله نزدش رسیده حرفی چند خاطرنشان او کردند
دست از حرکت باز کشید و نظر علی روپوش شد و بیرم خان در پناه یکی از جا عدالت
دخمه عاریه نامی اختیار کرد فوج سراج الدوله رسیده بیگم را مع اموال و اثاثی
کلاه ... کشیده بردند تا دیده نیهادیده و ناشنیده نیهاشنیده عمارت و مسکنش را مستاصل
ساخته ... بر آورده بمنصور گنج بردند اما از درشتی مزاج و باده کوشی سراج الدوله

از ینطرف مستعد و منتظر است بهر طوریکه توانند آنهارا باینطرف آرند آن وقت آنچه مرکوز
خاطر طرفین است از قوه بفعل خواهد آمد و نوشته را بقاصد سپرد و تاکید کرد که از طریقیکه
تهانه غنیم نشسته باشد راه گرا گردد و بطوریکه این خط گرفتار شود سعی نماید و
چون تیر تدبیر بهدف تقدیر مقابل افتاده مرهته از میر حبیب بدگمان شده بقتلش
مبادرت نمودند القصه مدت دوازده سال آتش جدال و قتال فیمابین
مرهته و مهابت جنگ اشتعال داشت و مرهته بدون چوته دست بردار
نمیشدند و از کشته شدن حاجی احمد و زین الدین احمد خان زور بازویش کم شده
و ایام پیری و ضعیفی قوایش را مضمحل ساخت ناگزیر بمقتضای مصلحت بدر
خواست نوازش احمد خان شهامت جنگ بدادن چوته هر سه صوبه با غنیم
مرهته صلح اختیار نمود و بتوسط مصالح الدین محمد خان همشیر زاده میر حبیب و
صدر الحق خان عهد و قول مصالحه و بند و بست چوته بغنیم واگذاشت
و صدر الحق خان را بوکالت و نیابت مقرر ساخت و خود بعد فراغ از مهم
عظیم غنیم بفراغ خاطر بسیر و شکار پرداخت و پس از نظامت شانزده
سال بتاریخ نهم شهر رجب روز شنبه سنه ۱۱۶۹ سال دویم جلوس عالمگیر ثانی
بمرض استسقا طبل ارتحال بعالم آخرت کوفت و در خوش باغ مدفون گشت

داماد حاجی را که فوجداری اکبرنگر بذمه او بود سوء مزاجی رو نموده و عطاء الله خان شجاع
و سپاه دوست و صاحب داعیه بود عزم درست تصور نموده در فکر ذلیل کردن او شده
جنگ
به مهابت سخنان دور از کار خاطرنشان کرده مزاج مهابت جنگ بران آورد که در اخراج
او همت مصروف داشته پیام کرد که از ملک ما بدر رود اگر نافرمانی ورزد و دست
از حیات بشوید خان مزبور قوم چندی بخود داری پرداخته آخر راه دار الخلافت پیش گرفت
و در رفاقت نواب وزیر الملک صفدر جنگ بوده همراه راجه نول رای در جنگ
افاغنه فرخ آباد رخت هستی بر بست چون بسبب هرج و مرج غلیم آباد غنیم در
ممالک صوبه اودیسه متصرف گردیده مستقل شده بود مهابت جنگ در بنگاله اقامت
نه نموده متوجه مهم آن صوبه گشت و افواج غنیم مرهته را از آن ملک اخراج نموده و سید نور الدین
و سرانداز خان امیر دیگر جماعه ایران رفقای غنیم که در قلعه باره باتی تحصن داشتند بدلاسا
و تسلی مطمئن ساخته از قلعه برآورده بقتل در آورده اسپان و اسلحه رفقای آنها گرفته
همگی را از کتک اخراج نموده رایت مراجعت به بنگاله افراشت و چون وجود میر حبیب
ضمیر با انواع فتن وقف بود مهابت جنگ فکری اندیشیده خطی بطور در جواب
... نوشت مضمونش آنکه خط مرسوله رسید آنچه از اراده استیصال جماعت
... منظر استحسان جلوه نمود و بسیار مسرت شد از انطرف و اینجانب

از انطرف

فیروزی داخل عظیم آباد گردید و ناموس زین الدین احمد خان و حاجی
احمد را از شکنجه بدعت آن عار ننگران ننگ و ناموس رهائی داده زنان
و دختران آن شور بختان نمکحرام را اسیر و دستگیر ساخت آری
سه زمانه تیغ یکف در پی مکافات ست :. چه حاجت ست که کس
فکر انتقام کند؛ اما نواب مهابت جنگ طریقه مروت و فتوت
مرعی داشته زنانه های افاغنه را زاد راه داده با حرمت و آبرو به بهنگه
رخصت فرمود و مضمون احسن الی من اساء را کار لبست و سراج الدوله
خلف زین الدین احمد خان را صوبداری عظیم آباد قایم مقام پدرش
نموده راجه جانکی رام را بنیابت او گذاشته و خود بعد فراغ از نظم
و نسق آنصوبه بتدبیر دفع غنیم عازم بنگاله شد و چون ملک
پورنیه از رفتن خان بهادر خلف نواب سیف خان بدار الخلافت
خالی بود سعید احمد خان صولت جنگ را که داعیه نظامت بنگاله در دلش
مضمر و خیال ایالت این ملک در سرش مخمر بود بخدمت فوجداری
پورنیه مقرر فرمود و در ایامیکه مهابت جنگ با شمشیر خان او نیز ش
داشت سراج الدوله با نواب اعزاز الدوله عطاء الله خان ثابت جنگ

بسپاه مهابت جنگ نمیداد و روزی بتحریک سیف و سنان نمیگذاشت
ازباره بیشتر گذشتند در میدان تکلسه پور با افواج شمشیر خان مقابله واقع
شد راجه سندر سنگ زمیندار تکاری با جمعیت شایسته و بایسته گردید
و چون از طرفین آتش قتال اشتعال یافت افواج غنیم که همچو سایه دنبال
فوج نمیگذاشتند با فواج چنداول بحرب و ضرب پیش آمدند افواج افاغنه
از پیش و لشکر غنیم از پس عساکر مهابت جنگ را درمیان گرفتند بهادران
عساکر مهابت جنگ از دو طرف سیل بلا را بخود متوجه دیده دل بمرگ نهاده
لوازم جانستانی و جانفشانی بظهور آوردند از انجا که فتح خداداد است
از اتفاق حسنه شمشیر خان و سردار خان و مراد شیر خان وغیره هم سرداران افاغنه
بضرب گوله های شلاک توپخانه بشامت کفران نعمت ماخوذ گشته
بخاک فنا افتادند و افواج افاغنه بشتر دلی تمام رو بگریز نهادند سپاه
مهابت جنگ بحمله های مردانه بر فوج حریف دست یافته بشمشیر و سنان
[illegible] بندوق و بان دمار از روزگاران بد نهادان برآوردند و از کشته ها
[illegible] غنیم از معاینه فتح شگرف لیس پای شده بنات النعش
[illegible] مهابت جنگ سجدات شکر ایزدی بجا آورده با فتح و
فیروزی

قانع بملک عظیم آباد نشده هوای تسخیر بنگاله درکاخ دماغش پیچید
مهابت جنگ که بمهم غنیم در امانی کنج خیمه داشت بیک ناگاه خبر متوحش
قتل زین الدین احمد خان و حاجی احمد و خروج افاغنه سامعه آشوب شد و
حالتیکه بهیچکس مباد بروی بلکه بر تمامی قبایل و عشایر طاری گشت و از غایت
غم و غصه خواست که از علایق دنیا تجرد گزیده شهر و بازار را وقف
تاراجیان نماید سرداران سپاه بانواع تسلی و دلداری آیه مصابرت خواندند
و نطاق همت بعزم انتقام بر میان جانها بستند و چون بجهت کفایت این
مهم درخواست خرچ سپاه کردند مهابت جنگ اعتذار ناداریها نمود
نوازش محمد خان شهامت جنگ متکفل اخراجات سپاه شده هشتاد
لک روپیه نقد از خانه خود بسپاه داده راضی کردند بالجمله مهابت جنگ
مطمئن شده نوازش محمد خان شهامت جنگ را در مرشدآباد گذاشته
خود با جمعیت فراوان و سپاه گران و ضرب زن شتابان بعظیم آباد
شتافت و میر حبیب ایمای شمشیر خان با فواج غنیم از راه جنگل پا شنه
کوب بدنبال میرفت و از بهیرو و بسیار دیهات را آتش زده
و غلات را سوخته بهیرو بنگاه تاصر نمیشد و فرصت خواب و خور

خود طلب داشت شمشیر خان و سردار خان و مراد شیر خان با جمعی از افاغنه
بحاجی پور رسیده آن روی دریا مقام کردند و بموجب حکم زین الدین احمد خان
تمامی افواج را گذاشته با جمعیت سه صد سوار از برادران و رفیقان یکدل
بعزم ملازمت از دریا عبور نموده بشهر در آمد و در چهلستون بعد حصول ملازمت
و ادای شرایط آداب در یمین و یسار بنشستند زین الدین احمد خان بر مسند
تکیه زده با ستفسار احوال هر یکی پرداخت مراد شیر خان خواهرزاده شمشیر خان
او را غافل یافته جمدهر از کمر کشیده بر شکمش زد که احشایش بیرون افتاد
و بهمان ضرب کارش باتمام رسید آن دغابینگان شمشیرها علم کرده رفقای
حاضر را علف تیغ ساخته تمامی اموال و امتعه حتی زن و دختر را متصرف
شدند و حاجی احمد را گرفته معکوس در سه پایه آویخته بضرب و سلاق
مبالغ خطیر خزینه و دفینه گرفته بانواع عقوبت کشتند و لشکر خانه را
با اموال فراوان بغارت بردند و همچنین خانه عمده های شهر بجاروب غارت
رفتند و افاغنه روهیله بتاراج شهر و لواح پرداخته جان و مال و ناموس
عالمی را برباد دادند ظرفه حشرات دران اطراف رویداد اعوذ بالله من شر الکفار
و من غضب الجبار شمشیر خان قریب یکصد هزار سوار و پیاده فراهم آورده

قاید

درپیوستند و مجددا بازار جدال و قتال فیمابین مهابت جنگ و مرہٹہ
گرم گشت و صوبہ اودیسہ بتصرف جانوجی درآمد و فتوری در ممالک بنگالہ
رو یداد و میر حبیب پیغام بندو بست دادن چوتہ ممالک بنگالہ مینمود و نوازش
احمد خان و احسن قلیخان و جگت سیٹہ و رای رایان درباب مصالحت بجد و جہد
تمام ساعی شدند اما مهابت جنگ اقبال چوتہ را عار دانستہ راضی نمیشد
و با جمعیت خود بمدافعہ و مقابلہ میپرداخت چون مهابت جنگ از شمشیر خان
و سردار خان و مراد شیر خان و حیات خان وغیرہ سرداران افاغنہ در بهکندہ در بنگامہ
برداشت
برداز میانشریک مصلحت مصطفی خان بودند متشکی بودہ نفاقی در دلها
داشتند
و آنها نیز قابوی وقت جویان و با میر حبیب و مرہٹہ نامہ و پیام داشتند
درینوقت در عین شورش غنیم بطور مصطفی خان بہ بهانہ طلب تنخواہ
شورش و بلوای عام نمودند مهابت جنگ چون از انها مطمئن نبود طلب
و تنخواہ بی باق دادہ رخصت نمود آنها بدر بهنگہ رسیدہ بعد چندی باتفاق
یکدیگر باراده دغا و خدیعت پیغام نوکری نزد زین الدین احمد خان فرستادند
چون خان مذکور سپاہ دوست بود باستمالت آنها پرداختہ باستصواب
نواب مهابت جنگ استدعای ان بدخصالان پذیرا نمودہ برفاقت

فرستاده استمداد نمود رگوجی که خواهان این لطیفه بود این معنی را فوز
عظیم دانسته در بهیدۀ فرستادن فوج اما مهابت جنگ اند دریافت این
خبر جلو ریز بعظیم آباد شتافت و افواج بنگاله و عظیم آباد یکجا شد
بالاتفاق بمقابلۀ مصطفی خان پرداختند بعد زد و خورد بسیار مصطفی خان
مجال اقامت ندیده بپای هزیمت از سرحد عظیم آباد بسمت غازیپور
بدر رفت و مهابت جنگ همدوش فتح و نصرت بمرشدآباد
مراجعت کرد مصطفی خان باز جمعی غفیر از سوار و پیاده فراهم آورده بر عظیم آباد
تاخت زین الدین احمد خان بحکم آنکه زده را میتوان زد با افواج نصرت
امتزاج مقابل شد و مساعی بسیار و ترددات بیشمار بعد کشش و کوشش
فراوان فتحیاب گردید و مصطفی خان به نتیجۀ کفران نعمت در صف جنگ
بقتل رسید خان مذکور لاش آن بدمعاش را دو پرکاله کرده برای عبرت
برپای فیل بسته در شهر گردانید و سر آن مادۀ شر را در دروازه آویخت
فاعتبروا یا اولی الابصار در ینوقت رگوجی کوسله افواج مرهٹه را بسرکرگو
راجه جانوجی پسر سوهن سنگه متبنۀ خود و میر حبیب هزیمت نصیب را
باخذ چوته ممالک بنگاله روان کرد و جمعی کثیر از رفقای مصطفی خان نیز با آنها

در پیوست

بسیه مستی بادهٔ شجاعت و تهور یورش کرده خواست که دروازه قلعه را شکسته مفتوح
سازد قلعداران سنگی عظیم از بالا بر سرش انداختند از ضرب ان سنگ
سفالین کاسهٔ دماغش شکسته بقعر سینه فرو شد مصطفی خان وقوع اینحادثه را
بفال بد شمرده دست از تسخیر قلعه باز داشته جلو ریز بعظیم اباد شتافت و بمحاصره
شهر پرداخته باز زین الدین احمد خان طرح جنگ انداخت اکثر افواج خان مذکور
از دست بردا فاغنه تاب اقامت نیاورده بشهرپناه درآمدند و خانمذکور با معدودی
از سواران و جزایر اندازان و تفنگچیان بهلیه پای ثبات افشرده بمقابله حریف ماند
درینوقت افاغنه بغارت و تاراج بنگاه منهزمان پرداختند خان مغفور الیه
چون مصطفی خان را با جمعی قلیل دید جزایر اندازان و بهلیه را پیش نموده حمله کرد
و گولهای جزایر و بندوق مانند تگرگ باریدن گرفت بسیاری از رفقای
مصطفی خان شربت ناگوار مرگ چشیدند و گولهٔ تفنگ بر حدقه مصطفی خان
رسیده یک چشم او را کور ساخت و جماعه منهزمه نیز از شهر برآمده بر زمره
عمادتگران ریخته ته تیغ نمودند مصطفی خان هزیمت خورده بجگدیس پور رفت
زین الدین احمد خان مظفر و منصور شادیانه فتح نوازان داخل قلعه شد
و به تدبیر تعاقب حریف پرداخت مصطفی خان نامه و پیام رگهوجی کهوسله

سپہ سالار راجہ ساہو کہ خرد سال بود و بار کہوجی نفاق داشت بحکم محمد شاہ
بادشاہ با شصت ہزار سوار مرہٹہ برای کومک علی وردی خان از دار الخلافت ببنگالہ
رسید مہابت جنگ از دو طرف سیل بلا را متوجہ بنگالہ دیدہ مراتب حزم و مال اندیشی
را کار بند شدہ و کلای سخن سنج با تحف و ہدایا نزد بالاجی راؤ فرستادہ بسلوک
و مدارا او را از خود ساختہ در ضلع بیر بہوم بیکدیگر ملاقات نمودہ رابطۂ پدری و فرزندی
در میان آورد و باتفاق یکدیگر باخراج رکہوجی کہوسلہ پرداختند رکہوجی دست قدرت
خود را از وصول گوہر مقصود کوتاہ دیدہ بی نیل مقصود از بنگالہ معاودت بملک
خود کرد و مہابت جنگ از اخراج حریف فی الجملہ اطمینان بہم رسانیدہ مبلغی
خطیر تواضع بالاجی راؤ کردہ راضی و شاکر رخصتش فرمود و خود اعلام مراجعت
بہ بنگالہ افراشت اما خلجانی از طرف رکہوجی کہ مادہ درخواست چوتہ باشد
در دل داشتہ در صدد لشکر آرائی بود در ین وقت با مصطفی خان سردار افاغنہ
ناخوشی در میان آمد و نوبت بآن رسید کہ جمیع افاغنہ باوی متفق شدند و آن
طریق بغی ورزیدہ بارادہ تسخیر عظیم آباد و دستگیر کردن حاجی احمد و زین الدین
احمد خان با جمعی غفیر عازم عظیم آباد شد در مونگیر رسیدہ قلعہ را محاصرہ کردہ
قلعہ دار آنجا مستعد بجنگ نشست عبد الرسول خان پسر عم مصطفی خان

بسیہ

زشمشیرها سینه‌ها چاک شد ؛ بهاسکر را با بالبت دیک سردار دیگر طعمهٔ سیوف
ساختند در عین چپقلش مهابت جنگ بر فیل سوار شده حکم شادیانهٔ فتح و اشارت
بلشکر انتخابی فرمود که فوج غنیم را علف تیغ خون آشام سازند یک سردار غنیم
که با جمعیت ده هزار سوار بیرون خیمه ایستاده بود بمعاینهٔ این حالت با جمعیت
همراهی راه گریز پیش گرفت و افواج مهابت جنگی همچو شیران جنگی در گلهٔ گوسپند
افتاده از کشته‌ها ساختند و بقیة السیف را اسیر دستگیر نمودند و دیگر افواج غنیم
که در ضلع بردوان و دیک نکر و غیره دایره بنگاه داشتند و از میدنی پور تا اکبر نگر
دایر و سایر بودند از سنوح این واقعه گریخته بطرف ناکپور رفتند و چون ماجرای
این سانحهٔ سامعه آشوب رگهوجی کهوسله گردید لمؤلفه ز بس خشم برزد بر ابرو
شکنج ؛ بپیچید چون مار از فکر گنج ؛ چنان آتش کینه در دل فروخت ؛
سر و پای خود را تمامی بسوخت ؛ و بعد انقضای ایام برسات جمعی غفیر فراهم
آورده باراده انتقام بهاسکر و غیره سرداران مقتول کمر عزیمت بسمت استوار
بست و به قتل و اسیر و نهب و غارت پرداخته بسیاری از اسیران را
امثله نمود علی وردیخان باز افواج بحر امواج بعزم مقابلهٔ غنیم رایت نهضت
افراشت درین اثنا ملاجی راؤ پسر جی راؤ پندت پردهان و مدار المهام و

آنها پیش مهابت جنگ رسیده از نشستن نقش مدعا و قول و قرار یکدیگر
دهن نشین ساختند نواب اظهار بشاشت کرده بحسب ظاهر ترتیب
خلاع فاخره و جواهرات و افیال و افراس و دیگر تحایف نفیس گران
بها برای سرداران مذکور پرداخت و بعوام اشتهار مصالحت داده
بباطن آماده دغا شد و با سرداران ضمیر دل خود را درمیان نهاد جوانان کاری
و جنگ آزموده را از افواج خود منتخب ساخت در منکره خیمه های طولانی و
عریض که فوج سنگین مع اسپان و فیلان درون آن مخفی تواند شد نصب
کرد و خود داخل خیمه شد و مجلس عالی از سرداران و بهادران سپاه که انیس و جلیس
بودند آراست و فوج جوانان انتخابی بطور اخفا درون خیمه ها تعبیه کرده و بعلی بهائی
پیام نمود که بهاسکر را مع جمیع سرداران بحضور بیارد القصه بهاسکر تمامی افواج خود را
در بنگاه گذاشته باتفاق علی بهائی و بست و یک کس سرداران داخل خیمه شدند
فراشان حسب الاشارت پرده های سراچه را انداخته بطنابهای محکم بستند و راه
آمد و شد یگانه و بیگانه از اندرون و بیرون سدود کردند مهابت جنگ بمجرد دو چار
شدن بهاسکر برفقای خود که مستعد اشاره بودند فرمود که بکشید این کفره فجره را فی
الفور یکبارگی شمشیرها از هر طرف علم شد و برهنه ها افتاد و ندای ده و زن بر افلاک شد

انداخته سلسله جنبان دوستی گردید و برای مصلحت او رئیس خود طلبیده برفق و ملاطفت پیش آمده بر مدمه و ملاسات و مدارا و مواسات او را برین آورد که از بهاسکر پندت وغیره سرداران ملاقات نماید آن ساده دل از بازی ایام غافل فریب خورده در دیک نکر رسیده بعهود و مواثیق مهابت جنگ در باب بندوبست چوتهه و مصالحه یکدیگر خاطرنشان بهاسکر وغیره سرداران نموده برای ملاقات ترغیب داده و آنها بمقتضای اذا جاء القدر بطل البصر انگشت اجابت بر دیدهای نابینای خودها نهاده راجه جانکی رام و مصطفی خان برای تاسیس اساس عهد و پیمان و حلف و سوگند پیش خود طلبیدند مهابت جنگ هر دو سردار به پیش نهاد و بعد رسیدن نزد بهاسکر قول و قسم بدستور دین و آئین خودها درمیان آوردند مصطفی خان بجای مصحف خشتی در غلاف پیچیده همراه داشت گرفته اقسام مغلظه یاد کرد علی بهائی و بهاسکر وغیره سرداران بازی خورده بدام تزویر مهابت جنگ افتاده اقرار مصالحه موکد کرده وعده ملاقات یکدیگر در مقام منکره نموده مصطفی خان و راجه جانکی رام را رخصت معاودت دادند

هر یکی راه فرار اختیار کردند و عمال و فوجداران مهابت جنگ داخل ممالک مفروضه شده مجددا به تردد و آبادی پرداختند اما بهاسکرپندت از انطرف شکست خورده تاراجیان برگی را باطراف اکبرنگر و بهاکلپور و صوبه بهار کسیل کرد مهابت جنگ که هنوز نفس درست نکرده بود باز از بنگاله بآن اطراف راه نورد شده و هنوز بصوبه بهار نرسیده بود که برگیان ازانطرف ها برگشته بر مرشدآباد تاخت آوردند مهابت جنگ رجیع القهری نموده متعاقب انها شتافت آن غارتگران بتاراج بالوچر مشغول بودند که صدای کوس و طبل افواج هراول مهابت جنگ مقرعه دماغ آن شوریده دماغان گردید بیکبار نقد کیسه همت در باخته و احمال و اثقال غنیمت را بر جا داشته از شهر بدر زدند مهابت جنگ تا رام کده بتعاقب منهزمان شتافته کوس معاودت فرو کوفت الغرض این زد و خورد بسه سال کشید و مبحث فتح و هزیمت بطول انجامید و غالب از مغلوب ممیز نمیشد نواب مهابت جنگ مضمون الحرب خدعة را کاربند شده با علی قراول که یکی از سرداران مرهته و مشرف بشرف اسلام بود و بعلی بهائی معروف است بحکمت عملی طرح آشتی

انداخته

جنگل بتاخت وتاراج صوبه اودیسه بلغر شتافتند و شیخ محمد
معصوم نایب انجا بعزم مدافعه غنیم از کتک برآمده سد راه شد
بعد ملاقی فئتین آتش قتال اشتعال یافت چون زمینداران
از رفاقت پهلو تهی کردند با جمعیت قلیل که همگی چهار پنج هزار سوار
و پیاده بود پای ثبات بمیدان افشرد افواج غنیم که زیاده از مور و ملخ بودند
از اطراف مانند حلقه پرکار دایر شده همچو نقطه درمیانش گرفتند و شیخ معصوم را
با رفقای او سیراب زلال شهادت ساختند و صوبه اودیسه و قلعه بارهباتی
و قلعه بلده کتک بتصرف غنیم درامد نواب مهابت جنگ بسنوح این واقعه
جلو ریز به بردوان رسید و دو ماه طلب سپاه انعام و اضافه فتح کتوه بهر یکی
داده بکتک شتافت و افواج مرهته را زده زده از کتک خراج کرده مظفر
و منصور داخل قلعه کتک شد و عبد الرسول خان جمعدار را که ثانی مصطفی
خان و عمزاده او بود با جمعیت شش هزار سوار و پیاده به نیابت کتک
ممتاز ساخته اعلام مراجعت بصوبه بنگاله برافراشت و از دریافت
خبر وقوع شکست بهاسکر پندت سیر را و قلعه بهوگلی را خالی کرده به
لشن پور شتافت و دیگر سرداران که به تحصیل زرها جابجا معین بودند

اگر از عبور و مرور اد غنیم واقف شود معلوم نیست که مآل حال بکجا انجامد مشعلها
یکسر خاموش گردانید و تحیر گرا عصای پل و عبور عساکر کل حکم کرد از انجا که غنیم
سرشار بادهٔ غفلت بود بخبر گذشت کشور خان نائب فوجدار منکت
چودهری بیلداران بچستے وچالاکی تمام کشتیها بخاک و خاشاک انباشته
بستن آن شکسته حکمتهای لقانی بکار بردند وافواج بحر امواج بعجلت تمام
از پل گذشته مهابت جنگ و سرداران خود ملحق شدند و بیکبار شمشیرها آمیخته
بهیئت اجماعی همچون آفت سمائی بر فوج غنیم ریختند و آوازهٔ داوه از هر
طرف بلند گشت لمولفه شب تار و تیغ درخشان در و ٭ جواهر سیه
برق زخشان در و ٭ زبس ریزش خون دران دشت کین ٭ ٭
شده ارغوان زار روی زمین ٭ زبس کشته افتاده برکشته ها ٭
نمودار شد هر طرف پشته ها ٭ میر حبیب و بهاسکر پندت وغیره سرداران
غنیم تاب اقامت نیاورده سراسیمه دشت ادبار گشتند و عالمی را
همچو گاو قصاب سپرده خودرا گریز پیش گرفتند شکست عظیم در
لشکر غنیم افتاد مهابت جنگ مظفر و منصور بتعاقب برداخت
بهاسکر وغیره سرداران مرهثه در رام گدّه جمع شده باتفاق یکدیگر از راه

جنگل

کردند و بسیاری را عمرکر کشتند و سوختند و ننگ و ناموس جهانی را بر باد دادند
و مهابت جنگ بفکر تنبیه و اخراج غنیم عاقبت وخیم سرگرم تدابیر شده در
گردآوری سپاه و آلات حرب پرداخت و کشتیها فراوان از اطراف جهانگیرنگر و
جلنگی و مالده و اکبرنگر وغیره بمرشدآباد طلبید و ازین کنار بهاگیرتی بطرف کتوه
راهی میکرد و دوازده هزار بیلدار برای پل بندی بر کشتیها تعین کرد و بدلداری
سپاه پرداخته بساز و یراق و اسپ و فیل و شمشیر و انعام اضافه دلهای سپاه
را بدست آورده ترغیب و تحریص جنگ میداد و غنیم را در معاملات زمینداران و زرکشی
و ملک گیری غافل دیده و فرصت را غنیمت شمرده بسرداران افاغنه و بهلیه مشورت
شب خون در میان نهاد و باین اراده با افواج شایسته و سنگین جلو ریز شتافت و بکوچ
های طولانی نیم شبان محاذی کتوه رسید و در تاریکی شب بر کشتیها که از پیشتر تیار داشته
بود پل بسته با لشکر جرار از دریا شروع کرد هنوز خود با سرداران و چندی از جوانان
کارآمدنی از پل عبره نموده بودند که از بار انبوهای گذار لشکریان پل بشکست و کشتی
چند بآب فرو رفت بسیاری از افاغنه و بهلیه غریق بحر فنا گردیدند مهابت جنگ
از دریافت این تخلل بدریای حیرت فرو شد و بگمان آنکه چون تمامی لشکر
آن طرف دریا از گذر متعذر است و خود با جماعهٔ قلیلی ازطرف دریا بمقابله حریف

و فرانسیس پناه گرفتند حاج آن سیت راؤ با جمعیت خود داخل قلعه شده اکثری از مغلیه آشنایان میر حبیب با بعض راؤ ملاقات کردند راؤ مذکور بحسن اخلاق و سلوک مدارا پیش آمده هر یکی را استمال ساخته منادی امن و امان در شهر گردانید مرهته را از غارت و تاراج باز داشت و زمینداران را رجوع بر تشخیص و تحصیل مال واجبی نموده و قاضی و محتسب و ارباب دخل بادشاهی را بعدالت مامور ساخته بدستور فوجداری بقبضه اختیار میر ابوالحسن گذاشت و میر حبیب چند ضرب توپ و ذخیره سرب و باروت و یکمنزل سلب از هوگلی گرفته نزد مهاسکر پنڈت در کتوه رسید چون موسم برسات بود میر مهدی را با جمعیت تفنگچیان بسواری کشتی برای تحصیل محالات عبور گنگ تعیین ساخت میر موصوف از خوف مهابت جنگ از خشکی معاودت نه نموده وکلای زمینداران نزد میر حبیب رجوع شده برای حفاظت و امنیت ملک از دست غارت گران مرهته بخرج مبالغ خطیر نگاهبانان میبردند و شرفاد بجای معمول بپاس خود جلاوطن شده عبور گنگ سکونت گرفتند و از اکبر نگر تا میدنی پور و جالیسر متصرف غنیم در آمد اما آن غارت گران سفاک عالمی را گوش و بینی بریده و دستها را کشید و توبره خاک بر دهن ها بسته در آب غرق گردند

بیدرنگ میر حبیب را در هر امورات مطلق العنان نموده خود در کتوه نشست
وافواج بهر طرف جهت تاخت و تاراج میفرستاد مهابت جنگ هم برای رفاهیت
سپاه خود از شهر حرکت نموده چون گشوده شدن هوگلی بود اکثر
از خویشان و دوستان او در هوگلی بودند میر ابو الحسن خیل همه آنها در صدد تسخیر
هوگلی شد اکثری از مغلیه را با خود متفق ساخته خفیه نامه و پیام با میر حبیب داشت
و میر محمد رضا نایب فوجدار مدار کار خود را بصوابدید میر ابو الحسن گذاشته
از حریف بغلی غافل بود شب و روز بسرخوشی باده عیش و عشرت میگذرانید
تا آنکه میر حبیب بایمای ابو الحسن با جمعیت دو هزار سوار که سر گروه آنها شیر سلیمانی
بود عزیمت هوگلی نمود نیم شبان بر دروازه قلعه رسید و بمیر ابو الحسن اطلاع داد
در حالتیکه محمد رضا بزم شراب آراسته محو تماشای رقص لولیان بود میر ابو الحسن
خبر داد که میر حبیب جریده باراده ملاقات شما رسیده بر دروازه قلعه ایستاده انتظار
دارد ان سرشار باده بیخبری بی تامل دروازه قلعه را وا کرده باندرون طلبید
میر مذکور داخل شده باتفاق میر ابو الحسن محمد رضا و میرزا بیگ را نظر بند
نموده درون قلعه بند و بست خود کرد و بر دروازه کسان خود را مسلط
کرد شرفا و سکنای شهر همانشب در چوچره و غیرها فرار نموده در مساکن اولندیز

باتمامی اموال و توابع و لواحق در مرشد آباد بود باراده بر آوردن برادر و توابع و اثاث
میر حبیب با هفتصد سوار مرهته بر شهر مرشد آباد تاخت آورد و شباشب یلغر کرده علی
الصباح در ده پاره و کنج محمد خان رسید آتش در زد و ار محاذی قلعه رود خانه بهاگیرتی
عبور نموده در حویلی خود در آمده و میر شریف را با اموال نقود و اجناس مع اسعد و
الحقه خود بر آورده همراه گرفت و خانهای اکثر سکنه شهر را بجاروب غارت روفته
و از کوتهی جگت سیته نقود سرخ و سفید هر قدر که توانست برداشته مراد علیخان
خویش سرفراز خان و راجه دولبه رام و میر شجاع الدین داروغه سایر بجوتره را دستگیر
کرده در نیرت کونه که بجانب مغرب شهر بفاصله یک فرسخ واقع است
فرودگاه ساخت حاجی احمد و نوازش احمد خان و حسین قلیخان که در شهر بودند
بمجرد نمودن فوج مرهته یک دو ضرب توپ شلک کرده کوچه های شهر و
دروازه قلعه را بند نموده متحصن شدند و یارای مقابله و مدافعه غنیم و خفت
نیافتند چون روز دیگر مهابت جنگ با جمعیت خود شباشب داخل مرشد آباد
شد مرهته اراده یورش شهر نکرده آبادی آن روی دریا را غارت کرده مراجعت
بکتوه کردند چون موسم برسات رسید طغیانی دریا بخاطر آورده جنگ موقوف
نمودند اما جایگاه در کتوه مقرر ساخته بملک گیری بملک پرداختند بهاسکر
پندت

بلکثوه باید رسید که در انجا اذوقه انسان و علف حیوان دستیاب
خواهد شد از قرب جوار مرشدآباد از راه تری و خشکی متواتر رسید فی الجمله
رفاهیت سپاه خواهد گردید الغرض باین اراده از بردوان شبگیر زده
بسمت کثوه جاده پیما شدند و باندک عرصه بکوچ متواتر و طولانی
بلکثوه رسیدند از انجاکه مادیان بادپای غنیم چهل کروه راه در روز طی
مملکت پیش از رسیدن مهابت جنگ ابادی و ذخایر و انبار
های غلات را سوخته بخاک یکسان کرده بودند و افواج مهابت جنگ
بحالت یاس ندای الجوع باسمان رسانیده مضمون این بیت
ادا کردند ؎ تشد که از سر ما فتنه دست بردارد ؛ بهر دیار که رفتیم
اسمان پیداست ؛ اما حاجی احمد خان بزان شهر را فراهم آورده ناتها
بزانیده با دیگر اطعمه و ماکولات بر کشتیها بار کرده روانه بلکثوه می نمود و رسد
و غلات هم متواتر و متکاثر بلشکر میرسانید فی الجمله سپاه از گرسنگی
نجات یافتند و دواب هم از دانه و کاه مرفه شدند مردم سپاه را که خانهای
هر یکی در مرشدآباد بود حب الوطن در دل جا گرفت و آهسته آهسته راه
خانها سر کردند چون میر شریف برادر میر حبیب با ما مقصد سوار مرهته الخ

مالید و در مقتل مدفون گشت و چون غنیم بخیرگی از اطراف نرغه کردند
ناگریز مهابت جنگ بدرهای زر کشاده در میدان ریخت و غنیم را مشغول
غارت گذاشته فرصت غنیمت دانسته بسرعت برق و باد عنان تاب شده
خود را به بردوان رسانید افواج گرسنه که سه شبانروز روی دانه ندیده بودند
از ذخایر بردوان آتش جوع را فرو نشانیدند متعاقب افواج غنیم هم شتافتند
دیهات و قریات اطراف و جوانب را غارتیده و بقتل و اسیر پرداخته
انبارهای غله را آتش دادند و اثر ابادی دران نواح نگذاشتند و چون
ذخایر و انبار بردوان بآخر رسیده و رسد و آمدنی غلات بالکل مسدود
گردیده نوبت بآن رسید که آدمی به بیخ کیله و حیوانات به برگ اشجار
سد رمق می نمودند و آنهم میسر نمیشد و چاشت و عشا جز قرص مهر و ماه
جلوه افروز دیده نمیگردید و شب و روز در نشیمن عالی خانه زین نشسته
روی خواب بخواب هم نمی دیدند افواج افاغنه و بهلیه نقد کیسه همت و نمود
در باخته دل بمرگ نهادند مهابت جنگ آیه مغلوبیت از صحیفه حال سپاه
مطالعه نموده با سران سپاه کنکاش کرده قرار برین داد که توپخانه سرانجام
لشکر چیده و احمال و اثقال درمیان گرفته ازین دار القحط بلغر شده
بلکوه

برداشته متوجه ممالک بنگاله گردید هنوز جنگلها ملک موربنج طی نکرده بود که افواج غنیم بطرف جکله بردوان نمودار شد و مهابت جنگ بسرعت برق و باد یلغر کرده شباشب در سرای اوجالن متصل بردوان رسید افواج غنیم از اطراف و جوانب هجوم آورده بغارت بهیر و بنگاه پرداخت سپاه بنگاله که جنگ غنیم ندیده بودند و از قزاقی و ترکتازی آنها افسانه‌ها شنیده بیکبار از محاصره و دست برد غنیم و زد و خورد آنها مانند افواج تصویر از کار ماندند و احمال و انتقال یکسر وقف تاراج گردید و رسد و غله مسدود بلکه مفقود گردید اسپان و فیلان و شتران برای علف از لشکر برمی آمدند افواج غنیم خوش طبعانه می بردند افواج مهابت جنگی از ترکتاز و محاصره غنیم تنگ آمده از انتظام افتاد مرهتهها بیکبار هجوم آورده بر فیل گنده سواری بیگم ریختند و فیل را کشان کشان بلشکرگاه خود می بردند مصاحب خان مهمند پسر عمر خان جمعدار راعرق همت هندستان رائی بحرکت آمده مقابل غنیم شده پای جرأت و جلادت افشرده بحمله مردانه دست برد رستمانه فیل را مع سواری از جنگ غنیم وارهانید اما از بسیاری زخمهای کاری چهره افروز باگروهی از رفیقان و برادران گلگونه شهادت بر رخ

دراز کرده بتاخت و تاراج رعایا پرداخته ملکش بجاروب غارت
رو فتند و زن و بچه های کمتر تیان و جواران به بند در آورده سنگ تفرقه
در جمعیت آن گروه انداختند راجه استیلای افواج بخاطر آورده با تمامی
اثاث البیت و امتعه و الحقه بالای کوه گریخته در مامن خفیه که عساکر
خیال و وهم از مرور و عبور انجا اعتراف بعجز نماید ملجا گرفت و آن
ملک بتصرف افواج مهابت جنگ در آمد و بقتل و غارت
و سوختن دقیقهٔ نامرعی نگذاشتند چون میر حبیب بخشی مرشد
قلیخان بود از شکست نزد رگهوجی کهوسله رفته او را همواره به تسخیر
بنگاله ترغیب و تحریص مینمود درینوقت که رگهوجی کهوسله برادر
زاده راجه های دکن که مکان از صوبه برار بود گرفتاری مهابت جنگ
بصوبه اودیسه بخاطر آورده عرصه ممالک بنگاله را از تهمتنان جنگجو
خالی دیده بها سکر پندت، دیوان سپه سالار خود و علی قراول که
سردار عمده بود با جمعیت شصت هزار سوار مرهٹه از ناکپور همراه میر
حبیب کرده براه جنگل بجهت تاخت و تاراج این ملک گسیل کرد
مهابت جنگ را بایافت خبر آمد آمد غنیم از تعاقب راجه سونبنج دست

بردار

وردیخان ساخت علی وردی خان روانه دکن

گردانید و راه بری نموده از راه جنگل

ملاقات صولت جنگ و حصول فتح مراسم شکر و سپاس بجا آورده

صولت جنگ را برای آسودگی به بلده رخصت نمود و خود هم

چندین مقامات داشته و از طرف حریف دلجمعی نموده همقرین ظفر را

رایات معاودت افراشته داخل کلک شد و رفقا و دوستداران

مرزا باقر را گوشمال کما ینبغی داده و اسپاد اخ مرزا باقر را هرقدر که یافت

بضبط در آورد و شیخ معصوم را که جماعدار عمده بود به نیابت نظامت

صوبه اودیسه مقرر ساخت بعد فراغ از نظم و نسق انممالک به بنگاله

مراجعت کرد چون جلکت السر راجه موربنج رفاقت مرزا باقر اختیار

نموده تن با طاعت و انقیاد مهابت جنگ نداده بود از شوخی او

خلجانی در دل داشت لهذا بعد ورود به بندر بالیسر بعزم استیصال او کمر

همت بر بست راجه در هر پور که مسکن و ماوای او بود مشغول جشن

طوی و رقص و تماشا بود و بخبر در کثرت جنگل و انبوهی اخواج جوا

دکمند نباشت پنبه غفلت از گوش هوش بر نه آورده از افواج علی

وردیخان حسابی فرو نگرفت افواج علی وردیخانی دست قتل و نهب

میکرده باشد دم برنمی آورد چون محمد امین خان متصل شد آوازش شناخته
جواب داد خان مذکور باستماع جواب فی الحال پرده رتبه را دریده و
طنابهارا بریده او را برآورد و از اسپ فرود آمده معانقه کرد و میر محمد
جعفرخان هم رسیده در یکدیگر بغل گیر شدند و بر سلامتی جان او شکر ایزدی
بجا آورده مراتب ساده مانیها بتقدیم رسانیدند در حالیکه آنها بمعانقه و
مصافحه مشغول بودند حاجی محمد امین فرصت دیده سبکتر از رتبه برآمده
براسپ محمد امین خان سوار شد بجنگل گریخته پنهان گردید آنها بعد از
استفسار احوال صولت جنگ چون بر اسپان خود سوار شدند محمد
امین خان از فقدان مرکب متحیر ماند بعد از وقوف بران حال سرمایه
حسرت اندوختند چون افواج افاغنه از تاخت و تاراج مفروغ شده
نزد محمد جعفرخان فراهم شد صولت جنگ راجه ضور مهابت جنگ روانه نمود
بتعاقب مرزا محمد باقر پرداختند مرزا مذکور چون قافیه رای تنگ دید
گشته بمقابله پرداخت و به جنگ بان و تیر و تفنگ در پیوست
چون نوبت به نیزه و شمشیر رسید مراد خان بخشی راجه پرسوتم که با جمعی
کثیر رفیق مرزا باقر بود بجد تمام عنان اسپ مرزا گرفته از میدان جنگ
باز گردانید

وخود هم سوار شده همه رتهه سواری صولت جنگ از مکان لعل باغ نهضت نموده تا ما لسلار رسیده درین اثنا بلیسر خان
باپانزده سوار رفقای خود در رسید ببرق سواران در جنگل نمودار شد
قضارا دران وقت از وفور حرارت تابستان صولت جنگ درون رتهه تبدیل نشیمن کرده خود بجائیکه حاجی محمد امین نشسته بود نشست
حاجی را بجای خود نشاندند بمجرد نمودار شدن بیرق سواران بلیسر خان هردو تیردار از بیرون برده بطعن نیزه های جانستان حاجی را صولت جنگ
تصور کرده بگمان خود کارش تمام ساختند در آه گیر بر پیش گرفتند بحسب تقدیر بمجرد رسیدن سنان بردست و بازوی حاجی خنجرش از دست
افتاد و فریاد زدی زدی بر کشید درون رتهه بغلطید صولت جنگ که پیمانهٔ عمرش لبریز نشده بود بسلامت ماند چون افواج اخاغنه بغارت
و تاراج منهزمان مشغول بودند میر محمد جعفر خان بهادر محمد امین خان بهادر معدودی چند در قافله فراریان رسیده سعید احمد خان و صولت جنگ
هر طرف میگردیدند و صولت جنگ از بیم جان که مبادا حریفی

بدولی و تنک حوصلگی سپاه خود واقف شد بحسب ظاهر او از ره
کوچ بمقابله حریف داده بباطن عزیمت دکن جزم کرده به تهیه نهضت
پرداخته فوجی برای سد راه مهابت جنگ بر گهاث چوبره معبر رودخانه
مهاندا که مابین شهر کتک جاری است کسیل کرده صولت جنگ وغیره
جماعه اساری معه بنگاه از طرف عبور رودخانه کنجوری نمود مهابت
جنگ بر رودخانه کهریه بفاصله چهل کروه از کتک خیمه داشت که در
دل شب منهیان خبر فرار حریف رسانیدند فی الفور میر محمد جعفرخان بخشی
و مصطفی خان و شمشیرخان و سردارخان و عمرخان و بلندخان و سراندازخان و بلس خان
وغیره جماعداران افاغنه را طلبداشته بالاتفاق همان شب لسکرگی
میر جعفرخان بتعاقب مرزا باقرخان یلغر فرستاد و متعاقب خود هم با تتمه
افواج پاشنه کوب آنها علم نهضت افراشت چون جماعه مذکوره به پنج
گروهی کتک رسیدند مرزا باقرخان اطلاع یافته صولت جنگ را بریک
منزل رتهه برده دار سوار کرده و حاجی محمد امین برادر مرشد قلیخان را
با خنجر برهنه حریف و ردیف او گردانید و ده سوار نیزه دار بر پهلوی
رتهه متعین ساخته حکم کرد که هرگاه فوج مهابت جنگ نزدیک

رسد

قاسم بیک را شربت مرگ چشانیدند و هدایت الله زخم برداشته
راه فرار پیمود و سکنای شهر و سپاه بالتمام در ظلمت لیل به بلوای
عام محاصره نموده صولت جنگ را مع اتباع و الحفظ دستگیر کرده
همگی مال و متاع او را بتاراج بردند و میرزا باقرخان داماد مرشد قلیخان را از
سیاکل عبور رود خانه چلکا طلبیده بر مسند نظامت نشانیدند و
لشکر کشی نموده با میدنی پور و هجلی متصرف در آوردند و از خبر آمد آمد
افواج کلک زلزله در بنگاله افتاد علی وردیخان از وقوع این حادثه افواج
بحر امواج و توپخانه و غیره ضرب زن زیاده از سابق مرتب و مکمل ساخته
بعزم استخلاص صولت جنگ انتزاع صوبه اوڈیسه سمند عزیمت
را بسمت کتک گرم مهمیز نمود و بکوچ تواتر و توالی و طولانی از برد وان
گذشته در حدود میدنی پور خیمه گاه ساخت و افواج کتک از هجلی
و میدنی پور از صدمه آمد آمد مهابت جنگ داخل میدنی پور و جالیسر شده
از گذر راج گهات عبور نموده از پهلوار گذشته به بندر بالیسر خیمه
ساخت لشکر مرزا باقر که طیش خورده و بهلبه بودند بیکبار دل باخته
احمال و اثقال را بسیاکل فرستاده جریده ماندند مرزا باقر چون از

اموال را متصرف شده بضبط اموال رفقای مرشد قلیخان پرداخت
ومنادی امن وامان درداده عمال وزمینداران واهل کاران را باستمالت
ودلاسا راجع بخود نموده کرده بندوبست مالواجب ونذرانه وپیشکش وجاگیرا
نموده وبعرض یکماه از نظم ونسق صوبه اوڈیسه فارغ شده سعید احمد خان
برادر زاده خود را که پیش ازین به نیابت فوجداری رنگپور مامور بود از حضور
والا بخطاب نصیر الملک سعید احمد خان بهادر صولتجنگ مخاطب ساخته
کوچرخان جماعدار صاحب الوکس را با جمعیت ۳ هزار سوار و چهار هزار پیاده سرخانت
او در کتک گذاشته مظفر ومنصور مراجعت بنگاله نمود اما صولت
جنگ از دناوت طبع طمع را کار بند شده برای کفایت خرچ سپاه
سلیم خان و درویش خان ونعمت خان ومیر عزیز الله وغیره جماعداران ملازم
مرشد قلیخان را بموجب قلیل شرح کمک ملازم کرده کوچرخان را رخصت
بمرشد آباد نمود جماعداران که درصدد انتقام ولی نعمت قدیم بودند
فرصت وقت یافته مصدر هنگامه پرداز مهیا شدند صولت جنگ قاسم
بیگ دارو غه توپخانه وشیخ هدایت الله فوجدار کتک را برای تاسیس اساس
مصالحه پیش آنها فرستاد جماعداران قابو بر هردو را انتها یافته

قاسم

گرفته خود را پیش نواب آصفجاه رسانید و فتح خداداد نصیب علی
وردیخان مهابت جنگ شد تا بندر بالیسر تعاقب پرداخته مرزا
خیر الدبیگ دفقیر الدبیگ نور الدبیگ را برای دستگیری کردن
یحیی خان و بیگم و بدست آوردن اموال و امتعه گسیل کرد و تاکید نمود
که شبا شب یلغر کرده در انجا رسند و خود متعاقب پاشنه
کوب آنها شتافت و چون سانحه این خبر و رفتن مرشد قلیخان
بسمت دکن در کتک رسید مردان خان بخشی راجه پرسوتم که به
حفاظت یحیی خان و بیگم در قلعه باره باتی متعین بود خواست که
بر جناح استعجال و یحیی خان را مع تمامی لوازم و نقود و اجناس از راه
سیکاکل روانه دکن نماید احمال و انتقال تیار کرده جواهرات و اشرفی و
خزاین و غیره اموال بر فیلان و شتران و آرابه ها بار میکردند که بیکناگاه افواج
متعینه علی وردیخان در رسید فیلبانان و شتربانان و بهلیانان نقود و اجناس
محموله را مع بار بردار گذاشته راه فرار پیمودند و آن گنج بادآورد شایگان
بدست مرزایان در افتاد و جواهرات قیمتی و نقود و امتعه نفیس را
بکدیگر قسمت کردند چون علی وردیخان هم متعاقب در رسید بقیه

دست برداشته پهلو از جنگ تهی کردند درین اثنا مانکچند پیشکار راجه
بردوان که با فوج شایسته بجهت کومک علی وردیخان آمده بود ازانجاکه جنگ
دوسر دارد مآل اندیشی نموده مخفی با مرشد قلیخان نیز ساختگی کرده نشان
او برای استمالت طلبیداشته بود خواست که خود را بافواج مرشد قلیخان
ملحق ساخته مجرای جانثاری فدویت خود نماید از پهلوی جنگل برسمیکه فوج
مرزا باقرخان بتعاقب علی وردیخان میرفت نمودار شد و نشان نمودار شد
و نشان مرشد قلیخان در فوج خود برپا کرد چون مرزا مذکور از اراده او مطلع
بنود سد راه شد مانک چند ناگزیر بجنگ پیش آمد ازانجاکه مردم کاری در
ترددات جنگ مانده شده هریکی نزد و یرد متفرق بودند از نیرنگی روزگار مرزا
باقر شکست خورد علی وردیخان از اطلاع اینحال افواج منهزم خود را
بدلاسا بازگردانیده باز بمقام پله و مدافعه پرداخت میر عبدالعزیز با جمعیت
خود که ۳ صد سوار سادات بودند از اسپان فرود آمده دامان همت بر کمر زده
بامیدان فشردند و یکیک بضرب گلوله های بندوق بهیله ها شربت فنا
چشیدند و مرشد قلیخان هزیمت خورده خود را به بندر بالیسر رسانیده بسو
دکن کشتی سلب که از عاقبت اندیشی مهیا داشت راه دکن پیش
گرفت

گرفته خود را پیش نواب اصفجاه رسانید و فتح خداداد نصیب علی وردیخان مهابت جنگ شد تا بندر بالیسر تعاقب پرداخته مرزا خیر الله بیک و فقیر الله بیک و نور الله بیک را برای دستگیری کردن یحیی خان و بیگم و بدست آوردن اموال و امتعه گسیل کرد و تاکید نمود که شبا شب یلغر کرده در انجا رسند و خود متعاقب پاشنه کوب آنها شتافت و چون سانحه این خبر و رفتن مرشد قلیخان بسمت دکن در کتک رسید مردان خان بخشی راجه پرسوتم که به حفاظت یحیی خان و بیگم در قلعه باره باتی متعین بود خواست که بر جناح استعجال و یحیی خان را مع تمامی لوازم و نقود و اجناس از راه سیکاکل روانه دکن نماید احمال و اثقال تیار کرده جواهرات و اشرفی و خزاین وغیره اموال بر فیلان و شتران و ارابه ها بار میکردند که بیک ناگاه افواج متعینه علی وردیخان در رسید فیلبانان و شتربانان و بهلیانان نقود و اجناس محموله را مع باربردار گذاشته راه فرار پیمودند و آن گنج باد آورد شایگان بدست مرزایان در افتاد و جواهرات قیمتی و نقود و امتعه نفیس را بیکدیگر قسمت کردند چون علی وردیخان هم متعاقب در رسید بقیه

دست برداشته پهلو از جنگ تهی کردند درین اثنا مانکچند پیشکار راجه
بردوان که با فوج شایسته بجهت کومک علی وردیخان آمده بود ازانجا که جنگ
دو سردار دو مآل اندیشی نموده مخفی با مرشد قلیخان نیز ساختگی کرده نشان
او را برای استمالت طلبیده داشته بود خواست که خود را با افواج مرشد قلیخان
ملحق ساخته مجرای جانثاری فدویت خود نماید از پهلوی جنگل بر سمیکه فوج
میرزا باقرخان بتعاقب علی وردیخان میرفت نمودار شد و نشان نمودار شد
و نشان مرشد قلیخان در فوج خود بر پا کرد چون میرزا مذکور از اراده او مطلع
نبود سد راه شد مانک چند ناگزیر بجنگ پیش آمد ازانجا که مردم کاری در
تردداتِ جنگ مانده شده هر یکی سر در پی متفرق بودند از نیرنگی روزگار میرزا
باقر شکست خورد علی وردیخان از اطلاع اینحال افواج منهزم خود را
بدلاسا بازگردانیده باز بمقام کره و مدافعه پرداخت میر عبدالعزیز با جمعیت
خود که ۳ صد سوار سادات بودند از اسپان فرود آمده دامان همت بر کمر زده
با بمیدان فشردند و یکیک بضرب گلوله های بندوق بهلیه ها شربت فنا
چشیدند و مرشد قلیخان هزیمت خورده خود را به بندر بالیسر رسانیده بسوار
دکا کشتی سلب که از عاقبت اندیشی مهیا داشت راه دکن پیش
گرفت

که هراول فوج مرشد قلیخان بود ترغیب جنگ و برآمدن از مورچال میکردند اما
مرشد قلیخان خود داری کرده مانع می آمد و چون اقامت مورچال بامتداد کشید مرزا باقر
جهل جوانی را کارفرما شد با فوج همراهی خود که سادات باریه بودند یکباره از مورچال
برآمده صف آرا گردید ناگزیر مرشد قلیخان هم بمقابله افواج علیخان علی وردیخان صف کشید
و از طرفین باستعمال آلات آتش بار پرداختند پس بجنگ تیغ و سنان
مبادرت کردند میر عبدالعزیز بخشی مرشد قلیخان که با جمعیت ۳ صد سوار
سادات باریه یکدل و یکزبان و یکرو در هراولی بود اسپان برانگیختند داد مردی
و شجاعت ابادئی داده بضرب سیف کالبرق خرمن بسیاری از اجل رسیدها
سوختند افواج علی وردیخان که خود را شیر بیشه شجاعت می شمردند چون زمان
از هیجا رسیدند و شکست فاحش در فوج راه یافت فیل سواری علی وردیخان
و بیگم بقدر نیم فرسخ از میدان جنگ بعقب آمد درین حالت مخلص
علیخان و عابدخان المخاطب بفرزند علیخان که مرشد قلیخان از ابر فدویت اینها
اعتماد کمال بود و مقرب خان و دیگر جمعدارانان صاحب الوس افاغنه کمر
نمکحرامی که خاصه این قوم شرارت پیشه اند بر میان بسته حرق حقوق تر
بیت و نمک چندین ساله را از لوح خاطر شسته از رفاقت مرشد قلیخان

وتراکم اشجار مزلفه خاردار عبور از آن طرق دشوار گذار مشکل بود از راجه استمداد
نمود راجه مذکور بغرور جمعیت موفور علی وردیخان را وقعی ننهاده تن برفاقتش نداده
گذر راج کهات را نگذاشت علی وردیخان بمقابله راج کهات آرایه توپهای صاعقه بار
چیده شلک شروع کرد کسان راجه در مورچال راج کهات تاب اقامت
نیاورده بجنگل خزیدند علی وردیخان مع افواج وتوپخانه از راج کهات عبور کرده
در رام چندرپور بفاصله یک ونیم کروه از مورچال مرشد قلیخان مضرب خیام ساخت
میان جانبین ایلچیان بآوردن وبردن نامه وپیام جنگ وصلح سرگرم شدند واین بحث
با یکماه طول کشید ومرشد قلیخان از کهات سیلوار عبور نکرد وعلی وردیخان زیر باری خرچ سپاه
وقلت رسد وقریب رسیدن برسات ووسوسه غنیم مرهته بخاطر آورده از روی
مصلحت اراده صلح ومراجعت میکرد اما مصطفی خان که سپه سالار افاغنه بود
بصلح راضی نشده ترغیب چهاونی در برسات میکرد وبعد کنکاش بسیار
قرار برین یافت که نامه مصالح آمیز بمرشد قلیخان نوشته ومعتمدی فرستاده جواب
آن باین مضمون بطلبید که من شما را در صوبه اودیسه عمل ودخل نخواهم داد باین دست
آویز مراجعت به بنگاله نمایند وبعد برسات فوج کشی کرده باخراج واستیصال
او بپردازند اگرچه عابد خان وغیره سرداران افاغنه باغوای مخلص علیخان میرزا باقرخان را

مهراول

وردیخان مهابت جنگ نوشت مهابت جنگ با افواج بسیار و توپخانه بیشمار یلغر متوجه صوبه اودیسه شد مرشد قلیخان از دریافت این خبر دردانه بیگم و یحیی خان پسر خود را مع تمامی اموال بقلعه باره باتی گذاشته خود با افواج شایسته و سامان بایسته مع هر دو داماد خود که یکی میرزا محمد باقر خان شاهزاده ایران دوم علاء الدین محمد خان باراده جنگ از کتک علم نهضت افراشته به بندر بالیسر رسیده بر گهات بهلوار از کوه تیل گدهی تا دریا چون مورچال بندی کرده چشم براه حریف نشست و از لجبازی حریف یعنی مخلص علیخان غافل بوده از شعله آن آتش خس پوش لوازم احتیاط بتقدیم نرسانید و قول شیخ سعدی را نه نماد که فرموده است
اگر خویش دشمن بود دوستدار ٭ ز تلبیسش ایمن مشو زینهار ٭ که گردد درونش بکین تو ریش ٭ چو یاد آیدش مهر پیوند خویش ٭ ازین طرف علی وردیخان بکوچ متواتر با افواج سنگین که زیاده از یک لک سوار و پیاده بود دمیدنی پور رسید زمینداران آن ضلع را بخلعت و انعام از خود راضی ساخته بجالیسر نهانی بادشاهی بیت رفته طرح اقامت انداخت چون از طرف زود خانه سین انگیا بر گندر راج گهاث راجه جگر دهر بیج زمیندار سور بیج تهانه جوار آو گندر تیان خود نشانیده مورچال بندی کرده بود لهذا برای گذاشتن راه راج گهاث که از وفور جنگل

سلاطین ماضیه بنگاله ایجاد یافته بود مجدداً از عهد مهابت جنگ رادرج
گرفت چون در ابتدای خصومت علی وردیخان مهابت جنگ نواب
سرفراز خان از مرشد قلیخان نایب صوبه اودیسه که بزینه اوبود استمداد نموده بود
خان مذکور بسبب نفاق دلی که سابق ازین سمت گذارش پذیرفته خود از آمدن تهاون
و تساهل ورزیده در صدد تسییل کردن فوجی بطریق کومک لیت و لعل نا گاه خبر قتل
سرفراز خان و تسلط علی وردیخان بر صوبه بنگاله سامعه آشوب گشته متنبه
شده سرمایه ندامت و تاسف اندوخت آری دولت همه از اتفاق
بیدولتی از نفاق خیزد بالجمله از خوف علی وردیخان بخودداری کوشیده و تند
بسر فراهم آوردن سپاه سرگرم گردید و مخلص علیخان داماد حاجی احمد را که از
سابق برفاقتش معهود برای استحکام مبانی مصالحت بمرشدآباد روانه
کرد بعد رسیدنش علی وردیخان و حاجی احمد نامه تسلی آمیز و ابله فریب
بمرشد قلیخان نوشته مستمال و مطمئن ساختند و مخلص خان را
بجهت اغوای سرداران فوج او برگماشتند و او پیش مرشد قلیخان رسیده
ظاهرا بدلداری و اطمینان او پرداخت و باطنا سپاه را بترغیب
و تخویف مطیع منقاد خود ساخت و کیفیت ساختگی لشکر را بمحمد علی

سپاه و آلات حرب پرداخت و خدمت میر بخشی بمیر جعفر خان بهادر که برادر
مهابت جنگ سرفراز خان مصدر ردد آت نمایان شده بود مقرر فرمود صاحب
رساله و منصب و خطاب گردانیده بوالا پایه امارت رسانید و خدمت دیوانی
و خطاب رای رایانی بچین رای محرر جاگیرات جعفر خانی که مرد بی ریا و بادیانت
بود بخشید و محمد رضا خان پسر کلان حاجی که سماة گهسیٹے خانم دختر مهابت
جنگ در عقد ازدواج او بود بخطاب ناصر الملک احتشام الدوله نوازش محمد
خان بهادر شهامت جنگ و دیوانی صوبه بنگاله و نیابت جهانگیر نگر و جاتگام
و روشن آباد و سلهٹ اختصاص یافت و هاشم علیخان پسر کوچک حاجی
که دختر خرد مهابت جنگ مساة ایمنه خانم بحباله نکاح او بود بخطاب زین الدین
احمد خان هیبت جنگ و نیابت صوبه بهار عظیم آباد کلاه اعزاز و امتیاز بر تارک
افتخار گذاشت و دیگر خویش و اقارب را بقدر مرتبه و حوصله آنها بخدمات و
مناصب و خطاب و جاگیرات لایقه بنواخت اما فاغنه و بهلیه بغرور و فور جمعیت
خود را گم کرده در تمامی امور بحدی مسلط و ماموس شدند که حسابی از مهابت جنگ
فرا نگرفته در دستور آداب تخلف ورزیدند و قوانین عدالت بر طاق نسیان گذاشته
و مال و جهات و ننگ و ناموس عالمی را برباد دادند و شیوه نمکحرامی که در عهد

خاص مقرر فرموده ونفیسه خانم خواهر سرفراز خان که آقا بابا کوچک برادر را بفرزندی گرفته
بود در محل سرای نوازش احمد خان پسر کلان حاجی احمد بصیغهٔ مددگذاری
ملازمت اختیار کرده موجب حیات برادرزاده گردید تا چون خبر قتل سرفراز خان
و متمکن شدن علی وردیخان مهابت جنگ بر مسند نظامت بنگاله بحضور
ناصر الدین محمد شاه بادشاه رسید آب در دیده بگردانید و فرمود که بسبب نادرشاه همگی
ممالک محروسه برهم و ابتر گشت لیکن چون تدارک متعسر بود سکوت اختیار
نمود مهابت جنگ بوساطت مرید خان از رفقای نواب قمر الدین خان وزیر که
سابق ذکر آن گذشت با وزیر ارکان سلطنت ساختگی نموده چهل لک روپیه
باین ضبط اموال نواب سرفراز خان و چهارده لک روپیه در وجه پیشکش سوای خزانه
معموله مستمره بحضور والا قبول کرده و سه لک روپیه بقمر الدین وزیر و یک لک
باصفجاه نظام الملک داده و همچنین با هر یکی از عمدهای درگاه والا علی قدر درجاتهم
بسلوک و مدارا پیش آمده و راجه جوگل کشور وکیل سرفراز خان را از خود ساخته سند
نظامت هر سه صوبه بدستور سابق بنام خود حاصل کرد و خزانه و نذرانه و
پیشکش دو چند از سابق از زمینداران بنگاله وصول کرد و بقصد استیصال
و اخراج مرشد قلیخان و تسخیر صوبه اودیسه همت مصروف داشته بگردآوری

سپاه

اول بشهر مرشدآباد داخل شده منادی امن و امان از طرف علی وردیخان

درداد و یسین خان فوجدار حسب الامر حاجی بر عمله سرفراز خان و خزاین و دفاین

و جمیع کارخانجات و محل سرای و خواص پوره و کاین پوره در همگی اهل و عیال

و اقربای سرفراز خان چوکیات مستحکم نشانده نگذاشت که متنفسی بدر رود و این

جنگ در سنه ۱۱۵۳ هجری واقع شد ایام نظامت دو سال و چند ماه بود نظامت

نواب علی وردیخان مهابت جنگ علی وردی خان مهابت جنگ بعد

حصول فتح بملاحظه تاراج شهر و غارت شدن اموال سرفراز خان از دست افغانات

و بهلیه سه روز بیرون شهر بنالهٔ گوبره مقام نموده روز چهارم بدلجمعی تمام داخل قلعه

شده بروسادهٔ نظامت بنگاله مربع نشست و اموال سرفراز خان که ناظمان

سلف بهزار خون جگر فراهم آورده بودند بیدست رنج بضبط درآورد از انجا که

نواب مهابت جنگ از صحبت زنان غیر مجتنب بود و ازین لذت محظوظ

نبود در فی عمر سوای یک منکوحه زن دیگر نداشته بلکه این معنی را لاف زده تفاخر

میکرد حاجی احمد و پسران و خویشان و خواصان سرفراز خان را که قریب یکهزار و پانصد

اسامی زنان جمیله بودند متصرف شدند اما مهابت جنگ بیگمات منکوحه سرفراز

خان را مع فرزندان بحفاظت تمام بجهانگیرنگر فرستاد علوفه سد رمق آنها از تعلقه

ع آمده حکم کرد که لاش پدرکش را از برداشتن متعرض نشوند بزاریان
بخانه لاش او را برداشته ظالم سنگه را بکتف حمایت خود بردند در
ثنای زد و خورد غوث خان و میر شرف الدین و بجیسنگه پانچو فرنگی
دهردو داماد سرفراز خان که غضنفر حسین و حسن محمد خان باشند بادیگر منفعد
ران و منهزمان از آن مهلکه بدر زده در یکروز خود را بمرشدآباد رسانیدند
ورای رایان بنتیجه نمکحرامی کلوله زنبورک بردست خورده خود را آب
درزد و با نیم جانی که داشت بخانه خود رسیده از کرده خود نادم شده
بسوده الماس خود را هلاک ساخت القصه چون سرفراز خان بر مکیه
ذنبر افتاد فیلبان لاش او را شبا شب بمرشدآباد رسانید یسین خان
فوجدار مرشدآباد که بحفاظت شهر و قلعه و ننگ و ناموس با حفیظ الله
خان پسر سرفراز خان متعین و مامور بود نیم شب لاش آن مقتول را در
نکتا کهالی مدفون ساخت و حفیظ الله و غضنفر حسین خان در صدد
مورچال بندی شده عازم قتال گردیدند اما چون از سپاه هزیمت
خورده حوصله نیافتند تن برضا داده ساکت ما شدند و از وقوع این
حادثه زلزله عظیم در شهر و سپاه و سکنه آن نواح افتاد حاجی احمد

اول

اینها کفیل ننگ و ناموس شده باز گردانیدند میر مرقوم با رفیقان باقی مانده
راه ببر بهوم گرفت و مانچو فرنگی که داروغه توپخانه بود باوجود فرار شدن گوله
اندازان بذات خود مرتکب گوله اندازی شده دست از شلک توپ
برنمی داشت پس از رفتن میر شرف الدین افاغنه بهیئت اجتماعی
برزی ریخته مقتولش ساختند بجی سنگه جمعدار فرقه راجپوتان که بافوج
چنداولی در کمره بود بدریافت قتل ولی نعمت عرق حمیتش بحرکت آمده
اسپ را بجولان داده و نیزه را برگوش راست اسپ داشته بحمله مردانه
فوجها را دریده محاذی مهابت جنگ رسیده و خواست که بطعن سنان
جانستان او را از هودج فیل همپای آقای خود روانه سازد مهابت جنگ
بمشاهده جانبازی و جلادت او را بشناخت و بداور قلی داروغه توپخانه
حکم کرد که زود دریابد داور قلی مقابل او شده گلوله تفنگ بر سینه اش زد
بجی سنگه بزخم جان گزا بر زمین افتاد ظالم سنگه پسر نه ساله اش بشجاعت
جبلی که خاصه قوم راجپوت ست تیغ از نیام کشید جهت حفاظت
پدر ایستاده از اطراف و جوانب او دایره وار قرار گرفتند نواب مهابت
جنگ از مشاهده جرات آن طفل آفرینها گفته مردم را از کشتنش

زده زده بقلب گاه رسیدند قریب بود که افواج مهابت جنگ از صدمات
آن شیر عرصه وغا متزلزل شود درین اثنا عوث خان بزخم کاری از گلوله تفنگچیان
چهدن هزاری برسینه خورده از کار باز ماند وقلب و ببر برد و لیران او که شیر
بیشه شجاعت بود نبود در شکارگاه شیر و ببر را بشمشیر میزدند شمشیرها آخته جمعی
غفیر از افاغنه و بهلیه را مقتول ساختند ؎ نشد بر تنی تا نپرداختش
نزد بر سری تا نینداختش ؎ بهر تن که زد خنجر سخت کوش ؎ در آمد سرش پای کوبان
زدوش ؎ چهیدن هزاری هم از دست اینها زخم شمشیر برداشت بعد کشش
وکوشش بسیار بضرب گلولهای تفنگ همتای میربکلگشت ارغوان زار
شهادت شتافتند میر شرف الدین باشصت سوار جرار بمقابله مهابت جنگ
رسیده بجلادت تمام تیر جگردوز برسینه اش زد قضارا بر کمان مهابت جنگ
خورده و درگذشته بر پهلویش رسید تیر دیگر برآورده بود که درین وقت شیخ
جهان یار ومحمد ذو الفقار جماعه داران مهابت جنگ که با میر معز الدرو البط
دوستی داشتند پیش آمده گفتند که نواب سرفراز خان بقتل رسید
حالا از مقابله السیتان چه میخیزد و جان دادن بهر چیست میر موصوف درجواب
گفت قبل ازین بپاس نمک و حق رفاقت و اکنون برای ننگ و ناموس

اینها

جنگ میگردند بمجرد معاینه این حال راه فرار سر کردند و میر حیدر شاه
و خواجه بسنت هر دو ردیف یکدیگر بسواری رتهه پرده نشین شده نظر بر لاش
خداوند نعمت نکرده گریخته خود را بلتج سلامت رسانیدند ـ نماند از رفیقان
او هیچکس :: که باشند نگاهبانش یکنفس :: غوث خان و میر شرف الدین که
بمغالطه نموداری نشان و فیل در سیاهی شب غول نندلال جماعه دار را مقابله
خود دیده نداو را مهابت جنگ تصور کرده تک و تاز نمودند و بحمله های رستمانه و ترددات
دلیرانه نندلال را مقتول نموده افواجش را طعمه تیغ خون آشام ساختند و
بقیة السیف را منهزم ساخته علم و نقاره و فیلان و اشتران و اسپان و اسلحه
فراریان بغارت گرفته مظفر و منصور باراده خبرگیری سرفراز خان جلو ریز شتافته
چون نارسیدن ایشان سرفراز خان کوس رحلت بعالم بقا نواخته بود و مهابت
جنگ بعد فتح بملاحظه این دو سردار شجاع نامی از میدان حرکت
نمیکرد و با جمعیت افزون تر از مور و ملخ در معرکه ایستاده بود اینها که از
کشته شدن سرفراز خان هنوز اطلاع نداشتند یکباره با جمعی قلیل از جوا
نان کار آمدنی که پسران و برادران و خویشان و رفیقان باشند بجرات تمام
اسپان برانگیخته بر فوج مخالف زدند و بحمله های دلیرانه و مردانه صفهای دریده

سیلی برگردنش زده فرمود که زنجیر در پای فیل انداز که من از پیش این سگان
رو نخواهم تافت ناگزیر فیلبانان فیل را پیش راندند برقنداران و بهلیه‌های لشکر
حریف که از بیشتر پیرامن خیمه اش حلقه میداشتند حلقه شده از هر چهار طرف
گلوله بندوق بر فیل او می انداختند و بان و گوله توب و تیر و تفنگ که از لشکر
مخالف متواتر میرسید علاوه آن میر کدائی که در خواصی نشسته بود بزخم بان بکار آمد
میر کامل برادر میر محمد باقر المشتهر به باقر علیخان خواهرزاده شجاع الدوله و خلف
مرزا محمد ایرج خان بخشی که هنوز نوکدخدا بود وغیره رفقا و بهرام و سعد و دیگر جیله‌ها
که از میدان جنگ عنان تاب نشده بودند پیش فیل سرفراز خان بضرب بان
و گوله و تفنگ ساغر موت احمر چشیدند و میرزا ایرج خان نیز جراحتهای
کاری برداشت میر دلیر علی بدلیری تمام در صف افاغنه حمله برده داد
شجاعت و دلاوری داده بزخم شمشیر با جمعی از رفقای خود غازه شهادت
بر رخ مالید و در همان حالت سرفراز خان گلوله بندوق از دست نمکحرام لشکر
خودش بر پیشانی خورده بر مسکه ذبر برافتاد و طایر روحش بگلستان علیین
پرواز نمود میر حبیب و مرشد قلیخان و شمشیر خان قریشی فوجدار سلهت و راجه
گندهرب سنگه که با جمعیت خودها از جدال و قتال یکسو شده از دور تماشای
جنگ

سرداران افاغنه فوج
بود مرتکب حرب شده شروع به تیراندازی نمود
مهابت جنگ افواج برق اندازان بهبلیه را پیش کرده مقابل شدند لمولفه
چو از هر دو سو فوج صف بر کشید :: تو گفتی که شد روز محشر پدید :: ز غریدن توپ
بندوق و بان :: بجنبش درآمد زمین و زمان :: ترنگ کمان و فشافاش تیر
رسانید شورش بچرخ اثیر :: سنان چون اجل دست کرده دراز :: بجان برد
از سینه زه کرده باز :: ز دست یلان تیغ پولاد تیز :: بخون ریز اعدا شده گرم خیز
یلان گرم جان گیری و جان دهی :: جهان گشته از پهلوانان تهی :: درین جنگ بس
که صرصر اجل جسدهای کشتگان را همچون اوراق اشجار بر زمین فنا میریخت
و سیلاب خون از هر طرف متموج گردید مردان علی خان بخشی شجاع خوانی که
سالار فوج مقدمة الجیش سرفراز خان بود تاب جنگ نیاورده رو بهزیمت
نهاد از معاینه اینحال فوج سرفراز خان بشکست و گریز گریز در لشکر افتاد
بجان برد خود هر کسی گشت شاد :: کس از کشتن کس نیاورد یاد :: غیر از
غلامان گرجی و حبشی و معدودی چند از رفقای قدیمی احدی حاضر
ماند زبان پیش فیل سواری نماند فیلبان غلبه مخالف بخاطر آورده عرض
نمود که اگر حکم شود در بیر بهوم پیش بدیع الزمان زمیندار رسانم سرفراز خان

خود مرتکب حرب شده شروع به تیر اندازی نمود سرداران افاغنه فوج
مهابت جنگ افواج برقندازان بهبلیه را پیش کرده مقابل شدند المؤلفه
چو از هر دو سو فوج صف بر کشید ٭ تو گفتی که شد روز محشر پدید ٭ ز غریدن توپ
بندوق و بان ٭ بجنبش درآمد زمین و زمان ٭ ترنگ کمان و فشافاش تیر
رسانید شورش بچرخ اثیر ٭ سنان چون اجل دست کرده دراز ٭ بجان بردن
از سینه زه کرده باز ٭ ز دست یلان تیغ پولاد تیز ٭ بخون ریز اعدا شده گرم خیز
گرم جان گیری و جان دهی ٭ جهان گشته از پهلوانان تهی ٭ درین چپقلش
های کشتگان را همچون اوراق اشجار بر زمین فنا میریخت
ستوه گردید مردان علی خان بخشی شجاع خوانی که
تاب جنگ نیاورده رو بهزیمت
گریز در کنار افتاده
باد با غیر از
صدی حماعه
مخالف بخاطر آورده عرض
بدیع الزمان زمیندار رسانم سرفراز خان

رفت وسپاهش نیز سرشار کیفیت جام صلح شده سررشتهٔ حزم
واحتیاط را از دست دادندازی سه بر تواضع های دشمن تکیه کردن
ابلهی است پای بوس سیل از پا افکند دیوار را مهابت جنگ بعد
معاندت فرستاده های سرداران سپاه را بانعام طلب دو ماه بعد حصول فتح
ومعافی غنایم راضی ویکدل ساخته بجنگ تحریص وترغیب داده سرب
وباروت والات حرب تقسیم کرد سرداران سپاه سرفراز خان که از سابق
متفق بودند همه ها در نمکحرامی و خاوندکشی مستعد شدند مگر محمد غوث
خان ومیر شرف الدین هرادل فوج سرفراز خان بعبور ناله کریه مقام داشتند
کیفیت دغا از منهیان وجاسوسان دریافته هر دو سردار نیم شب پیش
سرفراز خان رسیده از آتش خس پوش اطلاع دادند وخواستند که لوازم
حزم مرعی داشته او را شب بخیمه خود برده بحفاظت کوشند وصباح در رکاب
او جانفشانی نموده مصدر ترددات نمایان شوند از انجا که در امور تقدیر
سعی پیش نمیرود ودگره مقدر نباشد تدبیر نمیکشاید مشیت ایزدی سیماب
تغافل در گوش سرفراز خان انداخت حرف خیر خواهی را وقعتی نه نهاده
با آن دو سردار بزجر وتوبیخ پیش آمد واز روی عتاب آغاز نهاد که شما
دکان

سوق که مزار شاه مرتضی اندی است تا چرگاه بیلک و ایر سایر بودند
روز چهارم چون خسرو زرین کلاه خورشید از خیمه مشرق با خنجر خطوط شعاعی
در میدان فلک خرامید و هندوماه با هزاران افواج خود را حریف عرصه گار
زاران یک باز ندیده در گوشه مغرب خزید سرفراز خان بساعت سعید
اهل تنجیم بمقابله حریف شتافت افواج مهابت جنگ از غایت رعب
و هراس در حساب شدند و قریب بود که بیک زد و خورد لیس پای شوند رای
رایان چون دید کار از دست میرود عرض نمود که آفتاب بسمت الراس رسید
اسپان و جوانان درین وقت از گرمی آفتاب و غلیان عطش هلاک خواهند شد
اگر امروز جنگ موقوف باشد فردا علی الصباح بهمین آتش ضیافت
مذاق ان للخکامان کرده خواهد شد لمولفه عدوی تو این زهره دارد کجا
که بیند حارد بجا جنگ پا ❊ بفیروزی بخت و اقبال تو ❊ شود فرق بد
خواه پامال تو ❊ هر چند اهل تنجیم بر سعادت ساعت جنگ و استدلال
فیروزی اغراق و مبالغه ی نمودند در ساله داران بر جنگ اصرار
و استبداد میکردند موثر نیفتاد و بزجر و عتاب مانع شده و بر رود خانه
کر به مقام کرد درین اثنا مهابت جنگ متضمن بر رسوخ عبودیت
و آمدن

متزلزل گردید سرفراز خان از دریافت این خبر متوحش شده حاجی را محبوس
کرد هر چند رای رایان آمدن او را باراده ملازمت ظاهر کردند مونر نیفتاد
و غوث خان و میر شرف الدین را که نوکران قدیم بودند بسرداری نامزد ساخته
حفیظ الله عرف میرزا امانی خلف خود را با یسین خان فوجدار بمحافظت قلعه و شهر
گذاشته خود با غضنفر حسین خان پسر محمد تقی خان که هردو داماد بودند و میر محمد باقر خان
و میرزا محمد ایرج خان و میر کامل و میر گدای و میر حیدر شاه و میر دلیر شاه و بخت سنگه دراج
کهندرپ سنگه و شمشیر خان قریشی فوجدار سلهث و شجاع قلیخان فوجدار بندر
هوگلی و میر حبیب مرشد قلیخان فوجدار و مردان علی خان بخشی شجاع خانی وغیره
سرداران سپاه با فوج بسیار و توپخانه آتشبار و منصبداران و زمینداران بنگاله
از شهر نهضت کرده بهمینه را که دو کروهی مرشدآباد است تخیم ساخت و بکوچ
دویم در سرای دیوان و روز سویم در کهمره نزول نموده عرض لشکر و موجودات
سپاه گرفت از انجا که نوکران شجاع خانی با حاجی احمد یکدل بودند در تو
پخانه بجای گولہ خشت و کلوخ از توپها جنس بر آمد لهذا اکبر یار خان برادر حاجی را که
داروغه جنس بود معزول کرده حواله چیله نامود و بجای او پانچو پسر انتونی فرنگی را
داروغه جنس توپخانه مقرر ساخت و افواج مهابت جنگ از اورنگ آباد مونانه

از تغیر عطاالدخان داماد حاجی احمد بمیر شرف الدین بخشی و بجای رای رایان
جسونت رای منی را نمود اما هنوز این معنی از قوه بفعل نیامده بود که ارکان
ثلثه باظهار خدمت قدیمی و باقیات زرهای خلیر بالواجب بادشاهی و
زیرباری آنها تا ایام مجمل که سه ماه باقی بود عزل و نصب آنها را در حیز توقف
و تاخیر داشتند سرفراز خان که از خام عقلی خود فریب آنها خورده باز خود را از دست
داد علی وردیخان فرصت را غنیمت دانسته مصطفی خان و شمشیر خان
و سردار خان و عمر خان و رحم خان و کرم خان و سرانداز خان و شیخ معصوم و شیخ جهان یار خان و محمد ذو
الفقار خان و حیدر خان هزاری بخشی بهلیه و بختاور سنگه وغیره سرداران و رسالداران
فوج را با خود متفق ساخته به بهانه ملاقات سرفراز خان کمیت عزیمت را بجانب
بنگاله مهمیز کرد و کوچ بکوچ یلغر ساخته از دره تیلیا گدهی و ساکری گلی عبور
نموده در سرحد بنگاله رسید از انجا که عطاءالله خان فوجدار اکبر نگر بایمای حاجی
راه آمد و شد قاصد و جاسوس و اخبار و مراسلات عظیم آباد و بنگاله بدره
تیلیا گدهی و ساکری گلی مسدود ساخته بود تا عبور علی وردیخان از آن
هر دو دره مذکور هیچ خبری و اثری به سرفراز خان نرسید و چون فوج همراه
علی وردیخان در اکبر نگر رسید بیک ناگاه از رسیدن او به سرفراز خان خبر رسید دل شهر و بازار

متزلزل

وبعد مراجعت نادرشاه غازی رواج سکه و خطبه نادرشاهی بنواب قمرالدین
خان و نظام الملک نوشته انواع اهتمام بر سرفرازخان بستند و بکارسازی ارکان
سلطنت فرمان استمالت و نظامت بنگاله و قتل سرفرازخان جرم ترویج
سکه و خطبه نادرشاهی بنام خود طلبیدند چون تیر تدبیر آنها بهدف مراد رسید
قلت مداخل و کثرت مخارج خاطرنشان سرفرازخان نموده مصلحت تخفیف
سپاه زیادتی دادند و در باب نگاهداشتن فوج و تیاری آلات حرب برای
مهم بنگاله خفیه بعلی وردیخان تاکید تمام نوشتند و از فوج سرفرازخان هر که
برطرف میشد حاجی احمد مخفی نوکر علی وردیخان نموده بعظیم آباد میفرستاد
تا آنکه نیمی از فوج سرفرازخان برطرف شد و علی وردیخان ساز و سامان
جنگ ساخته افواج بحرامواج از افاغنه و روهیله و بهلیه فراهم نموده عازم
بنگاله گردید و حاجی احمد زرها اندوخته خود و پسران خود لکها روپیه برای صرف سپاه
فرستاد و چون سرفرازخان از نوشته وکلای دربار معلی و اخبار جواسیس حقیقت
حریف دغلی مطلع شده علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته درصدد انهدام
بنای شرارت پیشگان گردید و تجویز نیابت عظیم آباد از تغیر علی وردیخان
بسید محمد حسن داماد و نیابت فوجداری اکبرنگر و ضبط سانکری گلی و تیلیا گدهی

واینها پیشتر از پیشتر مداخلت در امورات بهم رسانیده نوکران قدیم
سرفرازخان را که امیدوار خدمات و ترقیات و مناصب بودند مایوس گردانید
درصدد ذلت و خواری آنها ساعی شدند هرچند نواب سرفرازخان و بیگمات
خواهان مرقی نوکران قدیم بودند اما از دست ارکان ثلثه پیش نمیرفت و رای همدگر
بعهود و مواثیق متفق شده قرار برین یافت که علی وردیخان را به بهانه ملامت
با افواج عظیم آباد طلبیده سرفرازخان را از میان برداشته بر مسند نظامت
متمکن سازند و در فکر این تدبیر شبها بروز و روزها بشب رسانیدند و نقش
بکرسی نمی نشست چون درانوقت نادرشاه والی ایران بر محمد شاه ظفر یافته
نظام الملک و برهان الملک و قمرالدینخان و محمدخان بنگش وغیره ارکان سلطنت
را دستگیر کرده با افواج قزلباش داخل شاهجهان آباد شده خانه بادشاه و امرا
را بجاروب غارت روفته بود و از زلزله در تمامی قلمرو هندوستان واقع شده
ارکان ثلثه سرفرازخان را مصلحت داده سکه و خطبه نادرشاه در بنگاله مروج
کردند و اموال ضبطی شجاع الدوله و خزانه پیشکش بنگاله مصحوب مرید خان
که از قتل قمرالدینخان پیش از هنگامه نادرشاهی در اینجا آمده بود مرسول داشت
حاجی احمد و علی وردیخان با مرید خان در ساخته باد یکجان دو قالب شدند

دبعد

بملازمت نواب شجاع الدوله سرفراز شده بعفو جرایم و خلاع عنایات
مخلع گردید و سه لک روپیه مالواجب سرکار قبول نموده شیوه مالگذاری و
فرمانپذیری اختیار کرده بکفالت کیرت چند زمیندار بردوان رخصت شد
بملک خود رفت و در زمانیکه در دار الخلافت هنگامه نادرشاهی رویداد
و صمصام الدوله خان دوران خان بجنگ نادرشاه مقتول شد در اواخر سنه ۱۱۵۱
هجری نواب شجاع الدوله صاحب فراش شده یحیی خان و دردانه بیگم
پسر و زوجه مرشد قلیخان رخصت بسمت اودیسه کرد و سرفراز خان
را ولیعهد خود نمود و درباب تعظیم و تکریم حاجی احمد و رای رایان و
جگت سیته و خاطر انها وصیت بمبالغه تمام نموده عمل نظامت باو
تفویض ساخته سیزدهم ذی الحجه سنه مذکور رخت بست بر بست سرفراز
خان نعش اورا در مقبره که یکسال پیشتر در ده پاره محاذی قلعه و دار الامارت
مرشداباد در مسجد ساخته بود مدفون نموده بر مسند نظامت بجای پدر
متمکن گشت نظامت نواب سرفراز خان چون نواب سرفراز خان متکی
و ساده نظامت ممالک بنگاله گردید بموجب وصیت پدر بزرگوار حاجی احمد
و رای رایان و جگت سیته را در امور مالی و ملکی مشیر کار و مختار داشت

راه آمد شد افواج بادشاهی و عبور و مرور و جواسیس و سپاهی سد و ساخته
جنگل و کوهستان را ایمن اباد پنداشته احدی به پروانگی او داخل آنملک
نمیشد اعظم خان و علی قلیخان برادر و خلف او که مشهور و شجاع بودند بنظم
نسق امور زمینداری و سپهسالاری میپرداختند و نوبت خان دیوان مرجع
و مدار علیه جمیع امورات او بود بدیع الزمان بذات خود هیچ کار نپرداخته
اوقات دنیای نوش میگذرانید نواب شجاع الدوله بمشورت ارکان ثلثه تنبیه
و تادیب اورا اهم دانسته سرفراز خان را بران مهم برگماشت خان مسطور نامه مشتمل بر
انواع وعده و تحریص و ترغیب بر اطاعت نواب شجاع الدوله و تهدید و وعید
درصورت نافرمانی و عدم امتثال مثال نوشت متعاقب آن میر شرف الدین
بخشی دوم و خواجه لسنت محرم خاص را با عساکر جرار پیکار طلب براه دوان
کسیل کرد بدیع الزمان مال اندیشی نموده از خواب نخوت بیدار شد و رقبه تسلیم
و انکسار را بربقه امتثال مقید ساخته انگشت قبول بر دیده جان نهاده و میر موصوف
و خواجه مذکور را مربی و دستگیر خود ساخته عرضی متضمن بر اطاعت و انقیاد
مصحوب خواجه مسطور فرستاد و متعاقب خود هم همراه میر شرف الدین راه گرای
مرشد آباد گردیده و با سرفراز خان حصول ملازمت نموده بوساطت خان مذکور
بملازمت

حاجی احمد که به نیابت سرفراز خان بفوجداری چکله کهوڑه گهات ورنگپور
وکوچ بهار اختصاص داشت محالات رنگپور را از عواطف جور و جفا بیچراغ
کرد و زرهای مطلوب فراهم آورده صاحب جمعیت گردید و افواج از حضور
طلب داشته بر راجه کوچ بهار و دیناجپور که بغرور جمعیت موفور و انبوهی جنگل
و رود خانه‌ها از ناظم اعتنا نکرده تن با طاعت نمیداد لشکر کشید و بتدبیر
و تزویر جنگ و جدل به تسخیر آنممالک پرداخته خزاین و دفاین و جواهر و اموال
و امتعه راجه‌های سلف و حال را بتصرف خود آورد و از بسیاری دولت که بال
قارونی بدست آمد بترقی کمال رسید و بدلیه فتح کوچ بهار دیانت خاطر حاجی احمد
بتجویز نواب شجاع الدوله و سرفراز خان بخطاب خانی و بهادری ذخیره
مباهات اندوخت و چون بدیع الزمان زمیندار بیربهوم که بحمایت کوه
و جنگل و هجوم افاغنه سر باطاعت و فرمان ناظم فرود نمی آورد و غیر از
پیشکش مقرری باداء مالواجب تن نداده خراج چهار ده لک زمین
مزروعه جریبه را تصرف فقرا و طلبه و اصراف رقص و تماشا نموده
بعیش و عشرت مشغول میبود و کتاس کیرا کوندی و للرا کوندو و کریوه‌ها
و شعاب مضیق جبال و اطوار و راه مزلقه خار دار و بیرک های مستحکم نشانده

وشهر امینه همگی بمنشی جسونت رای متعلق گشت ازانجا که منشی موصوف
تربیت کرده نواب جعفرخان بود بدیانت و امانت و خبررسی و کاردانی تمام
کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بعمل آورد و بنای رسم سودای خاص
و دیگر ظلم و بدعت عهد مرشد قلیخان که بانی آن میر حبیب بود یکقلم منهدم
و مستاصل ساخت و در ارزانی غله ساعی جمیله بکار برده دروازه مغربی
قلعه را که نواب امیرالامرا شایسته خان طلاق نوشته بند کرده بود که کسیکه
نرخ غله را بدستور سابق فی درم یک انار ز بازار ارزان نماید بگشاید از آن
وقت احدی توفیق ارزانی نرخ غله نیافته بود در ارزانی غله بهمان دستور کرده دروازه
را وا نمود و آنملک را باب باری احسان و عدل و انصاف مانند بوستان
ارم آراست و سرفراز خان نیکنام زمره خواص و عوام گردید اما چون بدرخواست
نفیسه بیگم مراد علیخان داماد سرفراز خان بجای غالب علیخان به نیابت
جهانگیر نگر مقرر گشت راج بلبه که محرر نواره ها بود به پیشکاری نواره
مقرر کرد و دست تعدی و ظلم دراز کرد منشی جسونت رای که نیکنام زمره
انام بود بملاحظه بدنامی استعفاء خدمت دیوانی نمود و آنملک بسخت
گیری حاکم ظالم و دست جفا پیشه و بویرانی نهاد و میرزا محمد سعید اوسط

حاجی

واو بفنون تدابیر شایان و ترددات نمایان به تنبیه و تادیب زمینداران
سرکش پرداخته به تنظیم و تنسیق آن ملک دقیقه فرو نگذاشته کفایت بظهور
رسانید و جکرناتهه معبود هنودان که راجه پرسوتم در هنگامه محمد تقیخان از سرحد
صوبه اودیسه عبور رودخانه چلکه بالای کوه نگاهداشته بود و نه لک روپیه
محصول بادشاهی که هر سال از جاتریان وصول میشد نقصان پذیرفته راجه دند دلو
با حبیب الله خان سلوک انقیاد مرعی داشته و مبالغ نذرانه بسرکار
ناظم وقت داده باز در پرسوتم طلبید از آن باز پرستش جکرناتهه در پرسوتم
رواج یافت و کیفیت پرستش جگرناتهه در صدر کتاب مذکور شده است
و چون نیابت اودیسه بمرشد قلیخان رستم جنگ مقرر شد نیابت چکله
جهانگیرنگر بسرفراز خان تفویض یافت و او غالب علیخان را که از نسل سلا
طین ممالک ایران بود به نیابت خود بچکله مذکور فرستاد و جسونت
رای منشی جعفرخانی را که اتالیق او بود دیوان و مدار المهام آنجا ساخته برفاقت
غالب علیخان ترسیل کرد و باستخاطر نفیسه بیگم که خواهر بود خدمت داروغگی
نواره بمراد علیخان پسر سید رضی خان مقرر کرد و امورات مالی و ملکی
و بندوبست خالصه و جاگیرات و نواره و توپخانه و خاص نویسی

بتصرف میر حبیب در آمد و قلعه چندی گڑه مسکن راجه که حصانت
و متانت داشت بجنگ و جدل مفتوح ساخت و غنایم خارج
از عد و حصر بدست آورده ملک داخل ممالک محروسه ساخت و بندو
بست کماینبغی نموده اقا صادق را بفوجداری و برادر زاده راجه را که رفیق
او بود براجگی معین کرده با خزاین و اموال و حلقه های افیال بجهانگیر نگر مراجعت
نمود مرشد قلیخان فتحنامه تبره با امتعه و اقمشه نفیسه غنایم آن ملک
بحضور نواب شجاع الدوله فرستاد نواب آن شهر را روشن آباد نام گذاشت
مرشد قلیخان را بخطاب بهادری و میر حبیب را بخانی مخاطب ساخت
القصه چون نیابت صوبه اودیسه بمرشد قلیخان تفویض یافت بتجویز
شجاع الدوله بخطاب رستم جنگی از حضور والا سرفراز خان بملاحظه کمسالی
پدر باندیشه آنکه مبادا بعد وفات شجاع الدوله رستم جنگ بروی لشکر
کشی نماید یحیی خان پسر و دردانه بیگم روده اش را بطریق یرغمال در
مرشداباد نگاه داشت و این معنی کوفتگی خاطر مرشد قلیخان گردید اما
جز سلوک چاره ندیده بهر کیف رستم جنگ با جمعیت خود بصوبه اودیسه
رسیده میر حبیب الله خان را بدستور جهانگیر نگر به نیابت آنجا ممتاز ساخت
داو

کب و نشیب مال ارشد ند نور الدین زمیندار پرگنه جلال پور را که عمده زمیندا
ران دیگر در کچهری نشانده بحکمت عملی یکیک را گذاشته تنها او را نگاه داشت
در دل شب حواله مغلیچه های کابلی بمکانش رخصت کرد آنها باشارت میر
حبیب در کوچه تنگ و تاریک کارش تمام کردند علی الصباح میر حبیب شهرت گریختن
او داده چوکی بخانه او فرستاد از نقود و جواهرات و امتعه و اقمشه و اموال الکوک
او را حتی غلامان و کنیزان و خواصان را بالضبط در آورده متصرف شد و دستگاه
امرایانه بهم رسانید پس ازان اقا صادق زمیندار اربات پار را که در فنون و
تدابیر نظیر و عدیل او بود رفیق خود ساخته بر هم ملک تیره گماشت قضارا
برادر زاده راجه تیره که از دست عمش اخراج شده آواره از وطن بوده در
حدود ملک پادشاهی میبود با او در خورده اقا موصوف رفاقت او را مغتنم
دانسته بوعده قایم کردن بر زمینداری همراه گرفت و او بمقتضای آنکه
که خرگوش آن ملک را نی شگفت :: سگ آن ولایت تواند گرفت
از گذرهای دره کوه و بندهای آب بآسانی راه نموده در ملک تیره رسانید راجه
تیره که غافل و بیخبر از دخل افواج پادشاهی بود دبیک ناگاه از در آمدن افواج
دست و پا گم کرده تاب جنگ ندیده بالای کوه گریخت و ملک تیره بزور

سرافراز خان تقصیرش معاف فرموده بصوبه اودیسه رخصت داد اما بعد
رسیدن در صوبه اودیسه در سنه ۱۱۴۲ هجری بسحر دجادو مدعی مرحله پیمای عدم گردید و بعد
ازان مرشد قلیخان المتخلص بمخمور داماد شجاع الدوله نائب نظامت جهانگیرنگر که
تاجرزاده بندر سورت بود و در املا و انشا و شاعری و خوشنویسی استعداد کامل
داشت به نیابت صوبه اودیسه اختصاص یافت چون در عهد نواب جعفر خان
در حین اقامت مرشد قلیخان در مرشدآباد شخصی میر حبیب نام که مولودش
شیراز بود با وجود از خط سواد بهره نداشت اما زبان فارسی افصح میگفت از
اتفاق وقت در بندر هوگلی وارد شد و بدست فروشی اموال تاجران مغلیه
اوقات گذاری میکرد بمقتضای جنسیت تاجری و خوش زبانی با مرشد
قلیخان الفتی بهم رسانید و بخدمتش میبود و در هنگامیکه نواب جعفر خان نیابت
جهانگیرنگر بمرشد قلیخان تفویض نمود میر حبیب رفیق او شد و بجهانگیرنگر رفت
و بکار نیابت آنجا مقرر گردید و او بخبرسی و کفایت تمام اخراجات نواره
و توپخانه و نقدیان باز یافت نموده مجرای نیکو خدمتی بظهور رسانید و در
ذیخ فرصت کارش بالا گرفت ملک بنجاره و کسبه حاصل و لایق تجارت
ده میغه بنسد عظیم الشان رسم سودای خاص مقرر کرد و بانواع ظلم

وچون ریشه سوء مزاجی در زمین دلهای پسر و پدر و هر دو برادر جا گرفت و قریب شد که کل کنند محمد تقی خان مآل حال را دریافته بعزم ملازمت پدر رو برادر اما و دیسه به بنگاله آمد ارکان شجاع الدوله قابوی وقت برابر دیده در میان هر دو برادر بغار نقاض مرتفع ساختند و نوبت بآن رسید که طرفین مستعد جنگ شدند محمد تقی خان با افواج خود مصلح و مهیا مکمل سوار شده آنطرف رودخانه بهاگیرتی محاذی قلعه بر ریگستان صف آرا شد بملاحظه پدر بر تاخت و تاراج آن شهر یورش نمیکرد و افواج سرفراز خان از کلکتا کهاتی تا شاه نگر بره بسته مستعد اشتعال نائره حرب و قتال بودند و نیز مخفی بتطمع انعامات سرداران و جماعداران فوج محمد تقی را از خود ساخته پیغام اسیر و دستگیر کردن او داده از حریف انتظار داشت که چون عساکر طرفین بمقابله هم صف آرا شوند اسیر نموده بیارند محمد تقیخان که در شجاعت رستم وقت بود از حریف اعتنا نکرده سوال و جواب صلح و جنگ از طرفین میرفت نواب شجاع الدوله چون دید که کار از دست گذشت در میان آمده مصالحه کرده طرفین را از جنگ باز داشت و پاس خاطر سرفراز خان دبیگمات چند گاه بر محمد تقیخان اعتراضی فرموده مجرا و سلام خود منع کرد آخر بشفاعت والده

قوت و عظمت او بیش از بیش گشت چون عبد الکریم خان که در تمامی امورات مداخلت داشت تسلط تمام پیدا کرده محمد علی وردیخان را موجود نمیداشت لهذا از وی منتهای بود بدغا و حیل در مکان خود آورده او را مقتول ساخته اعلام ظفر برافراشت و بوساطت محمد اسحق خان دیوان خالصه بادشاهی با قمر الدین خان وزیر و ارکان سلطنت راه و ارکان رسم دوستی پیدا کرده بی تجویز نواب شجاع الدوله خطاب مهابت جنگی و بهادری بنام خود از حضور والا گرفت و شجاع الدوله که اطمینان کلی بر حاجی احمد و علی وردیخان داشت ازین زیاده سر حسابی نگرفت اما سرفراز خان ازین معنی بد منظنه میبود و بهمین سبب در میان پسر و پدر شکر رنجی میرفت و محمد تقی خان پسر دیگر شجاع الدوله که از طرف دیگر بود و بنیابت او دیسه داشت مردی شجاع و جوانمرد و سپاهی دوست بود حاجی احمد و علی وردیخان از وجود او حسابی گرفته میخواستند که بطوری در هر دو برادر جنگ واقع شود که از احد الحسنیین خالی نخواهد بود چون نقش مراد بمدعا ننشست بار رایان عالمچند و جکت سیته فتح چند در ساخته هر یکی در صدد مطلب شده منتظر وقت نشستند و شجاع الدوله بمشورت ارکان ثلثه اختیار هیچ کار بسرفراز خان نمیداد

و چون

محمد علی وردیخان از فتح بنجاره بلند نامی یافت و به تقویت افاضه بر ملک
راجه های بتیا و بهواڑه که سرکش و باغی و زر در طلب بودند و چو افیر خیول ناظمان
سلف گاهی دران مرز بوم نرفته و سر استکبار آنها با طاعت از صوبه داران
فرود نیامده تن باداى باج و خراج سلطانی نمیدادند لشکرکشی نموده بجنگهای متواتره
و متکاثره مظفر و منصور گردید و ملک آنها تاخت و تاراج نموده اموال لکوک از نقد
و جنس بغنیمت گرفت و از راجه های آنجا بند و بست پیشکش و نذرانه و خزانه بادشاهی
نموده زرهای فراوان گرفت و سپاه هم از اموال غنیمت متمول شد و قوت ملک
برافزود و بر قوم چکوار که بنجارتگری انگشت نمای عالم شده بودند لشکرکشی نموده
مستاصل ساخت و بر ملک زمینداران سرکش و زر در طلب بهوجپور و راجه
سندر سنگه زمیندار تکاری و نامدار خان مئین که بحمایت انبوهی جنگل و کوهستان
حسابی از ناظمان سلف نگرفته در تقدیم مراسم اطاعت و انقیاد تکاسل روا
میداشتند بی جنگ و تردد تن باداى زر مالواجبی نمیدادند تاخته به تنبیه و تادیب
هر یکی از آنها پرداخته عمل و دخل کماینبغی و زرکشی بوجه احسن نموده نظم و نسق قرار
واقعی کرد و همچنین دیگر تمردپیشگان سرکش آن صوبه را گوشمال داده حلقه اطاعت
در گوش شان انداخت و باندک فرصت مالک خزانه و فوج شد

قلیخان خودرا مردمیدان شان ندیده پهلوتهی کرد وآنها مال خودرا برداشته
بردند خانمذکور بشجاع الدوله نوشته افواج بر انگریزان طلبید ورسد قاسم بازار
وکلکته سد ود کرده قافیه آنها تنگ ساخته ناگزیر سردار کوٹهی قاسم بازار سه
لک روپیه نذرانه شجاع الدوله قبول کرده صلح نمود سردار کلکته نذرانه از
مهاجنان کلکته بندوبست کرده بشجاع الدوله رسانید القصه چون بجای
حسن خدمتی شجاع الدوله بحضور اقدس بادشاهی بوساطت خاندوران خان
بظهور پیوست نظر ران به نظامت صوبه بهار هم از تغیر فخر الدوله برادر
روشن الدوله طره باز خان از حضور والا بنام نواب شجاع الدوله تفویض یافت
نواب موصوف محمد علی وردیخان را صاحب لیاقت ابکار وسلیقه شعار دانسته
به نیابت آنصوبه مقرر کرده با پنجهزار سوار وپیاده بعظیم آباد روانه فرمود خان
مذکور بصوبه رسیده عبد الکریم خان جمعدار وپیاده وسردار افاغنه دربهنگه را
رفیق خود ساخته فوج شایسته فراهم آورده وزمام اختیار بنظم وتنسیق ملک
درقبضه اقتدار خان مسطور سپرده برمهم بنجاره که قوم غارتگر وسفاک بودند
ولشیوه تجارت وسیاحت ملک ومال بادشاهی را تاراج می نمودند تعین
ساخت عبد الکریم خان بنجاره مظفر شده غنیمت فراوان بدست آورده
محمد

دریثوقت حاجی احمد ندیم خاص و مشیر تدبیر رتق و فتق امور نظامت
گشت و مرزا بندی بمنصب و خطاب علی وردیخانی و فوجداری جکله اکبرنگر
سرفراز شده همچنین محمد رضا پسر کلان حاجی بخدمت داروغگی بجوتره مرشد
آباد و آقا محمد سعید پسر اوسط به نیابت فوجداری رنگپور و مرزا محمد هاشم پسر
کوچک بمنصب و خطاب هاشم علیخان امتیاز یافتند میرخان که در زمان سلطنت
برهانپور با شجاع الدوله حقوق خدمت کاری اثبات کرده از هنگام شباب تا شیب
در رفاقتش گذرانید درینوقت بمنصب و خطاب شجاع قلی خانی سرمایهٔ
افتخار اندوخت و فوجداری بندر هوگلی از تغیر احسن الدین خان بنام او مفوض
گردید اری چون مناسبت دخل در تحصیل دنیا قابلیت را با موافق نشود
ایام هر عیبی هنر گردد زرکشی و سخت گیری اغاز نهاد بندر هوگلی از تعدی
او رو بویرانی آورد و با تجاران کلاه پوش کاوش شروع کرده و به بهانه محصول
بخشند رفع از حضور طلبداشته با انگریز و اولندیز و فرانسیس خصومت
برپا نموده نذرانه و باج میگرفت گویند نوبتی بستهای افریشم و پارچه
انگریز از کشتیها در زیر قلعه فرود آورده قرق نمود برقندازان انگریز که
باصطلاح چیولدار گویند از کلکته تاخت آورده زیر قلعه رسیدند شجاع

عرض کردند شجاع الدوله بملاحظه اکیب جنیان تالاب ها انجاکه اینها کنند سیر
و تماشای آن باغ را موقوف نمود و چون عیش دوست و عشرت طلب بودند از
کار نظامت بر رای حاجی احمد و رای عالمچند دیوان و جگت سیته فتح چند
گذاشته تن باسایش در داد رای رای عالمچند مختار در عهد نظامت
اودیسه محرر سوانح شجاع الدوله بود درینوقت بدیوانی صوبه بنگاله اختصاص
یافته مدار المهام و مختار کل امور نظامت و دیوانی شده کفایت نمایان بظهور
رسانیده بمنصب هزاری ذات و خطاب رای رایان مخاطب گردید
و تا انوقت احدی از متصدیان نظامت و دیوانی بنگاله باین خطاب مخاطب نشده
بود و حاجی احمد و مرزا بندی پسران مرزا محمد بکاول اعظم شاه خلف جنت آرامگاه
اورنگ زیب عالمگیر بودند حاجی احمد بعد وفات پدر بمنصب بکاولی و داروغگی
جواهرخانه سلطان محمد اعظم شاه امتیاز یافت چون اعظم شاه در جنگ
سلطانی مقتول گردید در هنگام بادشاه گردی هر دو برادر از دار الخلافت
برآمده سمت دکن رفتند و ازانجا باودیسه افتادند و با شجاع الدوله ملازمت
کرده بمقتضای دانائی و خردمندی که ع یار با چون آب در هر رنگ شامل میشود
بامزاجش موافقتی بهم رسانیدند چون شجاع الدوله بنظامت صوبه بنگاله فائز شد

و توپخانه و ترپولیه و دیوانخانه و چلستون و خلوتخانه و محل سرا و جلوخانه و کچهری خالصه
و فرمان باری مجدداً تعمیر ساخت و داد عیش و کامرانی داد و با ترک شاهانه سوار
میشد و دلداری فرقه سپاه بیش از پیش میکرد و با دیگران علی هذا القیاس و عطای
نقد و بکمترین ملازمان از هزار و پانصد کم نبود و در عدالت و خداترسی تن داده
بنیاد ظلم و بدعت را منهدم ساخت و ناظر احمد و مراد فراش جعفرخانی
را که بظلم و بدعت شهره آفاق بودند مقتول ساخته اموال انها را ضبط
ساخت ناظر احمد در ده بازه بر کنار رود خانه بهاگرتی طرح مسجد و باغ انداخته
بود شجاع الدوله بعد کشتنش تعمیر باغ و مسجد بنام خود کرد و مکانها عالی
با احیاض و انهار و فوارهای بسیار بترتیب و زیب تمام اراست طرفه
باغی که بهارستان کشمیر در جنب ان باغ خزانی مینمود و گلستان
ارم تضارت و نزهت ازان وام میکرد شجاع الدوله اکثر بگلگشت
ان مینو نشان میرفت و مجلس عیش و عشرت اراسته داد عشرت
و کامرانی میداد و هر سال ضیافت اهل قلمان ملازم سرکار دران باغ
بهار میکرد گویند از کمال لطافت آن باغ پریان برای تماشا و گلگشت
فرود می آمدند و در تالاب ها غسل میکردند نگهبانان ازینحال مطلع شده

هم بمسند ترحم فرموده نذرانه بر بند و بست جعفرخان افزوده رخصت با وطان ساخت
کرد یک کرور و پنجاه لک روپیه سوای جاگیرات و نذرانه و عمارات و کارخانجات
بسهولیت معرفت کوتهی جگت سیته فتح چند داخل خزانه عامره شد و اسپان
و گاوان و غیره جانوران لاغر و زبون و فروش و سراپرده ها مسند رس اموال جعفرخان
حواله زمینداران نموده قیمت آن مضاعف گرفته چهل لک روپیه نقد از اموال جعفرخان
سوای فیلان بحضور محمد شاه بادشاه ارسال داشت و بعد تحویل سال تمام زر معهود
پیشکش نظامت و خزانه عامره بادشاهی بقاعده سابق مرسول دار الخلافه نموده
و حلقه های افیال و اسپان تاکن و پارچه خاص و توشکخانه و دیگر کارخانجات
بر وقت ارسال داشته بجزای حسن خدمتی خود بظهور رسانیده بخطاب موتمن الملک
شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ مخاطب شد و منصب
هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار و پالکی جهالردار و ماهی مراتب
و خلعت شش پارچه و جواهر و شمشیر مرصع و فیل و اسپ خاصه ذخیره مباهات
اندوخت و بنظامت مستقل شد اسباب تجمل و حشم بیش از دیگران فراهم
آورده با وجود فقدان جوانی بعیش و کامرانی میگذرانید و عمارات جعفرخانی
که بقدر حوصله او وسعت و فسحت نداشت شکسته دار الامارت عالی وسیع

و توپخانه

از غرور جوانی باراده انسداد راه عازم. بطرف کتوه شد بیگم جعفر خان
که عاقله و دانای وقت بود و او را از جان عزیز میدانست مانع آمده بسخنان
نرم و شیرین خاطر نشان او میکرد و گفت که پدر شما پیر است بعد از و
صوبداری و ملک و مال از شما است جنگ با پدر موجب خسران دنیا و آخرت
و مضحکه عالم است قرین مصلحت آنست که تا حیات پدر بدیوانی
بنگاله قانع باشی سرفراز خان باین استصواب جده کاری نمیکرد انگشت اقبال
بر دیده نهاد و استقبال نموده شجاع الدین محمد خان را بمرشداباد آورد و قلعه و عمله نظامت
باو سپرده در نکتا کنار بحویلی خود استقامت گرفت و هر روز بمجرای پدر حاضر
شده اوقات بمرضیات پدر صرف می نمود و قاریان و تسبیح خوانان
و مولویان جعفر خان را برفاقت خود نگاهداشته بعبادت و ختم قران بدستور
جعفر خان مقرر داشت و بعض اوقات بذر بوده دلها مپرداخت و از
درویشان و گوشه نشینان استمداد همت می نمود القصه شجاع الدین محمد خان که در شجاعت
و همت یگانه عصر بود و در فتوت و مروت وحید دوران مولودش برهانپور بود
چون در ایام شیب بر مسند حکومت نظامت بنگاله متمکن شد اول
بحال زمینداران که از وقت جعفر خان در زندان بوده روی عیال و اطفال بخواب

از اطلاع این سانحه بگفت فلک گشت برکام من باز زده سکه الملک برنام من
ازینکه حب جاه و دولت و نظامت بنگاله در دلش جا گرفت مهر پدری و محبت فرزندی
بر طاق نسیان گذاشته محمد تقی خان پسر دیگر را که از طرف حرم بود و بشجاعت و سخاوت
عدیل نداشت بنظامت صوبه اودیسه در بلده کتک بجای خود قایم مقام ساخته
با فواج شایسته سمند عزیمت را بجانب بنگاله مهمیز کرد و برای حصول سند
نظامت بنگاله و هموار کردن مزاج ارکان سلطنت رای بالکشن وکیل نواب
جعفر خان را که بحضور بادشاه و وزیر از سایر وکلا اعتبار و اقتدار و امتیاز تمام
داشت نوشته فرستاد و بدیگر وکلای خود نیز نوشت چون محمد شاه بادشاه
از استماع خبر وفات جعفر خان صوبداری بنگاله بامیر الامرا صمصام الدوله خان
دوران خان بهادر بخشی اول که یار وفادار و ندیم خاص در خلا و ملا و انیس
و جلیس و مشیر تدبیر بزم و رزم بود تفویض نموده بود امیر الامرا بکارسازی
وکلا سند خلعت نیابت نظامت بنگاله بنام شجاع الدین محمد خان
فرستاد خان مذکور این طرف مسیدنی پور رسیده بود که سند بنام او رسید
و این معنی را تفاول پنداشته آنمکان مبارک منزل موسوم ساخت
و بتعمیر کتره و سرای پخته حکم کرد و چون خبر آمد آمد پدر بسر فرازخان رسید
از غرور

مقبره خود را است تا زود خراب نشود و به برکت مسجد فاتحه دوام بنام او
جاری باشد چون عمرش بآخر رسید و فرزندی نداشت لهذا سرفراز خان را که
نواسه و پرورده او بود وصی و قایم مقام خود ساخته و خزینه و دفینه وغیره
اموال و عمله نظامت و بادشاهی باو تفویض نموده در سنه ۱۱۳۹ هجری ودیعت
حیات سپرد از ین مصرعه تاریخ وفاتش مستفاد میگردد ع ز دار الخلافت
جدا را فتاد ؛ چون عدد لفظ جدا را از دار الخلافت بر اندازند تاریخ حاصل آید
سه سمند عزیمت بعقبی جهاند ؛ برفت و نیکونامی از وی بماند ؛ بلی زین
نیکوتر چه خواهد کسی ؛ که پس از وی نیکوئی ماند بسی ؛ نظامت نواب شجاع
الدین محمد خان که ناظم صوبه اودیسه بود چون نواب جعفر خان رخت سفر آخرت
بربست سرفراز خان بموجب وصیت او را در مقبره پایین زینه مسجد که مرده بود مدفون
ساخت و خود بر مسند نظامت جانشین او شد عمله نظامت و بندهای بادشاهی
را استمال ساخته بدستور جعفر خان بانجام مالی و ملکی پرداخت و سوای خزانه تمام
و اموال بادشاهی نقود و اجناس متروکه جعفر خان را از قلعه بحویلی مسکن خود برد و
کیفیت سوانح واقعه بحضور محمد شاه بادشاه و قمر الدین حسین خان بهادر عرضداشت
کرد و به پدر خود شجاع الدین محمد خان که ناظم اودیسه بود نیز نوشت شجاع الدین محمد خان

که قاضی محمد شرف دیوانه شد بندر ابن را ناحق بدست خود کشت بادشاه بر عرض شاهزاده دستخط کرد که هذا بهتان عظیم قاضی خدا است طرف تا عهد سلطنت عالمگیر قاضی شرف بر منصب قضا بحال بود و بعد استقرار شدن عالمگیر استعفای منصب قضا کرد هر چند جعفر خان تکلیف داد قبول نه نمود و در عهد عالمگیر بادشاه و نظامت جعفر خان سوای مرد اشراف و طالب العلم و عالم و فاضل که با متحان میرسید منصب قضا بجاهل وارذال تفویض نمیشد و تغیر و تبدیل قضات متدین و موروثی و اخذ خراج یعنی میران قضا و احتساب نبود همچنین احسن الله خان فوجدار بندر هوگلی نبیره باقر خان کلان که نان باقر خانی از وی مشهور است نواسه نواب جعفر خان در حضور او اعزاز و امتیاز تمام داشت در عمل امام الدین نام کوتوال بندر مذکور اعتبار و اقتدار کلی بهمرسانید و دختر مغلی از خانه اش براورده بود خانم مذکور جانب حق فرو گذاشته بر رعایت و ضمانت کوتوال خود برداشت مردم مغلیه نالش بجعفر خان رسانید جعفر خان بموجب حکم کتاب الله او را سنگسار کرد و شفاعت احسن الله [illegible] و نشنید در آخر عمر در سواد شرقی شهر مرشد آباد بر زمین خاص تعلق [illegible] مسجد منار و حوض و باولی و چاه نمود و پائین زینه مسجد

معفره

رعایت و طرفداری احدی منظور نداشته اعلی وادنی را بمیزان معدلت
برابر می سنجید چنانچه مشهور است که برای قصاص مظلومی پسر خود را بقتل رسانیده بود
لت گستر نام برادر ده بود بحکم کتاب الله بفتوی قاضی محمد شرف که از حضور اورنگ
زیب منصب قضا داشت و مرد متدین و عالم بی ریا بود اجرای عدالت
و نصفت میکرد نقلست که فقیری سایل در چونه کها بی از هندو این تعلقدار
سوال کرد او را خوش آمد از خانه او را بدر نمود فقیر بر سر راه او خشتی چند جمع کرده بطریق
بنای دیوار بر پا کرد چیده نام مسجد گذاشت و بانگ نماز میگفت و هرگاه سواری هندو ا
بن از آن راه میگذشت باواز بلند اذان میگفت هندو این از دست او بتنگ آمده
خشتی چند از آن بنیا دبر انداخت و فقیر را دشنام داد از انجا بدر کرد فقیر بمحکمه عدا
لت نواب جعفر خان مستغیث شد قاضی محمد شرف باجتماع فضلا بحکم شرع
بقتل هندو این حکم کرد جعفر بقتل او راضی نشده برای رهای او از قاضی پرسید
که بهیچ نوع این هندو از جان خلاص میتواند شد قاضی جواب داد که این قدر
مهلت در کشتن او میتواند شد که اول کسی را که ساعی او باشد بکشند بعد از آن
او را بقتل رسانند و شاهزاده عظیم الشان هم سفارش هندو این نوشت
فایده بر نبخشید قاضی بزخم تیر از دست خود او را بکشت عظیم الشان بعالمگیر نوشت

داروغه انبه والے در چکله اکبرنگر متعین مینمود انبه درختان خاص را بسماء آورده داخل فرد حساب و جمع خرچ میکرد و نکهبان و حمال وغیره اخراجات از زمینداران سرانجام داده انبه های شیرین و نفیس از مالده و کوتوالی و حسین پور و ضلع اکبرنگر و محالات دیگر ارسال مینمود و زمینداران یارای بریدن درخت انبه خاص نداشتند بلکه انبه تمامی باغات چکله مذکور قرق میشد و این رسم در عهد دیگر ناظمان بنگاله زیاده از ان معمول شده اکنون که ممالک بنگاله در عمل نصاری انگریز است و نام نظامت بر نواب مبارک الدوله پسر نواب جعفر علیخان است تاهم در موسم انبه داروغه خاص از طرف نواب معز الدوله در مالده آمده انبه های درختان خاص را قرق نموده ارسال مینماید و زمینداران نزدیک درختان خاص نمیروند اما داروغه ارسال خرچ از زمینداران نمی یابد و بطور سابق وقار اعتبار هم ندارد و بنای ظلم در عهد نواب جعفر خان علیخان بحدی مستاصل شد که رو کلای زمینداران از نقارخانه تا چهل ستون به تجسس و تلاش مظلومان و مستغیثان میگردیدند هر جا که مظلومی و مستغیثی میدیدند داد او را ضامن مینمودند و نمیگذاشتند که نالش بحضور کنند و اگر ارباب عدالت پاس خاطر ظالم مینمودند و نالش مظلوم بحضور جعفر خان میرسانید همانوقت بداد خود میرسید در امور مالیات

ومساکین مرفه الحال بودند وارباب جهازات سوای خوراک زیاده بر جهاز حمل
کردن نمی توانستند فوجدار بندر هوگلی داروغه ممانعت و قرق حمل غلات در موسم
روانگی جهازات در معبر می گماشت سوای مقدار اذوقه یکدانه نمیگذاشت
واداب بادشاهی بحدی نگاه می داشت که بر کشتی های بحر بادشاهی گاهی
سواری نکرد و در موسم برسات که نواره بحر بادشاهی از جهانگیرنگر برای نمود ار
می آمد استقبال نمود و روبدرگاه والا اداب بجامی آورد و نذر گذرانیده استانه
بوسی میکرد و بنابر تبعیت شرع گرد مسکرات و منهیات و رقص و سرود
نمیگردید وفی عمره سوای منکوحه خود زنی دیگر نخواست و اصلا بازن دیگر
مایل نشد از کمال حمیت خواجه سرایان و زنان نامحرم را درون حرم سرا
نمیگذاشت اگر کنیزکی یکبار از محل بیرون میرفت او را باز بخانه بار نمیداد
ودر جمیع علوم حکمت و فنون مهارت کلی داشت واز اطعمه لذیذ و خطوط
جسمانی محترز بود سوای آب برف و یخ پرورده نمیخورد و حضر خان نایب
ناظر احمد چهار ماه زمستان در کوهستان اکبرنگر برای یخ بندی مامور می بودند
و ذخیره های برف دوازده ماه مملو میداشت و بکار می برد و دالی های برف
از اکبرنگر میرسانید همچنین در موسم فصل انبه که بهترین میوه بنگاله است

باعزاز تمام واکرام تام در مجلس مباشت نشیند و تا فارغ شدن از طعام
خود باادب و باشیاز ایستاده بخدمت می پرداخت و در هر شب ازان ایام
از ماهی تکر تا العلیانغ برلب دریا روشنی چراغان بصنعتی تمام ترتیب میکرد که
پرتو چراغان محراب مساجد و منابر و اشجار و آیات قرآنی و اشعار ازین
روی آب مردم میخواندند و موجب حیرت تماشایان میشد گویند که باهتمام نا
ظر احمد زیاده بر یک لک مزدور بچراغ افروزی بامور بودند بعد از شام همینکه
شلک یک توپ که برای روشنی چراغان مقرر بود میشد یکبارگی چراغان
بسرعت میکردند که گویا چادری از نور برکشیده و یا زمین چون فلک مکوکب شده
و همواره اوقات او برضای خالق و رفاه خلایق مصروف میبود و بداد مظلومان
می پرداخت و دستخط بقلم کشنگر فی جاری بود و در ارزانی غله سعی موفور
میداشت و ذخایر مردم مستوفی نمیگذاشت و هر هفته نرخ نامه اجناس دریافت
میکرد از مردم عوام نرخ طلبید اگر یکدام از نرخ افزود میشد به بیوپاریان و بقالا
ران و کیالان را بانواع عقوبت سیاست میکرد و تشهیر مینمود و در
عهد او نرخ برنج فی روپیه پنج وشش من از بازار بود و اجناس دیگر همین
قیاس چنانچه بخرج یکروپیه در ماه پلاو و قلیه هر روز میخوردند ازین محر فقیر
و مساکین

تا نصف النهار در کتابت مصحف مواظبت داشت و مصاحف
مکتوبه بانذور و اوقاف و هدایا هر سال با سرحاج و قافله ارباب زیارات بمکه
معظمه و مدینه منوره و نجف اشرف و کربلا معلی و بغداد و خراسان و جده
و بصره و دیگر عتبات عالیات و مکان ها متبرک مثل اجمیر و پنڈوه و غیرهم
میفرستاد و در هر جا نذور و اوقاف و قاریان مقرر می نمود فقیر حقیر یک
قران مجید که هر سپاره او علیحده بود در مزار فائض الانوار حضرت مخدوم اخی
سراج الدین در سعد الله پور بخط نواب جعفر خان که بخط جلی بود مشاهده
نموده ست دو هزار و پانصد نفر قاری ملازم بودند که هر روز ختم قرآنها
میکردند و هر قدر که نواب هر روز می نوشت بصحت آن می پرداختند
و هر دو وقت طعام برای آنها از باورچی خانه خاص مقرر بود و حوش
و طیور انواع ذی روح از خوان نعمت او بهره یاب میشد و بصحبت
سادات و مشایخ و علما و فضلا رغبت تمام میداشت و خدمت
ایشان اکسیر سعادت میدانست و از غره تا دوازدهم ماه ربیع الاول
که ایام وفات حضرة رسول خدا محمد مصطفی صلعم ست هر روز ضیافت
و دعوت اکابر و مشایخ و علما و فقرا و صلحا می نمود و از اطراف طلبداشته

نام راه زنان و شبخونیان و حرامیان از صفحه قلمرو بنگاله حک کرده بود و
سکنای شهر و دیهات در امنیت و آسایش بودند تهانه کشوه مرشد
گنج بر شاه راه بردوان در اوایل نظامت که خطاب قلیخان داشت
بجهت امنیت مسافران و مترددین آباد کرده اوست برای حفاظت
شاه راه تهانه مقرر نمود و بنابر ضبط و ربط محمد جان چیله خاص تفویض کرد
چون در اطراف فنا چسور که بر سر راه ندیه و هوگلی واقع است در باغیچها
کیله بروز روشن راه زنی میشد لهذا محمد جان در توپ تهل تهانه خودن ضمیمه
ضمیمه کشوه ساخت و دزدان و راه زنان را گرفتار نموده دو پرکاله ساخته برای
عبرت بر درختان شاه راه می آویخت چون در سواری او تیر داران پیش
پیش می رفتند بنا علیه محمد جان کولاره اشتهار یافت زهره دزدان
و رهزنان از نام او می ترقید نواب جعفرخان در رواج اسلام و آئین
دینداری و اشراف پروری و مظلوم نوازی و ظالم گدازی ثانی امیرالامرا شایسته
[illegible] ملتی و مواثیق واثق داشت نماز پنجگانه قضا نمیشد دو روزه
[illegible] و ختم قران میکرد ایام بیض و شبهای جمعه صایم و قایم
می بود آخر شب بیدار بوده میگذرانید و خواب کمتر میکرد از چاشت تا

نصف

بلوک الیهان پرداخته امداد و اعانت سرب و باروت والات حرب میکردند و بظاهر معرفت خواجه محمد کامل پسر کلان خواجه محمد فاضل را که بسواری کشتی آمده رفت میکرد باشاره فرانس گرفتار ساخت و تمامی تجار مغلیه وارمنه وغیره در استخلاص او ساعی جمیله نمودند وباندیشه هلاک ساختن او دو سه روز جنگ موقوف داشتند تا آنکه خواجه مذکور مبالغ خطیر قبول کرده باقرار صلح کنانیدن رهائی یافته از قید فرنگ بدر جست ونصاری و فرانسیس هم از تهدید فوجدار هراسان شده از اعانت الیهان دست بردار شده میر جعفر مورچال پیش برده بضرب گوله وبان وتیر وتفنگ کار محصوران تنگ ساخت و از خشکی وتری ابواب رسد مسدود کرده چون آتش جوع درانجان محصوران بالا گرفت نوکران این ملک یکبار راه فرار پیمودند وجنرل با سیزده کس الیهان در کوتهی ماند تا این حال از بارش گوله وحقه بان که بدست خود سر میکرد دم انداخت فرصت سربلا کردن بر مردم مورچال نمیداد تا برآمدن از مورچال ودیوار شش مه کوتهی چه رسد و چندگاه بهمین دستور جنگ از طرفین قایم بود قضارا گوله توپ از مورچال میر جعفر سر کرده بر بازوی راست جنرل خورده بشکست

دوشتن

که آب دریا جاری ساخت و سلب راه هر چهار طرف دایر و سایر بایند ساخت و بمحنت شبانروزی و اخراجات بسیار به تیاری آن پرداخت و کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاده بر نصاری فرقه دیگر تفاخر میکرد و میگفت سقرلات و مخمل و مشجر به نرخ پلاس خواهم فروخت نصاری انگریز و دلندیز ملاحظه کسادی بازار خود در باب برداشتن کوٹهی او متفق شده بسازش تجاران مغلیه بندر آنرا او بذمه خود گرفتند و از احسن الدین خان فوجدار بندر هوگلی شکایت خونریزی و فتنه او در بلاد فرنگ و عمارت احداث قلعه و برج و خندق در بانگی بازار و از قدیم نبودن او تخلل در ملک بادشاهی بجعفر خان نویسانیده پروانه ممانعت کوٹهی ایمان بنام فوجدار مذکور طلبیدند احسن الدین خان هر چند کسان فرستاده مانع آمد اما ایشان باور نکرده ممانعت پذیر نشدند تا آنکه فوجدار مسطور میر جعفر نایب خود را بر ایشان تعین کرد سردار ایشان که ملقب بجنرل بود توپهای بر بالای حصار چیده مستعد جنگ نشست میر مرقوم مقابل او مورچال بندی نموده بجنگ توپ و بان و تیر و تفنگ پرداخت اما کسان میر مذکور از ضرب گوله و حقه بان بیرامن کوٹهی رفتن نتوانستند و راه آمد و شد و کشتیهای تاجران بدریا مسدود گشت و نصاری فرانس خفیه

و دیگر امرای حضور در اواخر سنه ۱۱۳۱ هجری قدسی سلطان روشن اختر بن جهان شاه
را شباشب از قلعه شاه جهان آباد برآورده باکبرآباد رسانیده در اوایل سنه ۱۱۳۲ هجری بر تخت
سلطنت نشانیدند مخاطب به ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه غازی گردید یکی از شعرا
گفته که روشن اختر بود اکنون ماه شد ٭ یوسف از زندان برآمد شاه شد
نواب جعفر خان خبر جلوس بادشاه استماع کرده بر سریر سلطنت نذور و پیشکش
ارسال داشت و بخلعت بحالی بدستور سابق و مجدداً صوبداری اودیسه سرفراز
و ممتاز گردید القصه چون بسبب کمال تصرف در سلطنت سید حسن علیخان و عبد الله خان
از عهد فرخ سیر تا آنوقت امور سلطنت بکمال بی رونقی بود و از بادشاه گردی
بند و بست و انتظام ممالک از هم ریخته و مردم بنگاله از او قات بادشاه
گردی مصون و مامون بودند و جعفر خان بکمال استقلال بامور نظامت میپرداخت
و در زمان او از دست غنیم مرهته آسیبی بملک بنگاله نرسید طایفه نصاری
آلمان که در بنگاله کوتهی نداشتند و معرفت فرانسیس کاربار تجارت میکردند
باتفاق فرانسیس بقبول نذرانه درخواست مکان کوتهی در بانکی بازار
گرفته و سند از جعفر خان حاصل نموده خانه های گلی آراسته طرح اقامت
انداخت و بنای احداث کوتهی و برج کشیده و خندق عمیق و پهنا ور
کرده

کوکلتاش خان که میر بخشی بود بمحبت مشاهده امیر الامرا ذوالفقار خان کشته شد و امرای دیگر خصوص امرای مغلیه هر یکی با امرای فرخ سیر سازش نموده در امور محاربه دیده و دانسته بداہنه ورزیدند لهذا خللی عظیم در لشکر معز الدین جهاندار شاه بوقوع آمد و بادشاه بمشاهده خانجهان بهادر فی الفور منهزم شده راست بشاہجهان آباد درخانه اسد خان آصف الدوله رکن السلطنت رسید و متصل آن امیر الامرا پسر آصف الدوله نیز پیش پدر رسیده برای رفاقت بادشاه پدر را مرغب متحرک شد پدر مصلحت وقت در رفاقت جهاندار شاه ندیده شاه را نظر بند گذاشت و سلطان محمد فرخ سیر بمیرزا حمت و منع در اواخر سنه ۱۱۲۴ هجری در اکبرآبادی بر سریر سلطنت جلوس فرموده از انجا جلو ریز بشاہجهان آباد آمده جهاندار شاه و امیر الامرا را مقتول ساخت

جلوس فرمودن سلطان فرخ سیر بسریر سلطنت دهلی نواب جعفر خان از استماع خبر جلوس بادشاه فرخ سیر مراسم اطاعت بجا آورده نذور و پیشکش ارسال داشت و خزانه مستمره دام دام بیباق رسانیده اصالتاً بخدمت نظامت بنگاله باضمیمه خدمت دیوانی هر سه صوبه بدستور

براندند بر دشمنان بارگی ؛ زمین گشت از سم اسپان مغاک ؛ ز توپ و سنان
شد فلک چاک چاک ؛ بشمشیر و خنجر و گرز و سنان ؛ فتادند بر لشکر دشمنان ؛
ز بس ریزش خون بمیدان جنگ ؛ شده جمله روی زمین لاله رنگ ؛
جهانی براه عدم پا نهاد ؛ اگر زنده ماند و بقید افتاد ؛ بتاراج شد مال و
اسباب شان ؛ ظفریاب شد خان با عز و شان ؛ نواب جعفر خان مظفر
و منصور مراجعت کرده شادیانه فتح نوازان داخل قلعه شد و حکم کرد که
از سرهای کشتگان بر شاهراه هندوستان منارها سازند تا موجب عبرت
مخالفان گردد اسیران لشکر رشید خان میگفتند که از مقابل شدن
جعفر خان یکبارگی افواج سبزپوشان با شمشیرهای علم از هوا رسیدند
و بر فوج رشید خان میزدند و قاتل از نظرها غائب بود سلطان فرخ سیر
که هنوز از مهم سلطان معزالدین فراغت نیافته بود در اثنای راه
خبر فتح جعفر خان و کشته شدن رشید خان شنیده متاسف شد القصه چون
قریب اکبرآباد با سلطان معزالدین المخاطب جهاندار شاه جنگ
سلطانی رو داد سادات باریه در رکاب محمد فرخ سیر جانفشانی بکار
برده مصدر ترددات شایسته شدند از طرف معزالدین خانجهان بهادر

کوکلتاش

رساله بود اشارت بکومک او نمود واو بسرعت برق و باد بمیر بنگالی رسید
لوازم کومک بظهور رسانید و متعاقب جعفر خان هم از کتابت قرآن شریف
فراغ یافته فاتحه خیر خوانده سلاح جنگ بر خود راست کرده بر فیل سوار شد
با جمعی از سواران و مصاحبان و برادران و غلامان ترک و کرجی و حبشی
در میدان کریم آباد بیرون شهر با رشید خان دو چار شد و دعای سیفی
آغاز نهاد گویند بر دعای سیفی آنقدر عامل بود که هرگاه شروع بخواندن
می نمود سیف او خود بخود نیام بیرون می آمد و بامداد غیب بر اعدا ظفر
می یافت از رسیدن جعفر خان شجاعت و همت بر بنگالی و سپاه از یکی
ده وازده صد شد بهیئت اجتماعی بر قول حریف حمله آوردند و رشید خان
که جعفر خان را مرد میدان خود نمی شمرد با دعوی شمشیر زنی و حریف افگنی
بر فیل مست سوار شده و با میر بنگالی که هراول بود مقابل شد میر مذکور
که تیرانداز بیخطا بود لمولفه یکی چوبه تیری بزه بر نهاد ؛ کمان را کشید
لبغل بر گشاد ؛ چو سوفار تیر آمدش تا بگوش ؛ رها کرد بر دشمن سخت کوش ؛
به پیشانیش خورد تیر از قضا ؛ گذر کرد پیکان ز سوی قفا ؛ سر پهلوانان
ز پیکان بخست ؛ بر افتاد بر فیل آن شیر مست ؛ دران گاه همه فوج یکبار گی

از کثرت زور آزمائی قریب بود که قطرات خون از چشمان تقاطر کند سلطان
آفرین ها و حاضرین متعجب شده ندای تحسین و آفرین بر فلک رسانیدند
مرزا همانوقت بمنصب سه هزاری و خطاب افراسیاب خان بلند
مرتبه گردید چون رشید خان با ساز و سامان شایسته عازم بنگاله شد
از دره تیلیا گدهی و سانکریگلی گذشته داخل ملک بنگاله شد جعفر خان
خبر آمدن او شنیده اصلا اعتنای او نکرده و سوای جمعیت صوبه نگاهداشت
سپاه هم نمی نمود تا آنکه رشید خان بر سه کروهی مرشدآباد رسید صف آرا
گردید صباح روز دیگر نواب جعفر خان میر بنگالی و سید انور جونپوری
را با جمعیت دو هزار سوار و پیاده بمقابله او تعین ساخت و خود بکتابت
مصحف مجید بموجب ضابطه هر روزه مشغول ماند چون فئتین بمقابل
شدند جنگ در میان آمد سید انور در عین گرمی کارزار شربت مرگ
چشید و میر بنگالی با جمعی قلیل پای شجاعت افشرده در میدان ماند
افواج رشید خان پیرامن او محاصره کردند هر چند این خبرها بنواب جعفر خان
پیهم میرسید اعتنا نکرده بکتابت مصحف مجید مشغول بود تا آنکه خبر بس
پای شدن میر بنگالی رسید محمد خان جیله خاص را که فوجدار مرشدآباد و صاحب

رساله

فرخ سیر از طرف خزانه و فوج خاطر جمع نموده جیغه وزارت بر دستار سید
حسین علیخان زد و خطبه سلطنت بنام نامی خود ساخت اذا اراد الله شیئاً
هیئی اسبابه ازانجا که فرخ سیر از جعفر خان کوفته خاطر بود رشید خان برادر
کلان افراسیاب خان عرف مرزا اجمیری را که از نسل امرای قدیم بنگاله
و خانه زاد بادشاهی بود و بزور پهلوانی مانند رستم و اسفندیار بود فیلان
مست را بر زمین میزدند از تغیر جعفر خان بصوبه داری بنگاله مقرر فرموده
گویند وقتیکه سلطان فرخ سیر از اکبر نگر رایت انتهاض بسمت عظیم آباد
افراشت نزدیک ساکریگلی توپ ملک میدان که یک من گوله میخورد
و یکصد و پنجاه راس گاو و دو زنجیر فیل انرا میکشید در زمین نشیب دربلای
بند شد هرچند گاوان و فیلان زور کردند حرکت نکرد سلطان فرخ سیر خود
بر سر توپ رسیده از فرنگیان توپخانه حکمت بکار برد مفید نیفتاد مرزا اجمیری
اداب بجا آورده عرض نمود که اگر حکم شود خانه زاد هم زور ازمائی نماید سلطان
دستوری داد مرزا اجمیری دامن بر کمر زده هر دو دست در زیر ربهکله برده
توپ را با ربهکله با سینه برداشت و عرض کرد هر کجا حکم شود بنهد
سلطان بر بلندی اشارت کرد مرزا توپ را از پستی بر بلندی گذاشت

شد بفحوای توکلت علی الله سراپا امید شده با جمعی قلیلی از رفیقان قدیم و جدید
که همراه داشت بر سلطان معز الدین خروج کرده ترتیب سرانجام افواج
و توپخانه بادشاهی از جهانگیرنگر طلب فرموده سمند عزیمت را بجانب شاهجهان
اباد گرم مهمیز ساخت و تا رسیدن عظیم آباد فوجی گران اجتماع یافت مهاجنان
آنجا بطریق باج زرها گرفته بر صوبه بهار تسلط کرد و اسباب سلطنت بهم رسانیده
بر تخت نشست و چتر شاهی بر سر گردانیده از انجا بتجمل و توزک سلطانی رایت
نهضت افراشته ظل امن و امان بر سکنای بنارس انداخت و از نکسیته
وغیره مهاجنان عمده بنارس یک کرور روپیه بوعده سلطنت قرض گرفته فوجی
شایسته فراهم آورد و سید عبدالله خان و سید حسین علیخان هر دو برادر سادات
باریه که ناظم صوبه اوده و اله آباد بودند دلشجاعت و دلاوری نظیر و عدیل
نداشتند چون از سلطان معز الدین بپایه عزل رسیده دغدغه خاطر
داشتند برفاقت سلطان فرخ سیر تن داده کمر خدمت و جانفشانی بر میان
جان بستند و خزانه بنگاله مرسول نواب جعفر خان که بسبب انقلاب سلطنت
شجاع الدین محمد خان داروغه اله اباد بیاغ شهر ارا به های گذاشته با جمعیت
سه صد سوار محافظت آن میکرد بدست آورده فوج عظیم نگاهداشتند

دو برادر دیگر ہم ساختہ بلکہ بعد از وفات بادشاہ بعرض ہشت روز ہر کدام
از سلاطین زادہا را کہ از اولاد و احفاد زیادہ بر سی کس بودند بمعرض ہلاک
انداختہ بعد قتل بسیار و حبس بقیۃ السیف بر اورنگ سلطنت جلوہ افروز
جلیس گردید امیر الامرا را کہ میر بخشی بود بوزارت کل و پدرش آصف الدولہ اسد
خان را بوکالت مطلق ذخیرہ اندوز سرفرازیہا نمود و بدستور سابق فرمان استمالت
و استقلال بنواب جعفر خان فرستاد خان مسطور مراسم اطاعت و انقیاد بجا آ
وردہ نذور و پیشکش بطریق معہود ارسال حضور والا داشت چون سلطان
فرخ سیر پسر دوم عظیم الشان کہ بتقریب نیابت نظامت صوبجات
بنگالہ درین ملک بود بدعوی وراثت تخت و تاج موروثی ارادہ جنگ با
سلطان معز الدین مصمم نمودہ عازم دار الخلافہ شاہجہان آباد گردید از جعفر خان
استدعای خزانہ و فوج کرد خان موصوف جواب صاف داد کہ ما بندہ بادشاہی
تابع تاج و تخت بادشاہی دار الخلافہ ایم سوای اطاعت شخصی کہ از آل
تیموریہ بر تخت سلطنت شاہجہان آباد جلوس فرماید تن باطاعت دیگری
دادن شیوہ نمکحرامی ست چون سلطان معز الدین عم شما مالک تاج و تخت ست
خزانہ بادشاہی بشما نمیرسد القصہ سلطان فرخ سیر از خزانہ و فوج بنگالہ نا امید

مستاصل کرده احوال را بحضور بادشاه عرضداشت چون بادشاه اورنگ زیب
عالمگیر روز جمعه بیست هشتم ذی القعده سنه ۱۱۱۹ هجری در اقلیم دکن برحمت حق پیوست
محمد معظم شاه عالم بهادرشاه بر تخت دهلی جلوس فرمود نواب جعفرخان
نذور و پیشکش بنگاله ارسال نمود و بعطای سند بحالی بدستور و خلعت و
پالکی جهالردار از حضور کل افتخار برسر زد شاهزاده عظیم الشان
از طرف خود سربلندخان را در عظیم آباد نائب گذاشته روانه دارالخلافه
گردید و در همین سلطان فرخ سیر پیش از جلوس بهادرشاه بر سریر سلطنت
از جهانگیرنگر بمرشدآباد رونق بخش شده بالتماس جعفرخان در لعلباغ فروکش
شده نواب معزالدوله ادب شاهزادگی نگاهداشته لوازم خدمت بجا آورده
مصارف صرف خاص و کارخانجات میرسانید و بموجب معمول خزاین
و پیشکش بحضور اقدس شاه بهادرشاه فرستاد و بعد سلطنت پنج سال و یک ماه
در سنه ۱۱۲۴ هجری از تنگنای جسمانی بوسعت آباد روحانی انتقال فرمود
و سلطان معزالدین پسر کلان او که ملقب بجهاندار بود شاه شد باد و برادر او
خود متفق شده شاهزاده عظیم الشان را مقتول ساخت و بعد رفع تردد بحسن
سعی و اعانت اسدخان وزیر اعظم و امیر الامراء ذوالفقارخان کار

دوبر

خاصان و مصاحبان به شکار برآمده صید افکنان بسرحد او رسید و پیرخان
همراه نبود زمیندار از دریافت این خبر او را بیبر تصور کرد بیک ناگاه با جمعیت
خود از طرف پشت از جنگل برآمده بروی ریخت هرچند میر ابوتراب بآواز
بلند از نام خودش آن گوش نکرده بزخم رای بانس او را از اسپ انداختند
چون این خبر بحضور جعفرخان رسید از خوف سلطانی لرزه براندامش افتاد
و حسن علیخان همزلف خود را که از خاندان عمده بود فوجدار انجا ساخته با جمعیت
شایسته برای دستگیر کردن آن موذی شریر تعین نمود و بزمینداران نواح
پروانجات بتاکید تمام نوشت که سیتارام را فرصت برآمدن ندهند و اگر
از سرحد کسی بدر خواهد رفت او از زمینداری خود خارج شده بسزا خواهد رسید
زمینداران از چهار طرف بمحاصره او پرداختند تا آنکه حسن علیخان رسیده او را
با زن و بچه و اعوان و انصار دستگیر کرده مسلسل و معلول بحضور نواب
جعفرخان فرستاد نواب روی او را در چرم گرفته در سواد شرقی مرشدآباد
بر سر راه جهانگیرنگر و محموداباد بردار کشید و زن و فرزند و رفقای او ادیم الحبس
ساخت و زمینداری او برام جیون زمیندار تفویض کرده اموال و اثاث
البیت آن بدنهاد بضبط درآورده داخل خاص نویسی ساخته بنیاد او را

آنها آنرا بیکنند تمام گذاشته بود زمینداران ما مالگذار و عاملان باقی دار را بعد
از عقوبت بسیار دران حوض غوطه میداد و لبذت تمام زر باقی میگرفت
درهمان سال خبر طغیان سیتارام زمیندار و کشته شدن میر ابو تراب
فوجدار چکله بهوسنه سرکار محمود آباد رسید و تفصیل این اجمال آنکه سیتارام
زمیندار پرگنه محمود آباد که بحمایت جنگل و رود خانه ها کلاه یاغی گری بر تارک
نخوت گذاشته تن بالطاعت حاکم نداده بنده های بادشاهی را نمیدید و ابواب
ادخال مردم بادشاهی از ملک خود مسدود میداشت و بتاراج و تاخت ملک
ان نواح دست دراز کرده با کسان تهانه داران و فوجداران همیشه هنگامه
بردازیها میکرد میر ابو تراب فوجدار چکله بهوسنه که از سادات عظام و
شاهزاده عظیم الشان و سلاطین تیموریه بر سلسله یگانگی داشت و در
اقران و امثال در لیاقت و استعداد ضرب المثل بود با جعفر خان نیز
اغماض عین میکرد میر ابو تراب در صدد دستگیر کردن او بوده تدبیرها
مینمود و بقابو نمی آمد آخر الامر پیر خان جمعدار را با جمعیت دو صد سوار
نگاهداشته در فکر تنبیه او بود زمیندار مذکور از دریافت این معنی جمعیت
فراهم آورده در کمین جمعدار مسطور بود روزی میر ابو تراب با چندی از

خاصان

بود در ہوگلی سکن داشت از دار الخلافہ مراجعت کردہ بمرشدآباد
آمدہ بے محابا با جعفرخان ملازمت کرد و بدست چپ سلام نمود یعنی بدستیکہ
سلام بپادشاہ کردہ ام سلام کردن بشما عارست نواب جعفرخان درجواب گفت
کہ کنکر در زیر کفش و کنکر بفتح ہردو کاف تازی و سکون نون و راء مہملہ
لغت ہندی بمعنی سنگریزہ کست نواب جعفرخان از بدادا ہای سابق
و لاحق بدباطن شدہ بظاہرش نواخته بخدمت عہدہ داری چکلہ
ہوگلی سرفراز کرد و از سال تمام در ایام محمل باخذ مطالبہ دباقیات مال
و بزندان کرد وگربہ در شلوار انداخت و اغذیہ مسہل بشدائد تمام خورانید
و محصلان شدید برگماشت و در پاخانہ علی الاتصال کرد و باینحالت جانبحق
درگذشت در ہمان ایام سید اکرم خان کہ دیوانی بنام او بود وفات
سید رضی خان زوج نصیبہ خانم دختر شجاع الدین محمد خان ناظم صوبہ
اودیسہ داماد جعفرخان کہ از سادات عظام ولایت زاد بود بخدمت دیوانی
بنگالہ ممتاز گردید و او مردی متعصب و درشت مزاج و در تحصیل
زر سخت گیر بود بانواع شدائد تحصیل مالواجب میکرد گویند حوض پر
از نجاست تیار کردہ چون بزبان ہنود بہشت را بیکنتہ نامند علی الرغم

غافل ساخته وقت صلح دروغ امیز مصلحت بدلیپ سنگه نوشته بدست
وکیل خود داد و تاکید کرد که دست بدستش داده جواب بگیرد و یک شال سرخ برای
نمود بر سر وکیل پیچیده روان کرد و گوله انداز فرنگی که نشانه را بخطا میزد توپ
برنجی کلان که گوله اش از مفاصله یک و نیم کروه بر نشانه صحیح میشد تیر بند کرده
رخ بر لشکرگاه حریف وا گذاشت و از دوربین نظر بر شال وکیل داشت
وکیل در وقتیکه دلیپ سنگه با راده غسل سر و تن برهنه بجالش روغن مشغول
بود رسید رقعه بدستش میداد که گوله انداز بر نشانه شال توپ اشتلک
کرد گوله توپ بر پهلوی دلیپ سنگه نشست و لاشش او بهوا پرید آفرین
بران سحرکار بیخطا که اسیبی بوکیل نرسید خان مذکور گوله انداز را انعام داده
بر مورچال حریف یورش نمود لمولفه چو سالار مقتول شد بید رنگ ؛؛
مخالف عنان داد بر عزم جنگ ؛ بجنبید لشکر چو دریا بموج ؛ و درین سو گریز
افتاده بر فوج ؛ نه تنها همین لشکری جان ببرد ؛ زمین نیز راه هزیمت
سپرد ؛ ولی بیگ زانجا گریزان برفت ؛ سراسیمه در قلعه مامن گرفت
ضیاء الدین خان بدلجمعی تمام روانه دار الخلافت شده بعد رسیدن در دهلی مسافر
راه آخرت گشت بعد فوت او کنکر سین بنگالی که ماده این همه فساد

بود

ازحضور اقدس بذمه خود ولی بیگ را از طرف خود مقرر کرد خان مذکور ولی بیگ
کنکر سین بنگالی را که پیشکار فوجدار معزول بود برای کاغذ و اصلات زر و سر رشته
کواغذ با اہل دفتر و عمله فوجداری طلب کرد خان مذکور بحمایتش پرداخت و ولی بیگ
سر راه رفتنش شد ازین امر از طرفین مناقشه و منازعت رو داد و خان مذکور
با جمعیت خود در میدان چندن نگر ما بین چوچره و فرشڈانگه بحمایت نصاری
اولندیز و فرانسیس مورچال بندی نموده مستعد بجنگ شد و ولی بیگ ہم در میدان
عیدگاه بر تالاب دیبی داس بفاصله یک و نیم کروه لشکرکشی نموده بمقابله
مورچال بندی کرد و کیفیت احوال بحضور نواب جعفر خان التماس نمود و معزول
و منصوب در یکدیگر بجنگ مورچال اشتعال داشتند و سپاه لشکر از دور مینمودند
ملا ترسم تورانی نائب ضیاءالدین خان و کنکر سین مخفی از ولندیز و
فرانسیس امداد و اعانت سرب و باروت و آلات حرب گرفته بجنگ میدان
سبقت میکردند و چیر کیما می نمودند و ولی بیگ با نتظار کومک خود داری
میکرد درین اثنا دلیپ سنگه ہزاری با جمعیت سوار و پیاده از نزد نواب
جعفر خان بکومک ولی بیگ رسید و پروانه تهدید بنام نصاری رسانید
و ضیاءالدین خان بمشورت نصاری با دلیپ سنگه پیغام صلح داده او را

دیوانی نواب جعفر خان دستخط بر کاغذ نکرده بود خان معز الیه در
صدد انتقام میماند ازانجا که خدمت قانونگوئی سررشته داری ممالک محروسه
و کاغذ محاسبه و مطالبه صوبداران بدون دستخط قانونگویان دیوانیان حضور
والا منظور نمیشد لهذا بملاحظه بدنامی بهانه جو شده زمام اختیار او در امور معاملات
دراز نموده در امورات خالصه دخیل و مدار کار ساخت و چون دیوان بهوبت رای
که از اردوی معلا همراه نواب معز الیه آمده بود فوت شد و پسرش کلاب رای کما
ینبغی از عهده کار دیوانی نمی توانست بر آمد پیشکاری خالصه نیز به درپ نراین
تفویض گردید تشخیص و تحصیل مالواجب و دیگر امورات مالی و ملکی برای او سپرده
مطلق العنان گردانید هر چند قانونگوی مذکور بجز رسی تمام طوامیر یک کرور پنجاه
لک روپیه در خالصه درست کرده تحصیل نمود و در هر امور کفایت ها نمایان
بظهور آورده زیاده از سابق سرانجام زرهای بادشاهی نمود اما نواب معز الیه بتدریج
کار از دست او گرفته بدست اویز مطالبه و محاسبه محبوس کرد بانواع شداید از میان
کشت و قانونگوی ده آنه به پسرش سیونراین و شش آنه بجی نراین که در عمل دیوانی
وقت عزیمت اردوی معلی مسلک سلوک و دوستی نموده بکاغذ او دستخط
نموده بود مسلم داشت و ضیاء الدین خان را فوجداری بندر مذکور ضمیمه نظامت

از حضور

ملاقات نکرد نواب معز الیه هر چند درخواست ملاقات کرد منظور نه نمود
هرگاه نواب مهابتجنگ بطریق سیر و شکار بانطرف عازم میشد
بافواج خود آمده سد راه میگشت اما هر وقت که نواب را احتیاج بکومک
میگردید افواج شایسته میفرستاد بعد وفات او پسرش خان بهادر بسلطه
بر ملک پورینه و اطراف آن شد نواب مهابتجنگ دختر نواب
سعید احمد خان بهادر صولتجنگ برادر زاده خود را باخان بهادر منسوب ساخت
و روز چهارم از تزویج اندختر وفات یافت باین تقریب اموال و اسباب
خان بهادر را بضبط در آورده او را نظر بند ساخت ناچار خان بهادر
براسپی سوار شده بشاهجهان آباد گریخت نواب مهابتجنگ ملک پورینه
را بصولتجنگ تفویض نمود نواب صولت جنگ با جمعیت شایسته
در انجا بنظم و نسق پرداخته امرایانه بسر برد بعد وفات صولتجنگ پسرش
شوکتجنگ قایم مقام پدر شد نواب سراج الدوله که پسر عمش بود
در عهد نظامت خود او را بجنگ کشت و دیوان موهن لعل را فرستاده
ضبط اموال و اسباب او نمود سه چه میگفتم و در چه برداختم کجا بود
اشهب کجا تاختم آمدم بر اصل مطلب درب نراین قانگو که در ایام

همراه میرفت و دخل وقایع و سوانح می نمود و ضابطه مدانگی خزانه چنین بود
که هرگاه ارابه ها خزانه در صوبه دیگر داخل میشد صوبه دار انجا که خود فرستاده ارابه های
را در قلعه طلبیده اکشته تبدیل ارابه ها و بدرقه کرده ارابه و بدرقه از طرف خود داده
روانه میساختم و همچنین صوبداران دیگر محل می آوردند تا خزاین و تحایف و پیشکش
بحضور اورنگ زیب میرسید و چون محاسن سلیقه او منظور حضور مقدس گردید
مورد تفضلات پادشاهی شده کارش بالا گرفت و بخطاب موتمن الملک
علاءالدوله جعفرخان نصیری ناصر جنگ مخاطب شد و بمنصب هفت
هزاری ذات و عطای ماهی مراتب سرفراز شده در سلک امرای عظام
منسلک گشت و تقرر جمیع خدمات بنگاله بی تجویز او پذیرای نمیشد و منصبدا
ران حضور ملک بنگاله را گلستان بی خار شنیده تعیناتی بنگاله درخواست
میکردند نواب جعفرخان هرکسی را که میخواست عرض نموده متعیناتی خود میطلبید
یکی از انها نواب سیف خان است که خانم سطور درخواست تعیناسے او را
از حضور والا نموده متعینه خود ساخت شمه از احوال او در صدر کتاب
مسطور شده است نواب سیف خان تا عهد نظامت نواب مهابتجنگ
درحین حیات بود از سلسله خاندان عمده بود گاهی با نواب مهابتجنگ

ملاقات

زمیندار چکله راجشاهی که مرد هندوستان زاد و قابل و مستعد بود و تحصیل
وجه خالصه تعلق باو داشت غلام محمد و کالیا جمعدار با جمعیت دو صد
سوار رفیق او بودند باخذ مطالبه بپایه اعتراض آمده مستعد جنگ شد
مرشد قلیخان محمد جان چیله را با فوجی به تنبیه او گسیل کرد و متصل راجشاهی
تقارب فئتین رو بداد و جنگ درمیان آمد غلام محمد جمعدار مقتول شد و اودی
نراین از ترس غضب خان مسطور خود را خود کشت و زمینداری او برام جیون و کالو
کنور زمیندار آنروی گنگ که عمدهٔ زمینداران مالگذار بنگاله بودند تفویض یافت چون آن
سال باتمام رسید در آغاز سر سال در ماه فروری پونهه کرده یک کرور سه لک روپیه
خزانه بادشاهی بجمل دو صد ارابه با جمعیت شش صد سوار و پانصد پیاده برقنداز
روانه حضور مقدس نمود و کفایت جاگیرات و خاص نویسی علاوهٔ آن ارسال کرد
و حلقهای افیال و اسپان مانگن و جاموشان ارنه واهو خانه وطیور شکاری
و ملبوس خاص جهانگیر نگر و سپرهای گرگ و سلبای زرباف و سپرهای گنگا
جلی سلهت که ماران یارای مرور نبود با دیگر نفایس چون عاج و کونیه و ناقه های
مشک و سریانگت و دیگر تحایف فرنگ و هدایای کله پوشان نصارا و غیره کسر موسوم
ارسال حضور والا ساخت و هنگام ارسال خزانه خود با ارباب دخل سوار شده با جهنا گاوی

هفته دو روز دیوان
از کسے خلاف قاعده بعمل می آمد معاتب میگردید و در
مظالم نمودی و بداد مستغیثان وا رسیدی یکی از اوصاف معدلتش
آنکه بقصاص مظلومی بحکم شریعت پسر خود را کشت در امور عدالت
و نظم و نسق امور مملکت و اداب سلطنت رعایت احدی منظور
نداشتے و اعتماد کلی بر متصدیان نداشت افراد جمع خرج و واصل باقی
هر روز ملاحظه کرده بدستخط خود مزین ساختے و در آخر ماه اقساط خالصه و جاگیر
بیباق میگرفت و تا زراقساط داخل خزانه نمیشد متصدیان و عاملان و زمینداران
و قانون گویان و دیگر عمله و فعله را در کچهری و دیوان خانه چهل ستون نشانیده
محصلان شدید گماشته فرصت اکل و شرب بلکه بول و غایط ندادی و
و هرکارها در پی محصلان تعاین کردی تا مبادا احدی بطمع خام رشوت گرفته
قطره آبے بحلق آن تشنه کامان رساند هفته هفته بے آب و دانه بر انها میگذشت
تا این همه زمینداران را برسے پایه معکوس معلق آویختے و کف پای از سنگهای
خراشیدی و تازیانه میزد و بضرب شلاق دقیقه نامرعی نگذاشتے و عمال
زمینداران را که مالواجب سرکار متصرف شده بضرب و شلاق هم ادای
زر باقی نمیکردند بازن و فرزند مسلمانان میساخت از انجمله اودی نراین
زمیندا

دانک درہماء وکوچین ومروصہ طلاوسے وقطاس وغیرہ نذور و
پیشکش داده با طاعت وانقیاد پیش آمده همچنین راجہ کوچ بہار نیز لوازم
نذور و پیشکش ہا بتقدیم رسانیده خان مذکور خلعت برای آنها فرستاد
واین معنی سالها بعمل می آمد خان مذکور نوعی ضبط و ربط محالات بنگاله
نموده بحکمت عملی در انتظام امور ممالک پرداخت که در عمل او مهم غنیم
بوقوع نیامد وخرچ سه بندی ونگاهداشت سپاه یکقلم نبود همگی دوهزار
سوار وچهار هزار پیاده نوکر مدامی داشته ملک گیری کرد از ناظر احمد که پیاده بود تحصیل
وزرکشی بنگاله میشد واو انقدر ضابطه حکم ناطق داشت که پیاده او بضبط و نسق
ملکی وتنبیه سرکشی کافی بود رعب وهراس خان مشهور آنقدر در دل ادانی و اعالی
نقش بسته که زهره شیرمردان از حضور شدن او آب میشد زمینداران خود را بار در
مجلس نمیداد ومتصدیان وعاملان وزمینداران عمده محال نشستن در حضور
نداشتند بلکه چون پیکر تصویر نفس گم کرده می ایستادند زمینداران
وهنود از سواری پالکی ممنوع بود بر حواله ها سوار میشدند ومتصدیان هم در
سواری او بر اسپان سوار میشدند ومنصبداران با ساز و یراق سپا
هیانه بمجرا میرفتند ودر روبروی او کسی را کسی سلام نمیتوانست کرد اگر

به تکثیر زراعت سعی فراوان بکار برده در هر محال اضافه و توفیر بظهور رسانیدند
و کاغذات هست و بود قرار واقعی درست ساخته آمدنی خام فصل بفصل تحصیل
کرده از توفیر مال و سایر و افزونی محصول زراعت و کفایت اخراجات
زرهای مضاعف و اصل خزانه ساختند مگر زمینداران بیربهوم و بشن پور
که بحمایت انبوهی جنگل و کوه و کریوه خود بملازمت حاضر نشده و کلای
آنها رجوع و حاضر بوده بسوال و جواب معاملات می پرداختند و پیشکش
مقرری و نذور و فرمایش های حضور میرسانیدند مرشد قلیخان بسبب آنکه
اسد الله زمیندار بیربهوم مرد آزاد مشرب و فقیر وضع بود و نصفی از ملک
خود در وجه مدد معاش بعلما و صلحا و درویشان داده و یومیه مسکینان
و محتاجان مقرر داشت از استیصال او اغماض عین نموده بتدارک
شوخی زمینداران بشن پور در حین کثرت اخراجات مهم قلت مداخلت
آنملک باعث شد و راجها تره و کوچ بهار و آشام که خود را چهتر دهاری
و والی ملک قرار داده سر اطاعت بپادشاهان هندوستان فرو نیاورده
طلا و نقره بنام خود مسکوک میکردند باستماع آوازه تسلط خان موصوف
راجه آشام کرسی و پالکی و دندان فیل و نافه های مشک و سرانک ولام
دانک

واز حضور والا به نیابت شاهزاده بنظامت صوبه بنگاله واودیسه بانضمام خدمت دیوانی وخطاب مرشد قلیخان وعطای خلعت فاخره وعلم ونقاره واضافه منصب ذخیره مباهات اندوخت مقرر شدن نظامت بنگاله بنواب جعفرخان نیابتاً از طرف شاهزاده عظیم الشان چون مرشد قلیخان از حضور والا باعطای خلعت نظامت بنگاله نیابتاً ودیوانی صوبه بنگاله واودیسه اصالتاً بدستور سابق مخصوص ومرخص شده در صوبه رسید دیوانی بنگاله بسید اکرم خان ونیابت اودیسه بشجاع الدین محمد خان داماد خود مسلم داشت وبعد رسیدن مخصوص آباد آبادی شهر بنام خود کرده موسوم بمرشد آباد نمود ودار الضرب مقرر ساخت وچکله میدنی پور را از صوبه اودیسه خارج کرده با بنگاله منضم ساخت وزمینداران صوبه را بالکل مقید واسیر کرده وعمال دانشمند کار ودیانت شعار بر محالات تعین نموده آمدنی مفصل را قرق ومال اللازمی بحضور مقرر داشت ودست تصرف زمینداران از دخل وخرج مال الواجب بالکل کوتاه گردانیده وجه معیشت آنها بر انکار گذاشت وعاملان بموجب حکم او شقدار وامین دیه بدیه هر پرگنه فرستاده اراضی مزروع وافتاده را جریب نموده فرداً فرداً بر رعایا وارسیده رعایای نادار را تقاوی داد

حکم بادشاهی عالمگیر شهر عظیم آباد بنام خود آباد ساخت و قلعه و شهرپناه باستحکام
و متانت تمام احداث کرد و کارطلبخان در مخصوص آباد بعد انقضای سال
محل نموده عازم اردوی معلی گردید و کاغذات تشخیص و طوامیر جمع و اصل باقی
و دواخل و مخارج صوبه درست ساخته از درب نراین قانونگوی صوبه بنگاله
درخواست دستخط کرد از انجا در ان ایام کواغذ مالی و ملکی بدون دستخط قانونگویان
در دیوان کل بادشاهی منظور نمیشد العاقبت وضیم بطبع خام ناعاقبت اندیشی
نموده در دستخط ایستادگی بکار برده خواهان شد لک روپیه در وجه رسوم
قانونگوئی دیگر گردید هرچند خان مذکور عند الضرورت وعده دادن یک لک
روپیه بعد مراجعت از حضور کرد تاهم قبول نکرده در دستخط مضایقه داشت
اما جی نراین قانونگوئی که شریک و سهیم درب نراین بود مال اندیشی نموده دستخط
خود ثبت کرد خان مذکور باوجود مخالفت شاهزاده پروای دستخط درب نراین نکرده
عازم حضور اقدس گردید و تحایف و پیشکشهای بنگاله بحضور بادشاهی و وزیر و ارکان
سلطنت گذرانیده و زرهای توفیر و کفایت های جاگیر بجناب عالمگیر رسانید
و کاغذات صوبه بمستوفی و دیوان کل سپرده مجرای حسن خدمت و دیانت
و امانت بظهور رسانیده مورد تفضلات و عنایات شاهنشاهی
و از

وچکلہ جسر و بیوسنہ و شرقی و شمالی چکلہ جہانگیر نگر کہ دران وقت دار الامارت
این صوبہ بود ملحق بہ تھانہ جات سرحدی مثل تھانہ اسلام اباد عرف چاٹگام
و سلہٹ و رنگاماٹی و چکلہ گھوڑا گھاٹ و رنگپور و کوچ بہار در وسط اماکن معتبرہ
صوبہ واقع ست قرار یافت خان مذکور بی اجازت شاہزادہ مع عملہ زمینداران و قانونگویان
و ارباب دفاتر دیوانی خالصہ شریفہ مخصوص آباد آمدہ مسکن گزید اما چون اخبار
فتنہ پردازی نقدیان از روی وقایع و سوانح و عرضی کارطلب خان متضمن شکایت
شاہزادہ در دکن بحضور اقدس گذشت فرمان عنایت آمیز بنام شاہزادہ بدین
مضمون کہ کارطلب خان نوکر بادشاهی ست اگر سر موی ضرر جانی یا مالی باو خواهد
رسید انتقام آن از ان با یا گرفتہ خواہد شد و نیز حکم گذاشتن صوبہ بنگالہ
و اقامت نمودن در صوبہ بہار بتاکید تمام صدور یافت شاہزادہ سربلند
خان را با سلطان فرخ سیر نایب مناب گذاشتہ خود با سلطان کریم الدین و خدمہ
محل و تتمہ افواج ہمراہی از انجا علم نہضت افراختہ بمونگیر رسید و عمارات
مکلف تعمیرات شاہ شجاع کہ از سنگ مرمر و سنگ موسی بود دیمرمت
دیدہ در تعمیر و مرمت آن صرف مبالغ خطیر تصور نمودہ بودن آنجا خوش
نکرد و آب و ہوای پٹنہ کہ لب گنگ ست پسند کردہ رخت اقامت افگندہ نمود

کنید ورنه اینک جان ما با جان شما شاهزاده قافیه رهائی تنگ دیده
واز هیجان خشم پادشاهی چون بید لرزید وعبدالواحد را با جماعه او طلب
فرموده از فتنه وفساد مانع شد و برفق وملاطفت بدلجوئی خان مذکور
برداخت خان مسطور از شر اعدا ایمن شده بدیوان عام آمده حساب طلب
آن جماعه کرده بر زمینداران تنخواه داده انهارا یکقلم برطرف نمود وکیفیت
شرارت وبد اندامی انها داخل وقایع وسوانح کرده ارسال حضور والا
نمود ورویداد مواهیر ارباب دخل درست کرده مع عرضی خود نیز روانه حضور
ساخت واز سوء مزاجی شاهزاده اندیشه نمود خیال تجنب از خدمت
شاهزاده واقامت بجای دور دست در دل بست بعد تجویز دگنکا بسیار
بسیار سرزمین دلچسپ مخصوص آباد کرد خبر چار حدود بنگاله از انجا توان
گرفت وسل بردمک چشم جانب شمال ومغرب وجکله اکبرنگر ودره
سانکرینکلی وتلیاکدهی دروازه بنگاله ومغرب وجنوب رویه برموم
بجمعه دلیش پور راه چار کنند وجنگل وکوهستان درهای آمد وشد غنیم و
... دکن وهندوستان وجنوب وشرقی جکله بردوان دراه اودیسه
... وغیره وبنادر آمدنی جهازهای تجاران نصاری وغیره و
جکله

نمیشد آخر الامر جماعه مقدمان ملازمان قدیم بادشاهی را که بغرور کثرت الوس و جمعیت
و فور در جهانگیر نگر بناظم و دیوان اسر فرمود نمی آوردند تا بدیگری چه رسد دیلاف
شمشیر زنی دیگری را سهیم خود ندانسته در شورپشتی و سلحوری مشهور السنه
خاص و عام بودند بوعده انعامات و اضافه از خود ساختنه عبد الواحد سردار
انهارا با خود متفق نموده و ترغیب داد که به بهانه طلب و تنخواه هر جا که قابو یابند
بروی ریخته کارش باتمام رسانند آن گروه شرارت پژوه باشارت
شاهزاده درصدد قتل خانموصوف شده انتظار وقت فرصت میکشیدند
ازانجا که خان مذکور لوازم حزم و احتیاط مرعی داشته همیشه خود بجمعیت یاران و رفقای
او مسلح و مکمل سوار میشد و هنگام آمد و رفت در باره هوشیاری تمام می بود
روزی علی الصباح سوار شده عازم ملازمت شاهزاده گردید جماعه نقدیان
دراثنای راه ببهانه طلب و تنخواه شورش نموده یکباره بهجوم عام ریختند خان
مذکور بجرات تمام مقابل شده انهارا از پیش راند و تصور این فتنه از جانب
شاهزاده تصدیق نموده جوشان و خروشان بحضور شاهزاده رسیده سررشته
ادب گسیخته حریفانه دست بجد بر کرده زانو بزانوی شاهزاده مقابل نشست
و گفت این همه غوغا از اشارات شماست دست ازین حرکت کوتاه

نازی آب وہوای بنگالہ کہ از عمدہ ہا برضامندی خود قبول خدمات
این ملک نمیکرد واین باغ سبز را دیولاخ ومہلک الناس میداشتہ
دیوانیان عظام بجاگیر منصبداران تقسیم وتنخواہ میدادند لہذا خالصہ
کمتر بود حتی کہ مواجب سپاہ متعینہ رکاب شاہزادہ ونقدیان از
مالواجب محالات صوبہ کفایت نمیکرد واز صوبجات دیگر تنخواہ میرسید
خانمذکور درباب تجویز جاگیرات منصبداران بنگالہ بصوبہ اودیسہ عرض
نمود وبدستخط پذیرائی مزین شد خانمذکور تمامی جاگیرات سیرحاصل سوای
نظامت ودیوانی از بنگالہ خارج نمودہ بصوبہ اودیسہ کہ محال خراب وکم
حاصل بوزور طلب ومواسات بود تنخواہ دادہ کفایت بنگالہ از شکم منصبدا
ران وجاگیرداران براوردہ توفیر خزانہ عامرہ نمود وبجز رسی تمام کفایت نمایان
بظہور رسانیدہ سال بسال جمع صوبہ می افزود ومورد تفضلات بادشاہی
میشد از انجا کہ شاہزادہ دست تصرف خود از خزانہ کوتاہ دیدہ ہموارہ سوء مزاج
می بود مجرای حسن خدمتی خانمذکور کہ بحضور بادشاہ ظہور یافت علاوہ خار حسد
دردل شاہزادہ شکستہ وآتش عناد پنہانی مشتعل میخواست بطوریکہ بظاہر
موجب بدنامی نشود اورا ازین عالم نگذارند واین مطلب کرسی نشین
نمیشد

مخاطب ساخته بخدمت دیوانی ممالک بنگاله سرفراز نمود چون دران ایام
سررشته انتظام مهمات مالی و ملکی و رتق و فتق تشخیص و تحصیل و مداخل و
مخارج خزانه عامره در قبضه اختیار دیوان صوبه می بود و ناظم بنسق و نظم امور
سلطنت و تنبیه و تادیب سرکشان و متمردان انهدام ابنیه باغیان و ورطلبان
می پرداخت و سوای جاگیر مشروط نظامت و منصب ذات و انعامات
دست انداز بر مال پادشاهی نمیشد و ناظم و دیوان مدار اجرای کار و بار
صوبه بر دستور العمل که سال بسال از پیشگاه سلطنت اصدار می یافت
میداشتند و سر موی تفاوت و تجاوز بعمل نمی آوردند خان مذکور از پیشگاه
خلافت مختار کار صوبه بنگاله شده بجهانگیر نگر رسیده بعد حصول ملازمت
شاهزاده باجرای امورات ملکی پرداخت و مداخل و مخارج خزانه تعلق
بخان مذکور گرفته دست تصرف شاهزاده از دخل خرج خزانه کوتاه گردید
خان موصوف ملک بنجار و سر و زر خیز دیده شروع تشخیص نمود
و عمال دانا و کفایت شعار در پرگنه و چکله و سرکار بر گماشت و تشخیص
مال و سایر کما ینبغی نموده یک کرور روپیه را طومار کلی محالات خالصه
و جاگیرها درست ساخته ارسال حضور کرد چون در سوالف ایام بسبب

برمزاج بادشاه گران آمد شقه خاص بتهدید تمام باین عبارت که چهرهٔ زعفرانی
وحله ارغوانی در بر وسر شریف چهل وشش آفرین برین ریش وفش ودرباب
امتنای سودای خاص باین مضمون نزود واقعه دست خط خاص فرموده اند
که ظلم عام را سودای خاص نام نهادن چه سزاوار و سودای خاص را با
سودای عام چه کار سه آنانکه خرید میفروشند ٭ ما خود نخریم و نفروشیم ٭
وازراه عتاب برای عبرت منصب پانصدی کم گردید و ترجمه سودای عام
چنین است که مال تجارت جهازهای آمدنی ببندر چاتگام وغیره که لهم سرکار شاهزاده
خریده شده سودای خاص نام میگردید پس ازان بدست سوداگران این ملک
میفروختند آنوقت سودای عام نام می نهادند اما چون فرد وقایع مزین بدستخط
خاص بادشاهی بمطالعه شاهزاده درآمد ازان سودا دست بردار شد بادشاه
عالمگیر مرزا محمد هادی را که مرد سلیقه شعار و عامل پیشه با دیانت و امانت بود
بخدمت دیوانی صوبه اودیسه اختصاص داشت و در اکثر محالات متعلقه اودیسه
کفایت نمایان بظهور آورده در زمره اهل خدمات نام آور شده در راستی
و درستی نظیر و عدیل نداشت و در ایام محاصره و محاربه دکن خدمات
شایسته بتقدیم رسانیده منظور نظر عالمگیر شده بود بخطاب کارطلب خان
مخاطب

بتعظیم و تسلیم اقدام نمود و با دب استاده بعد گذارش سلام ادای پیام
پدر کرد درویش از طرز ادب فرخ سیر راضی شده دست او را گرفته گفت
بنشنید شما بادشاه هندوستان هستید و همت بحال او مبذول داشت تیر
دعای درویش بهدف اجابت رسید و از نتیجه حسن ادب آنچه پدر میخواست
به پسر عطا گردید چون درویش بملاقات عظیم الشان رسید شاه استقبال
نمود بعد رخواهی قدوم پرداخته در باب انجاح مطلب دلی خود استدعای
همت کرد درویش فرمود که آنچه شما میخواهید پیشتر بفرخ سیر داده شد اکنون
تیر از شست جسته را قابلیت عود نیست و خیر بادی در حق شاهزاده گفته مراجعت
بحجرهٔ خود کرد القصه شاهزاده از نظم و نسق امورات اطراف جکله بردوان و هوگلی
و هجلی و میدنی پور وغیره دلجمعی نموده بسواری نوارهای بادشاهی ساخته
شاه شجاع بسمت جهانگیر نگر علم نهضت افراشت و بعد وصول بضبط
و ربط مهمات آن نواح پرداخت چون بعضی حرکات ناملایم شاهزاده
مثل رسم سودای خاص و سودای عام و جشن ایام هولی بدستور هنود و
پوشیدن لباس زعفرانی و ارغوانی در موسم بسنت که نوروز راجهای هند
است خلاف شرع از روی عرایض منهیان و واقعه نویس بعرض عالمگیر رسید

باضافهٔ منصب و خطاب شمشیر خانی و بهادری و خدمت فوجداری سلهت
و بمداسل از حضور والا پایه گردید و دیگر فدویان خاص که مصدر ترددات نمایان
شده بودند در خور خدمات هر یکی علی قدر درجاتهم مناصب و مراتب امتیاز یافتند
شاهزاده در قلعه بردوان که حاکم نشین آنجا بود مسکن ساخته طرح اقامت
انداخت و مسجد جامع تعمیر نمود و در هوگلی شاه گنج عرف عظیم گنج بنام نامی خود
آباد ساخت و حاصلات سایر را سوای امتعه و اقمشه که درانوقت ممنوع
بود مروج نمود و بحصول بخشیدند بطریق تمغا از مال سلاطین جبل و بیک و از هنود
و نصاری جبل و دو مقرر فرمود علما و صلحا و شرفا را معزز و موقر میداشت و در
مجلس شریف بحث علوم فقه و اصول و احادیث و مثنوی مولانا روم رحمة الله
علیه و تواریخ مذکور میشد و نصیحت درویشان و خداپرستان میل تمام داشت
داشت و استدعای همت درباب حصول سلطنت می نمود روزی سلطان
کریم الدین و محمد فرخ سیر را بخدمت صوفی بایزید که از اجلهٔ اتقیای وقت
در بردوان سر خوش داشت فرستاده استدعای قدم رنجه نمود بعد رسیدن
ایشان آن درویش صفاکیش سلام سنت الاسلام ادا نمود سلطان کریم الدین
شکوه شاهزادگی را کار فرموده اعتنا نکرد و فرخ سیر پیاده پای پیش رفته به

هر تعظیم

نصرت و فیروزی بلند آوازه گردید و گلبانگ از زمین بفلک رسید غازیان
عساکر نصرت مآثر تا خیمه گاه منهزمان بتعاقب پرداخته هرچه از نفیر و
قطمیر پیش آمد طعمه نهنگ تیغ خون آشام بهادران گردید بقیة السیف
خسته و مجروح راه گریز مینمودند غنایم بسیار و اسیران بیشمار بدست
لشکریان افتاد شاهزاده بلند اقبال معنان فتح و نصرت داخل
بردوان شد و زیارت مزار فایض الانوار حضرت شاه ابراهیم سقاو
ادای نذورات نموده بقلعه درآمد تهنیت نامه این اعوان و انصار افاغنه
وخیم العاقبت بهر سو گماشته هرجا که از نام و نشان آنها سراغ مییافت
اسیر و قتل مینمود تا در اندک فرصت ضلع بردوان و هوگلی وغیره از لوث وجود افاغنه
پاک گشت و خرابیها که از ظلم غنیم بوقوع آمده بود رو بآبادی نهاد جگت رای پسر
کشن رام زمیندار مقتول بردوان بخلعت زمینداری و رشه آبای خود سرفراز گردید
همچنین دیگر زمینداران آن نواح که از دست افاغنه متاذی جلای وطن شده بودند
هریکی باستمالت تامه مستملی گشته بجای و مقام موروثی خودها قایم گشتند و بندوبست
محالات خالصه و جاگیرات مجدداً نموده شروع تحصیل کردند و ارباب بتول دایمه
والتمغا بر محالات معینه خودها دخیل شدند حمید خان قریشی در جلدوی جان بازیها

سواری رسانیده رخ بشه مات نهاد سواران و پیادگان رکاب ظفر انتساب
تاب حملهای آن خیره سران نیاورد شاه را بحالت زج بمقابل حریف بیل بند
گذاشته رسیدند فرزین بند انتظام افواج از هم گست رحیم شاه خار بند میکرد
دنبر را بریده نوبت بزنجیر رسانیده درین اثنا حمید خان قریشی که بادک مفاصله
استاده بود بمشاهده این حال جرات اسپ جولان داده چو تیر یکه آن
بر جهد از کمان حمله آورده بار حیم شاه مقابل شد و گفت ای پاچی عظیم الشان
منم و تیر خار اشکاف از ترکش بر کشیده بپهلویش زد مولف کمان را بر آورد
از سم لنگ ، ز ترکش بر آورد تیر خدنگ ، به پیوست سوفار بر چرم گوزن
نظر دوخت بر سوی آن پیل زور ، رها شد چو سوفار تیر از شست
به پهلوی آن دیو جنگی نشست ، گذار از پهلو به پهلو شده ، ز سنجید گیها
ترازو شده ، متواتر تیری دیگر بر گردن اسپ او زد سر و گردن بیفشاند رحیم
شاه از دو زخم پهلو بیتابانه بر زمین افتاد خان مذکور بجستی تمام از اسپ
بر جست و بر سینه اش نشست و سرش از تن جدا کرده بر نیزه گردانید بمجرد معاینه
این حال افواج افاغنه خذلان شعار رو بفرار نهاده و اعلام شقاوت آن
بختیره بختان نگونسار افتادن بهم فتح و ظفر بر پرچم اعلام شاهی وزید و شادیانه

نصرت

سلاح از سلاحدار کرده طلب ؛ ببر کرد جوشن لبس مغفرش ؛ سرا
شده آهنین پیکرش ؛ حمایل یکی تیغ الماس وار ؛ یکی خنجرش در کمر
استوار ؛ یکی آختابے سپر بر کتف ؛ یکی نیزۂ آنگولنش بکف ؛ بر آویخته
ترکشی از کمر ؛ کمانی کیانی فکنده ببر ؛ کمندی بفتراک هودج به بست ؛
یکی گرز آهن گرفته بدست ؛ بفرمود تا سروران سپاه ؛ شتابند یکسر بدرگاه شاه ؛
بفرمان او لشکر جنگجو ؛ نهادند در حضرت شاه رو ؛ چو شهزاد بر فیل
گشته سوار ؛ نموده چو خورشید بر کوهسار ؛ بزد طبل جنگ و بجنبید خون ؛
بدانسان که دریا درآید بموج ؛ بمیدان رسید و علم بر فراشت ؛ بترتیب
افواج همت گماشت ؛ بر آراست قلب و جناحین خویش ؛ یمین و
یسار و لس اینگ و پیش ؛ ز بسیاری فوج و رعب شهی ؛ زمین
کرد از بیم پهلوتهی ؛ سواره ستاده بمیدان جنگ ؛ همیکرد بر بیدستی
درنگ ؛ چون لبساط نبرد آراسته شد و افواج سوار و پیاده مانند مهرهای
شطرنج هر یکی بمحل لایق تعبیه گردید رحیم شاه به کجبازی حریفانه دست برد
نمایان بظهور رسانیده با جماعه افاغنه جوشن پوش خنجر گذار بحمله های مردانه
صفها دریده بقلب رسیده شاه جویان و عظیم الشان گویان اسپ بر فیل

با چندی از خویشان و یاران سوار شده محاذی معسکر رحیم شاه ایستاد
خبر فرستاد و خود سوار و چشم براه ماند رحیم شاه که افواج افاغنه را مسلح ساخته
در خیمه خود پنهان داشته در صدد دغا بود با فرستاده ابواب تملق و لبق مفتوح
داشته درخواست آمدن خواجه مسطور بمکان خود کرد خواجه مذکور باندیشه آنکه مباد
از آتش خس پوش دودی خیزد در رفتن خود تعلل نموده بعهد و پیمان رحیم شاه را
میطلبید و چون درخواست طرفین تکرار یافت و مطلب کرسی نشین نشد
ناگاه رحیم شاه با افواج مسلح از مورچال برآمده هرزه گویان بمقابله خان موصوف
شتافت و از جراحت اللسان کار بجراحت السنان کشید خواجه انور آب
زیرکاه را دریافته از آمدن خود نادم گشته خواست بی حصول گوهر مقصود عطف
عنان نماید رحیم شاه سبقت نموده بجنگ مبادرت نمود ناگزیر خواجه انور مقابل
شده مردانه و دلیرانه بکارزار پیوست و نبردات نمایان نموده زخمهای
چهره افروز برداشته با جمعی از رفقای خود بروضه رضوان شتافت افاغنه میدان
خالی دیده شمشیرها علم کرده بر اردوی معلای شاهزاده تاختند لمولفه چو آن
زبده خاندان شهی ‖ ازان ضال نگرفت آن گمرهی ‖ هم از حالت خواجه
انورش ‖ خبر شد که از تن جدا شد سرش ‖ چو گلنار شد چهره اش از غصه

سلاح

وصول افواج ظفر امتزاج سامع آشوب آن برگشته بخت شد بیکبار مضطربانه
افواج افاغنه را که در دور و نزدیک پراکنده بودند فراهم آورده مستعد بجنگ
نشست آن شهباز اوج سلطنت از جم غفیر آن عصا خیر پروا نکرده نا بے تامل و
توزک و تجمل روان در سواد بردوان بخیم خیام ساخت و گوش جاں ان ضال
نکبت مآل را بدرر شاهانه نصایح گرانبار ساخت و در صورت اقبال و انکار
حکم آن والا گوهر وعده و وعید فرمود آن باطل پژوه گوهر ابدار احکام دلاى شاهزاده را
بظاهر گوهر گوش و بباطن سنگریزه چشم خود ساخت یعنی در صورت تن با قبال
داده انگشت قبول بر دیده گذاشت و بمعنی خار غدر و مکر در مزرع دل کاشت خواجه
انور برادر کلان خواجه عاصم را که سردار عمده و صاحب الوس و انیس جلیس میمنت مانوس
شاهزاده بود و در خلا و ملا پایه وزارت داشت بدستگیری اخود استدعا نمود تا اگر
خواجه مذکور آمده بعهد میثاق و حلف خاطر نشان نماید فردا صباح همراه او به
حضور آمده استعفای جرایم کند شاهزاده راست کردار غافل از خداع ان غدار
التماس او را بدرجه اجابت مقرون ساخته بخواجه موصوف امر فرمود که علی الصباح
بخیمه اش رفته مستمال ساخته بوقت دربار بحضور آورده ملازمت کناند روز
دیگر خواجه مزبور امتثال امر خداوندی را کار بند شده بے احتیاط لوازم حزم

بعجلت هرچه تمامتر داخل راج محل گردید و بعزم تنبیه غنیم سمند عزم را گرم مهمیز
ساخته افواج بحر امواج به بردوان کشید و زبردست خان را بدو کلمه تحسین و آفرین و
استمالت و دلداری هم سرفراز نفرمودند خان موصوف از بد التفاتی شاهزاده بیدل شد
و اینقدر محنتهای شاقه را لاحاصل انگاشته عازم استلام عتبه سنیه خلافت گشت
و از شکوه شاهزاده گی اعتبار نکرده طبل کوچ نواخته جاده پیمای مسلک دکن گردید
رحیم شاه که از هیبت صولت آن شیر بیشه وغا مانند روباه و شغال در سوراخ
موش و مار میخزید فرصت وقت یافته باد دیگر آب رفته در جوی آورد و غالبانه
در اطراف بردوان و هوگلی و ندیا دست تعدی دراز کرده و سکنه آن ممالک را تاراج
داده یک قلم بی چراغ بلکه تمام سیاه و آشیان بوم و زاغ ساخت شاهزاده بعد
رفتن زبردست خان بدلجمعی تمام برلیغ و نشان متضمن تسلی و استمالت زمینداران
و فوجداران بجهانگیرنگر فرستاده خود نیز آهسته آهسته از اکبرنگر رایت انتهاض افراشته
فرسنگ بفرسنگ بسوی سپاه راه پیما شد عمال و فوجداران و زمینداران هر یکی
با جمعیت لایقه از محالات خود با نذور و پیشکش شرف اندوز آستانه بوسی شده
همراه رکاب سعادت انتساب راه گیرا گشتند رحیم شاه عاقبت سیاه آمد آمد
شاهزاده را افسانه شمرده مانند بخت در خواب غفلت می غنود چون خبر قرب

وصول

گوهر محمد عظیم الشان و قتل ابراهیم خان چنانچه سابقاً مذکور شد چون شاهزاده والا گهر محمد عظیم الشان خلف محمد معظم بهادر شاه از پیشگاه خلافت با عطای خلعت خاصه جواهر و شمشیر مرصع و اضافه منصب و ماهی مراتب تنبیه فئه باغیه بصوبداری بنگاله و بهار مخصوص دمرخوص شد با هر دو پسران خود سلطان کریم الدین و محمد فرخ سیر پاشند از ولایت دکن متوجه آن ممالک شد برجناح استعجال از راه صوبه اوده واله آباد بصوبه بهار رونق افزا گردید و برلیغ قضا تبلیغ باحضار زمینداران و عمال و جاگیرداران وغیره امدار یافت و آنها با پیشکشها و نذور بار یاب مجرا شده علی قدر مراتبهم هر یکی بخلاع فاخره شرف امتیاز یافت و به نظم و نسق امور سلطنت پرداخته باج و خراج بخزانه عامره داخل کردند و امورات مالی و ملکی بدیوانیان با دیانت و کارکنان باکفایت مقرر و مفوض کردید و تحصیلداران بر امکنه و محالات تعین شدند یکناگاه خبر فتح زبردست خان و هزیمت رحیم شاه از روی اخبار دریافت شد شاهزاده بلند حوصله بخیال آنکه ماهی فتح و ظفر که شایان شکار مابدولت باشد صید دام دیگری شود و قرعه مجرای حسن خدمتی بنام غیری افتید بقلیل است که ایزد سبحانه که نبیره نواب علیمردان خان است در حیلد وی چنین خدمتی نمایان بصوبداری بنگاله کلاه مباهات برهوا خواهد انداخت از صوبه بهار یلغر کرده

اسیر و قتل نمود و اموال و اسباب و اسلحه و اسپان بغارت داد مشارالیه فتح
نوازان مراجعت نموده بر خیمه زد و اسباب مسروقه بسپاه بخشید لوازم دلجوئی سران
لشکر علی حسب درجاتهم قصور نکرد و سه روز مقام کرده به تیمار زخمیان پرداخت و درباب انسداد
راه و رسد غنیم پروانجات بنام زمینداران و گذربانان بتهدید تمام روانه نمود و مجروحان
لشکر را با نفایس امتعه و غنیمت بجهانگیرنگر گسیل کرده جواسیس برای تجسس خبر فراریان
بهرسو گماشت اما رحیم شاه بحالت تباه سراسیمه بمرشدآباد رسیده باجتماع سپاه
جهد بلیغ نمود قلیلی از آن منهزمان بی سازوبرگ جمعی دیگر از گرسنگان بی
جوش و ترک فراهم آورده مهر خزاین و قفل صنادیق برداشت و بدادن اسپ
و سلاح و ریزش زر بکمال استعجال لشکر آراسته مستعد جنگ نشست زبردست
خان روز چهارم از جنگگاه نقاره کوچ نواخته بسراغ حریف راه نورد مرشدآباد
گشت درین اثنا زمینداران نواح نیز آمده بملازمت سرفراز شده همراه لشکر شدند
بعد قطع منازل سمت شرقی در زمین قابه هموار مضرب خیام ساخت
رحیم شاه کثرت جمعیت حریف بخاطر آورده خود را مرد میدان آن صف شکنان
ندیده به بیدلی تمام جانب بردوان گریخت و آن زبردست بزبردستی تمام
لوازم تعاقب بجا آورده فرصت یکمقام نمیداد حکومت شاهزاده والا
گوهر

فرار اختیار کردند رحیم شاه روی از میدان برتافت زبردست خان
زبردست و چالاک استیلا یافته زده زده آن بهایم سیرتان را به بنگاله
رسانید و تا سه پاس کامل آتش حرب مشتعل بود آخر در از شدت حرارت هوا
و ترددو تلاش بی انتها را کب از کار و مرکوب از رفتار متعذر شده دست از
اشتغال نایره حرب کوتاه ساخت در همان روز نبردگاه قرده گش شدند
بکفن و دفن مقتولان و تیمار مرهم مجروحان پرداختند و شب بهوشیاری و بیداری
و طلایه و نگهداری بسر بردند چون روز دیگر خسرو خاوری بر نیله خنگ سوار
و خنجر زرنگار آهیخته در میدان سپهر تاخت سپاهی افواج شب و سپاه انجم بیک
حمله آتش ناپدید بل معدوم گردید دیگر بار منصور و مقهور بتسویه صفوف و تمیه
مصاف پرداختند و بعد تقارب فئتین به نیزه و شمشیر و جمدهر به چقلش در آویختند
نمکخواران پادشاهی کمر فدویت و جانثاری بر میان جان بسته بجان استانی
فئه باغیه پرداخته از کشته پشته ساختند و پس از دو بدل دو پاس پای ثبات
افاغنه متزلزل گردید و رحیم شاه عار فرار را اختیار نموده پشت جنگ داده
بحال تباه راه مرشد آباد گرفت زبردست خان مقدار یک فرسنج راه پا شنه
کوب آن شوربختان زد و برد کرده جمعی کثیر را ازان مخذولان اسیر

معسکر حریف مورچال بندی کرده باراده صف جنگ صف کشید و اضراب
دارابه چون سکندر برابر مورچال آن یاجوج صفتان قایم ساخت روز دیگر از مورچال
برآمده بتسویه صفوف پرداخته میمنه و میسره و قلب و جناح هراول و چنداول از پهلوانان
مسلح و مکمل و کنداوران زره پوش و خنجرگذار برآراست دارابه تا رابیش پیش
آن حصار آهنی چیده مانند موج دریا متحرک گشته کوس جنگ زد چون صدای
طبل حربی بگوش رحیم شاه خورد سراسیمه شده با افواج افاغنه عنقریب
عفریت کردار باستقبال افواج بادشاهی رخ بمیدان نهاده یورش کردند
ازین طرف خان ذیشان بسلک توپخانه آتش افشان و اشتعال
بندوق و بان اشارت کرد توپچیان و برقندازان و باندازان در لوازم
آتشباری قاصر نشدند و متعاقب مبارزان پیکار پژوه بر سر مقاهیر ریختند
و خرمن حیات آن جماعت را وقف برق شمشیر ساختند لمولفه نژوپاین و
شمشیر آویختند ؛ بسی خون دران رزمگاه ریختند ؛ ز دود دارابه و گرد سپاه ؛
زمین تا فلک گشته یکسر سیاه ؛ ز بس ریزش خون دران دشت جنگ ؛
یکی بحر مواج شد سرخ رنگ ؛ سر پهلوانان شده چون حباب ؛ تن
شناق چو ماهی شناور در آب ؛ بعد خونریزی بسیار افاغنه خذلان شعار راه
فرار

مردم طرفین ریخته شود چون از روی وقایع و اخبار کیفیت این سوانح
بعرض والا در دکن رسید فرمان بادشاهی بنام زبردست خان خلف ابراهیم
خان متضمن تفویض خدمت فوجداری چکله بردوان و میدنی پور وغیره و تا
کیدات درباب تنبیه غنیم عافیت وخیم شرف اصدار یافت و نیز بنام ناظمان
و فوجداران صوبه اوده و اله آباد و بهار حکم محکم صادر گردید که اوطان و اماکن
رفقای غنیم هرجا که سراغ بیابند بزنند و بچه آنهان را اسیر و دستگیر نمایند یا هر که
از رفاقت غنیم اجتناب کند امان جان یابد و هر که تن برفاقتش داده نیل بدنامی
برچهره حال خود کشد ناموسش برباد دهند و این معنی بعمل آمد و متعاقب
صوبداری بنگاله و بهار بنام نتیجه دودمان سلطنت شاهزاده عظیم الشان
مفوض گشته حکم شد که با جمعی از بندگان بادشاهی عازم ممالک بنگاله شود
اما خان دلیشان زبردست خان بمجرد ورود منشور لامع النور نوارها جنگی
و توپخانه سلطانی از جهانگیرنگر ترتیب داده با فوج دریا موج بسواری کشتی سمند
عزم رزم را گرم مهمیز ساخت رحیم شاه بسنوح خبر آمد آمد عساکر قاهره بعجلت برهم
تمام تر با لشکر بیشمار از پیاده و سوار بر لب آب گنگ رسیده پای اقامت
قایم کرد زبردست خان کشتیها را بساحل رسانیده بچالاکی تمام مقابل

کردند تا شربت شهادت چشیدند رفقای او نیز یکیک پیرامن لاش او بر بستر فنا
استراحت کردند نعمت خان از وقوع این سانحه بے زره و سلاح بجامه یکتهی شمشیر
حایل نموده بر اسپ بادپا سوار شده افواج مخالف را از میمنه و میسره درید و خود را بقلبگاه
رسانیده زخمی بر سر رحیم شاه زد و قضارا تیغ ضرب بر مغفرش خورده بشکست و از
هیجان خشم قبضه را بر رویش پرتاب کرده قبضه دست بر کمربند حریف زده بقوت
بازو او را از زین در ربوده بر خاک انداخت و بچستی تمام از اسپ جسته بر فراز
سینه اش نشست و جمدهر از کمر کشیده بر گلویش راند اتفاقا در حلقه زره آن بد
گوهر گره شده بحلقش نرسید درین اثنا یاوران رحیم شاه رسیده بزخم شمشیر و نیزه
مجروحش ساختند تا دستش از کار ماند او را از بالایش کشیده بخاک انداختند رحیم شاه
حیات دوباره یافته صحیح و سالم ماند و آن مجروح را با رمق جان در حالت غش بخیمه بردند
از غلیان عطش چشم بطلب آب گشاد چون کسان رحیم شاه شربه آب آوردند
خوردن آب را بر طبع خود گوارا نکرده با لب تشنه جام شهادت چشید زمینداران نواح
و منهیان متواتر این خبر موحش بحضور نواب ابراهیم خان در جهانگیر نگر عرضداشت
نمودند خان مذکور از آنجا که ؏ اگر چه با قوت شیر بود بلکین خواستن نرم شمشیر بود
از غایت نرم دلی بر زبان راند که ما از خونریزی خلق خدا الست چه ضرور که خونهای

مردم

فجور بالا بايد قضا را شخصے آن سگ سرشت خواست که آن آهوی مبین را صید خود کند
و باغوای شیطانی بروی تطاول کرد آن شیر زن یکبارد تیز چون غمزه چشم خون ریز که از
بهر چنین روز با خود پنهان داشت از زیر ناف تا شکمش بر درید و بهمان کزلک جان
گذارنده حیات خود نیز برید چون آن آتش خانمان سوز منطفی گشت شعله دیگر
یعنی برادرش آن بدبخت که همت سنگه نام داشت بخانه سوزی خلایق سر کشید با جمعیت
سابق و لاحق دست تجاوز بمنصب ملک پادشاهی دراز کرد و رحیم خان بقوت فوج و قوم
خود را رحیم شاه مخاطب ساخته کلاه نخوت بر تارک استکبار کج نهاد و جمعی کثیر از اراذل
و اوباش و جیوی بد معاش فراهم آورده آتش شرارت را دو بالا ساخت تا آنکه از بردوان
تا اکبر نگر آن روی آب گنگ بلکه بعضی از ممالک بنگاله را بحیط تصرف خود در آورده از
متمولان پادشاهی هرکه تن باطاعت او نداد گرفتار شکنجه عقوبت گشت از آنجمله در نواح
مرشد آباد شخصے نعمت خان نام از فدویان پادشاهی با چندی از خویشان و رفیقان خود
سکونت داشت چون پهلو از رفاقت رحیم شاه تهی کرد رحیم شاه دشنه خون
آشام در کشش طلبداشت او نیز پیمانه عمر خود را لبریز دیده مستعد جام شهادت
گردیده بمیدان خرامید و عمو رضا خان نام خواهر زاده او که اسم با مسمی بود همت را جولان
آورده حملهٔ مردانه نمود و آخرش افواج غنیم گردش گرفتند و از هر طرف آتش حربه حوالهٔ او

واز صولت آمد آمد حریف جرات مقابله نیافته در قلعه هوگلی تحصن جست واز نصاری
اولندیز که در چوچره بودند استمداد نمود حریف به دریافت خبر شیردلی آن طایر زرین بچستی و چالاکی
تمام بمحاصره قلعه پرداخته بمحاربه و مقابله قاقیه محصوران تنگ ساخته و آن خانه برانداز
شجاعت بقول شیخ سعدی رحمة الله علیه که ع چو نتوان عدو را بقوت شکست بنعمت
بباید در فتنه بست دست از مال و اسباب لکوک برداشته خلاصی جان خود مغتنم انگاشت
یکی بیتی دو دکوش لنگوشه بند از قلعه برآمد و قلعه هوگلی مع تمامی اسباب و حشم بدست
حریف آمد از وقوع این سانحه عالمی متزلزل گردید اعیان و اشراف شهر و اطراف و تجار و روسای
اکناف مع ننگ و ناموس خودها در چوچره که ایمن آباد بود پناه جسته‌اند جلد سردار ولندیز دو منزل
جهاز مملو جهولداران و آلات حرب بپای قلعه رسانید و بضرب گوله توپ عمارات
قلعه را منهدم ساخت و از بارش گوله ها خرمن حیات اکثری وقف سیل فنا گردید سوبهاسنگه
عهده برانشده بطرف ساتگام که متصل هوگلی بود منهزم شد و آنجا هم مجال اقامت ندیده
بسمت بردوان رجع القهقری نموده بسرگردی رحیم خان مسطور بسمت ندیا و مرشد آباد که در آن
وقت مخصوص آباد نام داشت لشکرکشی نموده نسوان و عیال کشن رام مقتول
که اسیر پنجه قهر سوبهاسنگه بودند از انجمله دختر کشن رام بحلیه حسن و جمال آراسته و به پیرایه
عفت و عصمت پیراسته بود آن بدنهاد ناپاک کیش میخواست که دامن عصمتش را بلوث

فجور

رسیده به تنظیم و تنسیق ملک پرداخته ابواب نصفت و عدالت و ترحم
بر ضعفا مفتوح ساخته بجور آزردن موری نشد و در هنگامیکه بادشاه
اورنگ زیب عالمگیر در ملک دکن بجنگ ابوالحسن عرف تانه شاه
والی آن ملک و سواد سنبهامرهته زمینداران ستاره گده وغیره سرگشتان
آن ممالک تا دوازده سال مشغول بودند بسبب امتداد ایام در اکثر ممالک
بادشاهی تخلل رو یداد در صوبه بنگاله ضلع بردوان سوبها سنگه زمیندار
جیتوه برده مصدر هنگامه پردازیها شد و رحیم خان بنی بریده که سرکرده
افاغنه بود با جمعی از افغانان با او رفیق گشته کشن رام زمیندار بردوان
که از سابق بسبب بی اندامی های او کوفته و گرفته خاطر بود با جمعیت خود
بجنگ او مبادرت نموده مقتول گردید و زنان و عیال او مع تمامی اسباب
و مال اسیر چنگال نکال و وبال شدند و پسرش جگت رای تن تنها
راه فرار پیموده سمت جهانگیر نگر که دارالنظامت بود گریخت نور الله
خان فوجدار چکله جسر و هوگلی و بردوان و میدنی پور که مرد متمول و
تجارت پیشه و منصب سه هزاری داشت بملاحظه این حال کام
ناکام بعزم تنبیه و استیصال آن گروه شقاوت پژوه از جسر حرکت کرد

وبدمایگان زادبہات وزمین ہامعاف کردہ مالک املاک ساخت
عمازان انحراف خزانہ اصلے نداشت باز بخلعت بحالے ممتاز شدہ بہ بنگالہ آمد
اما چون خان مذکور راضی بہ بودن این ملک نبود بہ عرایض متضمن المعنے
بحضور دارالارسال مینمود کہ غلام ارادہ قدم بوس ملازمان حضور دار داسید وارست
کہ خدمت این صوبہ بنام دیگری مقرر شود و از حضور منظور نمیشد آخر بعد ابرام
بسیار از تجویز تمام نظامت بنواب ابراہیم خان خلف یار وفادار علیمردان
خان تفویض یافت و آثار خیر نواب امیرالامراء در بنگالہ بلکہ در تمام قلمرو ہندوستان
معروف و مشہور است یکی این است کہ در عہد نظامت او ارزانی غلہ بحدی بود کہ
بہ ہشت یعنے دہری راغلہ یک انار از بازار فروخت میشد در وقت مراجعت
بدارالخلافت شاہجہان آباد بر دروازہ مغربی قلعہ جہانگیر نگر طلاق نوشت
کہ کسیکہ نرخ غلہ را ہمین دستور ارزان نماید این در را یکشاید از ان وقت
تا عہد شجاع الدین محمد خان آن دروازہ بند بود در عہد نیابت سرفراز خان
کشادہ شد چنانچہ مذکور خواہد شد و تعمیر کردہ و عمارات امیرالامرا تا حال در
جہانگیر نگر موجود است نظامت نواب ابراہیم خان بخلعت چون نواب
ابراہیم خان بخلعت نظامت صوبہ بنگالہ قامت مباہات آراست در جہانگیر نگر

کشیده وکلای معتبر با تحفه هدایا نزد خانخانان فرستاده پیشکش بادشاهی قبول کرده و دختر خود را مع امتعه و اقمشه نفیسه و فیلان وغیره نفایس آن دیار مع بدلے بهوکن برای پیشکش عالمگیر بادشاه روانه کرد بهوکن مذکور با تمامی پیشکشها در سواد شهر رسیده داخل خیمه شد و در تهیه روانه شدن بدار الخلافه بود ازانجا که جادو و سحر اشامیان مشهور آفاق ست خانخانان را سحر کارگر شد از مدتی درد کرده و جگر داشت روز بروز زیاده میشد تا کار بهلاکت کشید هر چند به مداوا پرداخت مفید نیفتا دلا علاج میر مرتضی وغیره سرداران را گذاشته در هر جا تهانه نشانیده جریده بکوه رسید وازانجا از استیلای مرض بسواری کشتی عازم جهانگیر نگر شد و بر دو کروهی خضر پور بتاریخ دوم شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۷۳ هجری وسال پنجم جلوس والا بر کشتی ودیعت حیات نموده متعاقب مردمان تهانجات نیز برخاسته آمدند و دختر راجه با پیشکش همانجا ماند اما راجه دختر خود را در خانه نگرفت حکومت نواب امیر الامرا شایسته خان پس از فوت خانخانان صوبداری ممالک بنگاله بنام امیر الامرا شایسته خان مقرر شده خان موصوف در بنگاله رسید چند سال بضبط و ربط قرار واقعی پرداخته داد سخاوت و عدالت و رعیت پروری داد و بیوهای شرفا و نجبا

ممالک اشام یورش نمودند دران ایام حکم بادشاهی صدور یافت که عازم ملک برخنگ شده و فرزندان و اهلحرم شاه شجاع را از وبال نکال سکان و زندان برخنگ نجات داده بحضور والا روانه سازد خان موصوف در جواب فرمان عرضداشت نمود که عساکر فیروزی که به تسخیر ملک کوچ بهار و ولایت اشام سرگرم جنگ و پیکار است معاملات هر دو جا را نامفروغ گذاشته عازم برخنگ شدن مقتضای مصلحت نیست این دولتخواه مهم برخنگ را بسال آینده انداخته امسال ادر استخلاص ممالک کوچ بهار و ولایت اشام می پردازد بعد ازان بست و ششم جمادی الثانی سنه مذکور از گواهتی کوچیده داخل ملک اشام گردید و بمحاربات تری و خشکی زده جنگل و کوهستان و نهرها بپای جرات و جلادت طی نموده و در هر جائیکه تهانه محکم نایره قلعه و حویلی راجه آنملک را محاصره نموده بحرب و ضرب بسیار مفتوح ساخت و غنیمت بیشمار بدست آورد و بجنگهای متواتره و متکاثره اشامیان شوم و مغلوب گردیده پهلو از جنگ تهی کرده بالای کوه بهوشنت گریختند و تمامی آن ملک بحوزه تصرف درآمد آخرالامر راجه انجا غاشیه اطاعت بر دوش و حلقه انقیاد در گوش کشیده

فحوای العود احمد را کاربند شده بملک خود رجوع القهقری نمود اشامیان بی محابا متعرض ملک کامروپ را متصرف شدند بجاروب غارت روفتند و نقیر و قطمیر و صامت و ناطق آندیار را جبراً و کرهاً بملک خود برده بهدم ابنیه و تخریب امکنه پرداخته آثار عمارات نگذاشته عرصه الملک را قاعاً و صفصفاً ساخت چون سلطان شجاع بحال خود گرفتار بود کفرهٔ اشام فرصت وقت یافته حوالی موضع گدی باری که پنج منزل جهانگیرنگر است متصرف آورده در موضع تب سله قریب گدی باری تهانه ساخته علم جسارت و شرارت افراشتند لهذا چون خانخانان بجهانگیرنگر رسید چندی در نظم و نسق امورات ملکی پرداخته نواره های جنگی و توپخانه وغیره آلات رزم مهیا ساخته احتشام خان را بحراست جهانگیرنگر و نواح آن گذاشته و رای بهکونی داس شجاعت را بمعاملات مالی و ملکی مقرر فرمود سال چهارم از جلوس اورنگ زیب بهادر مطابق سنه هجری توپخانه وغیره را براه دریا و خود با جمعیت دوازده هزار سوار جرار و پیاده بیشمار براه خشکی از طرف کوهی که تهانه سرحدی ملک بادشاهی بود روانه شد بعزم تسخیر ممالک کوچ بهار و اشام سمند عزیمت را گرم مهمیز ساخت و در اندک فرصت بر ملک کوچ بهار استیلا یافته تا کواهتی مسخر نمود پس ازان افواج قاهره بانتزاع

متعلقان و معتمدان خود بر نواره های بادشاهی که از جهانگیرنگر طلبیده بود
برنشسته کشتی هزیمت بجهانگیرنگر تند براند خانخانان هم از راه خشکی
بتعاقب شتافت سلطان شجاع درانجا هم مجال اقامت نیافته با معدودی
چند راه ملک آسام پیش گرفت و از انجا بولایت برخنگ رسید
بمرزبان انجا که از نسل سادات بود پناه آورده و درهمان زودی در آن
ملک بجدای مرزبان آن مرز و بوم باجل طبیعی درگذشت چون در ایام هرج
مرج سلطان شجاع بیم نراین راجه کوچ بهار جسارت نموده با جمعیت انبوه بر کوره
گهات تاخت نموده جمعی کثیر از ذکور و اناث مومن سکنه انجا را باسیری
برد و بقصد تسخیر ملک کامروپ که با وجود کواهتی توابع آن ست و داخل
ممالک محروسه بادشاهی بود سهوانانه نام وزیر خود با جم غفیر گسیل کرد و از
دریافت این چیرگی و خیرگی راجه آسام نیز کوته اندیشی نموده با جمعیتی عظیم براه
خشکی و تری بسمت کامروپ روانه نمود میر لطف الله شیرازی که فوجدار ملک
کامروپ بود از دو طرف سیل بلا بر خود متوجه دیده بسبب یاس از امداد و تیقن
عدم کومک از حضور بسواری کشتی خود را بر جناح استعجال بجهانگیرنگر رسا
از ورطه آفت نجات یافت و سهوناته نیز خود را مرد میدان گروه آسام ند
فحوای

جنگ خان برگشته ها سوار شده عبره نموده و متعاقب فوج دیگر هم سوار شد ازینطرف مردمان سلطان شجاع بمجرد رسیدن شریف خان مقابل شدند قریب هفتاد کس که بر خشکی فرود آمده بودند کشته و خسته گردیدند دیگر کشتی ها از میان آب رجع القهری نمودند سلطان شجاع حکم بکشتن مجروحان کرد شاه نعمت الله فیروزپوری ماتیع آمدند سلطان شجاع که بخدمت ایشان اعتقاد کمال داشت شریف خان را مع تمامی مجروحان حواله ایشان کرد ایشان تیمارداری نموده بعد اندمال جراحتها رخصت بلشکر آنها نمودند اما سلطان محمد تقی با عجم خود ساخته جریده بملاقات آمد و النواع شفقت بزرگانه از عم خود دیده اقامت نمود سلطان شجاع دختر خود را باز دواج او در آورد سلطان محمد از طرف سلطان شجاع با عساکر بادشاهی که خانخانان و دلیر خان وغیره باشند چند نوبت جنگها کرد آخر چون مزاج سلطان شجاع را غافل و کم تدبیر یافت باز مراجعت کرده بلشکر بادشاهی ملحق شد و از انجا بشاهجهان آباد بملازمت پدر رفته محبوس گردید و حکم تعاقب سلطان شجاع بنام خانخانان بتاکید تمام ورود یافت القصه روزیکه دلیر خان وغیره از بنگله گهات عبره نمودند پسر دلیر خان با جمعی از مردم کاری غریق بحر فنا گشت اما سلطان شجاع مع

عالمگیر باز فراهم شده حمله نمودند شاه شجاع چون دید که بازی از دست رفت ناگزیر عار فرار اختیار نموده خود را به بنگاله رسانید و دره تلیاگدهی و ساکریگلی را مستحکم در اکبرنگر نشست عالمگیر بادشاه نواب معظم خان خانان سپهسالار را بصوبداری بنگاله مامور و متعین ساخت و لست و دو کس امرای نامدار مثل نواب اسلام خان و دلیر خان و داود خان و فتح جنگ خان و احتشام خان وغیره را با کردمی سلطان محمد بتعاقب شجاع برگماشته خود بدولت منظفر و منصور بدار الخلافت مراجعت فرمود حکومت نواب معظم خان خانان چون نواب معظم خان خانخانان سپهسالار خلعت صوبداری ممالک بنگاله را زیب قامت افتخار گردانیده با فوج دریا موج راه نورد لسمت بنگاله شد از انجا که شاه شجاع دره تلیاگدهی و سکریگلی را استحکام داده بود عبور ازان هر دو دره دشوار و گذار محال دانسته با جمعیت دوازده هزار سوار دوا... براه جهارکند و کوهستان خود را در بنگاله رسانید چون افواج نزدیک رسید سلطان شجاع در اکبرنگر استقامت خود ندیده علی وردیخان را که مایه فتنه و فساد بود بقتل آورده خود در مالده آمده مورچال بسته بخود داری کوشید چون افواج مقابل شد و آب گنگ درمیان حایل بود روزی شریف خان مایه فتنه فتح جنگ

خواست که کشت رسانده مات کند ازانجا که حقتعالی جوهر عقل سلاطین را
فوق عقول جمهور خلایق افریده است و در تدابیر جنگ منصوبه دارند آن والا
فطرت اسلام فطنت بمقتضای الحرب خدعة خان مذکور را بطمع
وزارت فریب داده فرمود که اگر محمد شجاع را از فیل فرود آورده بر
اسپ سوار نمائی بازی ما قایم میماند خان مذکور بطمع خام با خداونعمت قدیم
شطرنج کج باخته شیوه دغابازی بکار برده بحضور محمد شجاع عرض کرد که فتح و نصرت
نصیب اولیاء دولت و پیل بند فوج حریف شکست خورد لیکن چون گوله
و بان و تیر و تفنگ از هر طرف می آید مبادا در سواری فیل چشم زخمی رسد
صلاح دولت آنکه بر اسپ سوار شوند باقبال خداوندی بادشاه عالمگیر را ترج ساخته
بطرفة العین در گوشه کمان دستگیر کرده می ارم همین که شاه شجاع بر اسپ سوار شد
خان مذکور خبر بعالمگیر فرستاد آنحضرت فوراً بحکمت عملی شادیانه فتح نواختند
و چون مردم سپاه شاه شجاع را بر فیل ندیدند یکبارگی غلغله فتح عالمگیر
و مقتول شدن شاه شجاع در تمامی لشکر افتاد سپاه تصدیق کشته شدن
شاه شجاع نموده یکبارگی راه فرار پیمودند شاه هرچند صبر کرد سودی نه بخشید
ازانجا مثل مشهور است شجاع جیت بازی هاری اپنے هات هارا قوج

هندوستان گردید چون بعد از رسیدن معامله انجام مفروغ شد و اورنگ زیب عالمگیر بر تخت نشسته بود از دریافت این خبر عالمگیر با تمامی افواج هندوستان بر استعجال نهضت فرمود و در مقام کهجوه فئتین مقابل شده داد مقابله دادند طولغه شده قایم از هر دو سو فوجها چو کوهی بمیدان فشردند پا
سپاه از دو جانب چو نزدیک شد ز گرد سپاه دهر تاریک شد
چو از هر دو سو کوفتند طبل جنگ کشادند شیران به پرخاش چنگ
ز کوس و ز کور که برآمد خروش جهان از بس شور گرگشت گوش ز توپ و ز بندوق
و زبان و تیر سلامت ز گیتی شده گوشه گیر زده دار اپه رسند بر هوا بپوشید
بر چشم عالم سما شده گرم در جانستانی سنان پیام اجل گفت در گوش جان
چنان برق شمشیر آتش فروخت که خرمن زندگیها بسوخت ز بس آتش
حرب شد مشتعل بر افلاک بهرام را سوخت دل بعد از کشتن
و کوشش بسیار دست برد بشمار افواج عالمگیر مغلوب و منهزم شد و بادشاه عالمگیر با معدودی چند از امرا و خواص و جمعی پیاده های تفنگچی پای ثبات در میدان افشرده فرزین بند تهور را در بساط نبرد قایم ساخت علی وردی خان میر بخشی شجاع شاه بعزم دستگیر کردن آنحضرت رخ آورده خواست

صدد محافظت آن مکان شده چندی متوقف شد مردم سلیمان شکوه
بغارت و تاراج و قتل و اسیری پرداخته بتعاقب محمد شجاع شتافته
بمونگیر رسیدند محمد شجاع در انجا هم مجال توقف ندیده بسرعت برق و باد راه
نوردی شد ملک در داخل اکبرنگر گردید افواج بادشاهی تا حدود صوبه پتنه و بهار بعمل
و دخل خود آوردند اما چون اورنگ زیب عالمگیر بهادر بهار زودی از دکن عزیمت
حضور نموده در حدود نربدا با فوجهای انبوه مقابله نموده بعد مقابله بسیار
و خونریزی بیشمار شکست فاحش یافته بر شاهجهان آباد شتافت و عالمگیر داخل
شهر شده سلطان محمد پسر کلان را بملازمت شاهجهان فرستاده بادشاه
را نظر بند ساخت و داراشکوه را بعد محاربات بسیار بقتل در آورده در
ماه مبارک رمضان سنه ۱۰۶۹ هجری بر سریر سلطنت دار الخلافة شاهجهان
آباد جلوس فرمود سلیمان شکوه هم از دریافت خبر هزیمت داراشکوه تعاقب
شاه شجاع گذاشته بشاهجهان آباد مراجعت نمود محمد شجاع مناقشه داراشکوه
و اورنگ زیب طولانی تصور نموده میدان خالی دیده باغوای علی وردی خان
و مرزا جان بیگ وغیره ارکان دولت بار دیگر آب رفته را در جوی شمشیر آورده
بداعیه وراثت سلطنت بنگاله با لشکر جرار خونخوار متوجه دار الخلافت

سنه مذکور از دار الخلافه کوچیده بدان مهم ره‌گیرا گردیدند و بعد قطع منازل از بلده بنارس گذشته در موضع بهار لپور که بمفاصله دو نیم کروه از بلده مرقوم برکنار آب گنگ واقع است بفاصله یک نیم کروه از لشکرگاه محمد شجاع مضرب خیام ساختند و طرفین بهوشیاری و خبرداری پرداخته در صدد فرصت بوده از طرفی پیش دستی بظهور نمی آمد تا آنکه بیست و یکم جمادی الاول به بهانه تبدیل مکان اواره کوچ انداخته صباح آن باراده جنگ مسلح و مکمل شده کوس جنگ نواخته بانگ حی علی الیورش در دادند و بر سر محمد شجاع که از خبر دیر و ز غافل شده به تسویه صفوف قتال و آرایش آلات حرب و جدال نپرداخته سرمست باده غفلت و بی خبری و مخمور خواب شیرین سحری بود بیک ناگاه مانند بلای ناگهانی حمله برده از هر طرف ریختند محمد شجاع سراسیمه از خواب بیدار گشته بر ماده فیل سوار شده حرکت مذبوحی کرد چون کار از کار گذشته بود و راجه جیسنگه دلیرانه از جانب میسره نزدیک رسید لاعلاج عنان تاب شده خود را بر نواره‌ها که از بنگاله همراه رفته رسانیده کشتی هزیمت تند براند و خزانه و توپخانه و دواب و کارخانجات را با تمامی اردو وقف و تاراج ساخته بسرعت هر چه تمام‌تر از پتنه گذشته بمونگیر رسیده در

حدود

فایض الانوارش محروم بودند تخلل عظیم در انتظام امور سلطنت رویداد
چون از شاهزادها غیر دارا شکوه کسے در حضور حاضر نبود لهذا عنان اختیار ملکی
بدست او داد و او خود را ولی عهد تصور نموده زمام حل و عقد امور سلطنت
بقبضه اقتدار خود مستحکم درآورد ازین جهت شاهزاده مراد بخش در گجرات
خطبه بنام خود خوانده و محمد شجاع در بنگاله اسم سلطنت بر خود اطلاق کرده لشکر
کشی نموده به پٹنه و بهار رفت و از انجا عزیمت بیشتر نموده متصل به بنارس
رسید دارا شکوه از دریافت این اخبار در عین اشتداد مرض اعلی حضرت
را تکلیف عزیمت داد تا آنکه بستم محرم سنه مطابق سی و یکم از جلوس
رایات عظمت و جلال از دار الخلافت شاهجهان آباد بسمت مستقر الخلافت
اکبر آباد نهضت فرما شدند نوزدهم صفر مستقر الخلافت مخیم سرادقات
عز و اجلال گردید از انجا دارا شکوه راجه جی سنگه کچهواهه را که عمده راجهای عظام
و رکن رکین سلطنت بود با چندی از امرای کبار مثل دلیر خان و صلابت خان
و ایزد سنگه وغیره امرای پنجهزاری و چهار هزاری وغیره افواج بیشمار بادشاهی
و لشکری فراوان از نوکران خود با توپخانه و سایر الات حرب بسرداری سلیمان
شکوه مهین خلف خویش بجنگ محمد شجاع تعین نمود چنانچه چهارم ربیع الاول

عرف راج محل رخت اقامت انداخته همانجا طرح عمارات عالیه نموده
مکانات دلنشین احداث فرموده و نواب اعظم خان را که نایب و خسر آن
شاهزاده بود بجهانگیرنگر فرستاد امورات نظم و نسق ملک که از رفتن اسلام
خان برهم خورده بود مجدداً رونق تازه گرفت مدت هشت سال بنظم
و نسق آنملک پرداخت سال هشتم از جلوس شاهزاده محمد شجاع
بحضور طلب شد و نواب اعتقاد خان بخلعت نظامت صوبداری
آنملک کوس نوبت بنجور نواخت نظامت نواب اعتقاد خان بخلعت
نظامت بنگاله از حضور مخلع شده در این ملک رسید دو سال بنظم
نسق پرداخته در سال بیست و دوم از جلوس شاهجهان معزول شد و سلطان
[illegible] اکرت دوم نظامت این ممالک مسلم شد کیفیت حکومت
[illegible] دوم و مآل حال او چون کرت ثانی شاهزاده محمد شجاع
[illegible] سال باستقلال تمام در ضبط و ربط ملک
[illegible] کامیابی و کامرانی داد بسال سی ام از
[illegible] حضرت شاهجهان بعارضهٔ بدنی
[illegible] و ارکان دولت ازدیار

فایض

چون نواب اسلام خان بحکومت صوبه بنگاله سر تفاخر افراخت ازانجا که
مرد کاردان و سلیقه شعار بود دلبود رسیدن درصوبه از رتق وفتق مهمات نظامت
کما ینبغی پرداخته اراده تنبیه اشامیان بدنهاد و تسخیر ملک کوچ بهار و اشام
پیش نهاد خاطر نموده عنان عزیمت بدانصوب معطوف ساخت و بجنگ ها
متواتره و قتال متکاثره تنبیه آن گروه شقاوت پژوه نموده محالات بادشاهی
از حیطه تصرف آن سنگ طینان برآورده بر ملک کوچ بهار رفت و آن
ملک را بجنگهای صعب مفتوح ساخته اکثر قلعجات اشام رانیز مسخر ساخت
و در استیصال اشامیان شوم سرگرم جنگ و پیکار بود درین ضمن بحبت وزارت
طلب اسلام خان از حضور شاهجهان فرمان بنام نواب سیف خان اصدار
یافت که نظامت بنگاله بشاهزاده محمد شجاع مقرر شد تا رسیدن شاهزاده
لوازم نیابت بجا آورده از امور مرجوعه آنملک خبردار باشد اما چون اسلام خان
درعین گرمی کارزار عازم ملازمت حضور شد مهم اشام ناتمام ماند بلکه باعث
مزید شورش و فساد اشامیان بدنهاد گردید و این معنی در اواخر سال پانزدهم
از جلوس شاهجهان رویداد حکومت شاهزاده محمد شجاع در سال دوازدهم
از جلوس شاهجهانی شاهزاده محمد شجاع داخل ممالک بنگاله شده در اکبر نگر

بقاسم خان مفوض گشت نظامت نواب قاسم خان چون قاسم خان بخدمت نظامت صوبه بنگاله گل افتخار و اعزاز را زیب دستار عزت و مفاخرت بدستور ناظمان ناحیه بنظم و نسق امور نظامت پرداخته در تنبیه و اخراج فسده مساعی جمیله بتقدیم رسانید سال ششم از جلوس شاهجهان بر فرقه نصاری و پرتگیس در بندر هوگلی مسلط شده بودند فوج کشی نموده بعد جنگ فتحیاب گردید در جلدوی این فتح مورد تحسین و عنایات شاهنشاهی شد امادر همان زودی داعی حق را لبیک اجابت گفت نظامت نواب اعظم خان بعد از آن نواب اعظم خان بخلعت نظامت صوبه بنگاله ذخیره مباهات اندوخت و او از عهده ملکداری کما حقه نتوانست برآمد و نظم و نسق برهم خورد تا آنکه اشامیان سر بشورش برداشته اکثر محالات و پرگنات متعلقه ممالک محروسه را تاخت و تاراج نمودند و عبد السلام را که با جمعیت هزار سوار و پیاده بسیار در نواح کواتهی رفته بود مع اموال و اجناس بیقیاس اسیر کرده بردند چون سانحه بحضور پرنور حضرت خدیو گیهان شاهجهان معروض گردید اعظم خان معزول شد و اسلام خان که در امور نظم و نسق ملکی مهارت تمام داشت و از امرای کبار تیمنی بود بخلعت صوبداری بنگاله مخلع شد حکومت نواب اسلام خان

کشند تا نماز گذارده متوجه مطلب شود ملازمان خواستند که کشتی
گردانیده بساحل آرند مقارن این حال بادی تند وزید کشتی بجانب
دیگر بگردید طوفان تند و تلاطم امواج کشتی را غرق ساخت مکرم خان با
رفقای و مصاحبان خود آشنای دریای فنا گشت و احدی ازان گرداب
هلاک سر بساحل نجات نکشید نظامت نواب فدای خان چون
سانحهٔ غرق شدن مکرم خان بعرض والا رسید سال بست و دوم از جلوس
سنه ۳۴ هجری نواب فدای خان بحکومت صوبه بنگاله جبینهٔ مباهات بر کلاه
افتخار زد و چون دران ایام سوای اقمشه نفیسه این ملک و فیل و عود
و عنبر وغیره تحف و هدایا و زر نقد ارسال حضور نمیشد درینوقت برخلاف
مقرر گشت که هرسال پنج لک روپیه پیشکش نور جهان بیگم که مجموعه
ده لک روپیه باشد داخل خزانهٔ عامره میکرده باشند چون بست و هفتم صفر
سنه ۳۷ هجری بادشاه نور الدین محمد جهانگیر در هنگام مراجعت از کشمیر در قصبه راجور
رحلت سفر آخرت نمود و ابو المظفر شهاب الدین شاهجهان که دران زمان
در حدود دکن بود خروج نموده بحسین تدبیر اصف جاه اصف خان بعد قلع
و قمع برادران بر تخت سلطنت دهلی جلوس فرمود صوبه بنگاله از تغیر فدای خان

در قلعه ٹمہہ متحصن گشتہ باستحکام پرداخت بندگانی شاہجہانی عازم سمت دکن شدند مہابتخان بعد رسیدن آنجا مکرر عرایض بخدمت شاہجہان فرستادہ اظہار رسوخ عقیدت نمود وازانطرف استمالت شدہ بخدمت شاہزادہ عالیقدر منصرف اندوزگشت لہذا صوبہ بنگالہ از تغیر خانہ زاد خان پسر مہابت خان بمکرم خان ولد معظم خان مقرر گردید وولایت پٹنہ بمرزا رستم صفوی تفویض شد گویند روزیکہ سند نظامت بنگالہ از تغیر خانہ زاد خان بنام نواب مکرم خان در شاہجہان آباد نوشتہ شاہ نعمت اللہ فیروزپوری قصیدہ در مدح خانہ زاد خان نوشتہ فرستاد و در قصیدہ یک بیت کہ مشعر بر معزولی او بود داخل کرد وآن این است

سمن در ہوایت ای گل خندان چو عندلیب سرو تو نوبہار د تماشای دیگران

خانہ زاد خان چون این بیت مطالعہ کرد بر تغیری خود مطلع شد کدرہ واگہی خود نمود وبعد یک ماہ فرمان تغیری با درسید نظامت نواب مکرم خان

... بیت و یکم از جلوس مطابق سنہ ۱۰۳۰ مکرم خان بنظامت صوبہ بنگالہ ... چند ماہ بیش نگذشتہ بود کہ بحسب اتفاق فرمان بادشاہی ... خان موصوف بسواری کشتی باستقبال فرمان ... نزدیک شد بملازمان فرمود کہ کشتی را بکنار کشند

سنیه حضور کرده یارد و پیش نهاد خاطر نشان اینکه اگر حرف بر ناموس و
مال و جان او آید هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد حتی الامکان پاس
عزت ناموس خود داشته با اهل و عیال نثار شود و چون خبر رسیدن او
معروض حضور اقدس کردیده اول حکم شد که تا او مطالب سرکار بادشاهی
را بدیوانیان اعلی مفروغ نسازد و مدعیان خود را بر طبق عدالت
راضی نماید راه کورنش و ملازمت مسدود است بعد ازان برخوردار
پسر خواجه نقشبندی را بحکم شاهنشاهی خان مذکور دختر خود را باوی
منسوب کرده بود بحضور طلب فرموده بخواری و بیعزتی تمام تازیانها
زده دستها گردن بسته سر برهنه بزندان سپردند مهابت خان هنگام
صبح با جمعیت خود سوار شده مراتب عبودیت و بندگی را ترک کرده
گستاخانه و بیباکانه دروازه گلاب باری را درهم شکسته با چهار و پانصد
راجپوت بدرون رفته مراسم کورنش و زمین بوس تقدیم رسانید
بلباس سیر و شکار سمت منزل خود مراجعت نموده القصه چون موکب
شاهنشاهی بصوب ٹهٹه رفته بود بمهابت خان حکم شد که عزیمت بسمت
ٹهٹه نماید و درهمان ایام شاهزاده پرویز وفات یافت اما چون تیمر خان

مرخص شده به بنگاله شتافت و احکام بنام زمینداران آنملک صادر شد
که دست تعرض از دارایخان کوتاه داشته او را روانه بملازمت سازند دارایخان
بے مانعی آمده با مهابت خان ملازمت نمود اما چون خبر آمدن او نزد خان موصوف
بعرض حضرت شاهنشاهی رسید فرمان جهانمطاع بنام مهابت خان بدین
مضمون عز اصدار یافت که در زنده گذاشتن آن بد فرجام چه مصلحت بخاطر
آورده میباید که بمجرد اطلاع بر مضمون فرمان سران سرگردان تیه بطالت
و ضلالت را روانه حضور پر نور سازد خان معز الیه والا را کار بند شده سرش
بر بیده بدرگاه جهان پناه ارسال داشت و چون مهابت خان فیلانی که در صوبه بنگاله
وغیره بدست آورده بود بدرگاه آسمان جاه ارسال داشت و نیز مبالغ خطیر از مطالبات
سرکار بذمه او می برآمد لهذا فرمان شد که عرب دست غیبت نزد خان مشار الیه
رفته فیلانرا باز یافت نموده بحضور والا شتابد و بگوید که اگر اراده احسانی
خود پسند باشد بدرگاه والا حاضر شده مطالبه بدیوانیان عظام مفروغ
سازد مهابت خان نخست فیلان روانه بارگاه عالم پناه ساخت پس
پس ازان پسر خود خانه زاد خانرا بصوبه داری این ممالک بنگاله مقرر داشته
خود با جمعیت چهار پنج هزار راجپوت خونخوار یکرنگ عازم استیلام عتبه

سینه

که زمینداران از هر طرف محاصره نموده طرق مسدود نموده اند ازین ممر بر آمدن
متعسر دانسته از خدمت والا متعذر رم شاهزاده از آمدن او مایوس شده جماعتی
که مصدر بر دولت توانند شد نیز در رکاب نمانده بود لاعلاج
با خاطر پر آشوب پاشفتگی تمام پسر داراب خان را حواله عبد الله خان
فرموده با کبیر نگر شتافتند و کارخانجات بیوتات را که درانجا گذاشته بودند همراه
گرفته از همان راه که از دکن آمده بودند علم مراجعت افراشتند عبد الله خان
از دریافت بی ادای و بد طینتی داراب خان پسر جوان او را مقتول ساخته ابله های
دل شکست هر چند که شاهزاده نشان فرستاده از قتل او مانع شده بود اما سود نیفتاد
و چون خبر نهضت شاهجهان از بنگاله بصوب دکن بعرض بادشاه رسید
فرمان شد که شاهزاده پرویز که بتعاقب شاهجهان به بنگاله رفته است مخلص خان
بر سبیل استعجال نزد شاهزاده مذکور رفته سزاولی نموده ایشانرا با امرای عظام
روانه دکن نماید لهذا شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجاگیر نواب خانه زاد خان ولد پسرش
خانه زاد خان تنخواه داده عنان معاودت بصوب دکن معطوف داشتند مقرر
شدن صوبه بنگاله در جاگیر نواب مهابت خان و پسر او چون صوبه بنگاله
بجاگیر نواب مهابت خان و پسرش خانه زاد خان مقرر شد از خدمت شاهزاده

شاهزاده بودند و عبدالله خان که بجانب دست راست باندک فاصله
استاده بود احدی نماند در ینوقت تیری به اسپ سواری خاصه شاهزاده رسید
عبدالله خان چون دانست که شاهزاده عالیقدر از میدان عنان تاب نخواهد شد
جلوگرفته بالحاح و افتراح تمام از میدان برآورده اسپ سواری خود را
پیش کشید بالتماس بسیار سوار ساخت بالجمله از رزمگاه تا رهتاس عنان
منازعت باز نکشیدند چون درینمان ایام شاهزاده مراد بخش قدم بعالم شهود نهاده
بود و کوچهای طولانی متعذر می نمود لهذا ایشان را در ظل حمایت ایزد منان
سپرده خدمت پرست خان را با چندی از بندهای معتمد بخدمت ایشان
مقرر داشته خود با دیگر شاهزادها و پرستاران حرم دولت با کمال آهستگی
و وقار بیت پتنه و بهار علم نهضت افراشتند درینوقت عرایض
دنیاداران دکن علی الخصوص ملک عنبر حبشی متضمن بر التماس توجه
بدانصوب مکرر رسید و شاهزاده بعد از آن عطاف عنان داراب خان پسر
خانخانان را که سوگندها داده بحکومت و حراست صوبه بنگاله سرفراز کرده بودند
طلب فرمودند که در کوچ خود را بملازمت رساند داراب خان از ناراستی
و درشت خوئی صورت این معنی از خیال دیگر بخاطر آورده عرضداشت نمود

که زمینداران

ولے فوج شاہی بسان نجوم ٭ بر افواج شہزادہ کردہ ہجوم ٭ گرفتند گردش
دران داوری ٭ چو بر گرد انگشت انگشتری ٭ ز افواج شاہجہاں راجہ بھیم ٭ بفن
شجاعت بسے مستقیم ٭ بدین گونہ این جبرگی ہا چو دید ٭ نیاورد در دل ہراسے پدید ٭
تنی چند زان قوم ہمراہ او ٭ رہا کردہ بر فوج اعدا جلو ٭ برانگیخت اسپے چو
شیری بجنگ ٭ بر آہیخت تیغی برنگ نہنگ ٭ بیک حملہ مردانہ
صفہا درید ٭ بجستی بقوم مخالف رسید ٭ کسے کو نشد کشتہ ش در راہ
زان سپاہ ٭ سرش را بر انداخت بر خاک راہ ٭ ولیکن چو زان جنگ
از ما ٭ چو دیدند کہ ناگہ آمد بلا ٭ ز ہر جانب اسپان برانگیختند ٭ بران پیل تن
پہلوان ریختند ٭ تنش را بہ شمشیر کردند چاک ٭ ز مرکب برانداختندش
بخاک ٭ دگر از سران سپاہ و خدم ٭ نیا راست برپا ایش زد قدم ٭
گولہ اندازان از معاینۂ این حال توپ ہا را گذاشتہ پس پا شدند
و توپخانہ بدست مردم بادشاہی افتاد دریا خان وغیرہ افغانان و دیگر سر
داران سپاہ جنگ ناکردہ پا بگریز نہادند افواج بادشاہی از اطراف
و جوانب چون حلقہ پرکار سر بہم آوردہ شہزادہ را چون در میان
گرفتند سوای فیلان نشستان وطوغ و قورچیان خاصہ پس پشت

چون عساکر بادشاهی قریب چهل هزار و لشکر شاهجهان ازده هزار
زیاده نبود لهذا دولتخواهان شاهجهان مصلحت در صف جنگ نمیدیدند
راجه بهیم پسر راناکرن برخلاف دیگر خیرخواهان بای جهالت افشرده
بطور راجپوتان بمبالغه و اغراق تمام اصرار و استبداد نمود که بدون
جنگ صف رفاقت من متصور نیست ناگزیر شاهزاده والاجاه پاس خاطر او
را اهم دانسته با وجود قلت سپاه قرار بجنگ صف داد از طرفین ترتیب
صف نموده بازار جنگ قایم نمودند لمولفه ز طرفین افواج بستند صف
همه خنجر و تبر و نیزه بکف ؛ بمیدان فشردند پای قتال ؛ شده آتش
حرب در اشتعال ؛ نخست از دو سو توپ و بندوق دهان ؛ شده
بر سر فوج آتش فشان ؛ زدود اراده از آن دو سپاه ؛ تو گفتی که برخاست
ابر سیاه ؛ هم گوله باران برنگ تگرگ ؛ نمودار گردید طوفان مرگ ؛
سر و دست پهلوی و پای سران ؛ بروی هوا بود هر سو پران ؛ ز خون
هر طرف گشت نهری روان ؛ چو ماهی تن پهلوانان طپان ؛ بهر سو ره آن
تیر خارا شگاف ؛ بهر تن که بنشست بگذشت صاف ؛ ز تیغ و
سنان سینها چاک چاک ؛ تن پهلوانان فتاده بخاک ؛

جای خود گذاشته نزد مرزا رستم باله اباد رفت و عبد الله جلو ریز در قصبه جهوسی که آنروی گنگ مقابل اله اباد واقع ست رسیده معسکر آرا گردید و چون کشتیهای کلان از بنگاله همراه رفته بود بضرب توپ و تفنگ از آب عبره نموده در معموره الهٰ آباد لشکرگاه ساخت و موکب اقبال شاهزاده شاهجهان در جونپور نزول اجلال فرمود

جنگ نمودن شاهجهان با عساکر بادشاهی و رفتن بسمت دکن چون خبر عزیمت شاهجهان بصوب بنگاله و اودیسه بعرض شاهنشاهی رسید بشاهزاده پرویز و مهابت خان که در دکن بودند فرمان که ازانجا بر جناح استعجال متوجه صوبه اله آباد و بهار شوند تا اگر ناظم بنگاله سد راه موکب شاهجهانی نتواند شد ایشان با عساکر نصرت مآثر بمقابله پردازند و مقارن این حال خبر کشته شدن نواب ابراهیم خان فتح جنگ ناظم بنگاله سامعه اشوب شد لهذا مکرر فرامین بتاکید تمام اصدار یافت شاهزاده پرویز با مهابت خان و دیگر امرا بصوب بنگاله و بهار عنان معاودت منعطف ساختند چون سران لشکر شاهجهان کشتیها را بجانب خود کشیده گذرهای آب گنگ را مستحکم و مضبوط نموده بودند ازین ممر چندی متوقف شده به تردد تمام موازی نسی منزل کشتی از زمینداران بدست آورده و برهنمونی آنها گذری برای عبور اختیار نموده از آب عبره کردند روزی چند طرفین بمقابله همدیگر صف آرا شدند

سنهوارخان همراه گرفته و راجه بهیم پسر راجه کرن را با فوج گران برسم
منقلا بصوب پتنه گسیل کردند متعاقب خود با عبدالله خان و دیگر بندها
رایت عزیمت افراشتند چون صوبه پتنه در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود
مخلص خان دیوان خود را بحکومت آنملک مقرر داشته اله یار خان پسر افتخار خان
و شیرخان افغان را بفوجداری آنجا گذاشته بودند بمجرد رسیدن راجه بهیم پای همت
آنها متزلزل شده از جا رفت و انقدر قوت در دل نیافتند که حصار پتنه را
مستحکم نموده تا رسیدن کومک متحصن شوند از پتنه برآمده بجانب اله اباد
شتافتند راجه بهیم بی تحریک سیف و سنان بشهر درآمده صوبه بهار را
متصرف شد و متعاقب شاهزاده جهان ستان رونق بخش و جاگیرداران
آن صوبه بشرف ملازمت مشرف گشتند سید مبارک که قلعه داری رهتاس
بدو مقرر بود قلعه را بزمینداران سپرده بشرف استلام عتبه سنیه شاهزاده شتافت شاهزاده
عبدالله خان را با فوجی بسمت صوبه اله اباد و دریا خان را با جمعی بطرف صوبه اوده تعین
فرمودند و بعد چندی بیرم بیگ را بحکومت صوبه بهار گذاشته خود نیز رایات
عزیمت بانطرف افراشتند و پیش از انکه عبدالله خان از گذر چوسه عبور نماید
جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم کوکه که بخدمت جونپور اختصاص داشت هراسان شده

از اطراف هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام ساختند و فتح
نصیب اولیای دولت شاهزاده جوان بخت شد و جمعی که در حصار
مقبره تحصن داشتند از دریافت اینواقعه مضمحل شدند درین هنگام نقیبی را
که از بندهای شاهزاده بپای حصار رسیده بود آتش دادند و جوانان پیکار
پژوه کرم گیر از اطراف و جوانب دویده بحصار در آمدند درین حمله عابد خان
دیوان و میر تقی بخشی و جماعتی دیگر از مردم روشناس بزخم تیر و تفنگ
جان نثار شدند و حصار نیز مفتوح شد مردم قلعه اکبری سر و پا برهنه گریختند
و گروهی که گرفتار عیال ربقه رقیه شان بود آمده ملازمت کردند چون عیال
و اطفال و امتعه و اموال ابراهیم خان در جهانگیر نگر بود موکب شاهجهان از راه
دریا بدانطرف عازم شد احمد بیک خان برادر زاده ابراهیم خان که بیشتر بدان جا
رسیده بود جز اطاعت چاره ندیده بوسیله مقربان درگاه ملازمت نمود و وکلای
سرکار بضبط اموال ابراهیم خان مامور شدند سوای امتعه و اقمشه و فیل و عود و عنبر
وغیره نفایس چهل لک روپیه نقد بضبط در آمد شاهزده بلند اقبال
دارا بخان پسر خانخانان را که تا حال مقید بود از قید بر آورده سوگند گرفته
حکومت بنگاله باو تفویض کردند و زن او را با یک دختر و یک پسر

پس نشست و عبدالله خان بهادر فیروزجنگ نیز چند کروه بالا رفته بر منوال زمینداران از آب گذشته بدریاخان پیوست بالاتفاق در زمینی که یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل عظیم بود پای همت افشرده نبرد آراستند ابراهیم خان از آب گنگ عبره نموده متوجه میدان کارزار گشت سید نورالله را که از منصبداران بود با هشت صد سوار هراول و احمدبیگ خان را با هفتصد سوار طرح ساخت و خود با هزاران سوار و پیاده درغول پای ثبات استوار کرد و بعد مقابله فئتین جنگ عظیم واقع شد نورالله تاب اقامت نیاورده از جای خود متحرک شد و جنگ با احمدخان رسید و مردانه با جنگ قایم نموده زخمهای کاری برداشت ابراهیم خان از مشاهده این حال صبر نکرده جلو ریز تاخت درین تاختن سررشته افواج از انتظام رفت اکثری از رفقای او عار فرار اختیار نمودند و ابراهیم خان با معدودی چند پای غیرت در میدان افشرد هرچند مردم جلو او را گرفته خواستند اران ورطه هلاک بیرون کشند قبول نه نموده گفت وقت من مقتضی این کار نیست قبول نه نمود گفت وقت من مقتضی این کار نیست چه بهتر ازین که جان نثار شده در زمره نمک حلالان شمرده شوم مقارن این حال مردم

از اطراف

بود و آنقدر جمعیت که از هر طرف محافظت چنانچه باید توان نمود با خود نداشت
لهذا در مقبره پسرش که حصار مختصر داشت تحصن جسته درین حال جمعی از بنده ها که
متعینه تهانه جات بودند آمده حصار مقبره را محاصره نمودند و از درون و بیرون
آتش تیر و تفنگ مشتعل گشت درینوقت احمد بیگ خان هم رسیده
داخل حصار شده از آمدن او دلهای محصوران فی الجمله تقویتی پدید آمد چون
اهل و عیال اکثری درانطرف آب بودند عبد الله خان و دریا خان افغان خواستند
که از آب گذشته بدانطرف لشکر آرا شوند ابراهیم خان از دریافت این معنی مضطر
شده احمد خان را همراه گرفته سراسیمه بدانسو شتافت و دیگر مردم را بحراست
مقبره گذاشت و کشتیهای جنگلی پیشتر از خود گسیل کرد تا سر راه بران فوج
گرفته نگذارد که از آب گذرانیده شود اما پیش از آن رسیدن کشتیها دریا خان
دریا گذشته بود ابراهیم خان بعد وقوف این معنی احمد بیگ را از آب گذرانیده
بر سر دریا خان فرستاد چون مقابل هم شدند بر کنار آب بین الفریقین جنگ صعب
رویداد و جمعی کثیر از همراهیان احمد بیگ مقتول شدند احمد بیگ مجال توقف
و تاب مقاومت ندیده مراجعت نمود ابراهیم خان جمعی از جوانان خویش اسپ را
بر جناح استعجال بدو رسیدند دریا خان از دریافت این خبر کروهی چند

بود رسید بدریای حیرت فرو رفت با آنکه افواج کومکی او در سر حد بنگ
و دیگر امکنه متفرق بودند در اکبر نگر عرف راج محل پای همت افشرده باستحکام
حصار و فراهم آوردن سپاه و ترتیب لشکر و اسباب رزم پرداخت درین
حین نشان شاهزاده بنام او صدور یافت مضمون آنکه بحسب تقدیر آنچه شدنی
بود از قوه بفعل آمد اکنون که از عساکر فیروزی باین طرف شد اگرچه در نظر
همت ما وسعت این ملک جولانگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین
عالی تر است لیکن چون این سرزمین پیش پا افتاده سرسری هم نمیتوان
گذاشت اگر او اراده رفتن بدرگاه بادشاهی داشته باشد دست تعرض
از جان و مال و ناموس او کشیده میفرمایم که بخاطر جمع روانه دهلی شود و اگر توقف
درین ملک مصلحت داند ازین ملک هر جا که پسند نماید اختیار نموده
آسوده مرفه الحال نشسته باشد ابراهیم خان در جواب نوشت که بندگان حضرت
این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند سررشته این ملک تا جان میدارم ملحوظم
خوبیهای عمر گذشته معلوم از حیات مجهول الکیفیت چه مانده است اکنون سوای این آرزوی
ندارم که حقوق تربیت ادا نموده در راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت
فائز شوم القصه ابراهیم خان اول خواست که در قلعه اکبرنگر متحصن شود اما چون قلعه کلان

بود

شدن ابراهیم خان فتح جنگ چون موکب شاهجهانی در ولایت اودیسه
رسید احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان ناظم بنگاله که از قبل عم خود نیابت اودیسه
داشت دران اوان بر سر زمیندار آن نواح رفته بود بیک ناگاه خبر تشریف آوری
شاهزاده دریافته نقد همت در یافت و دست ازان مهم باز داشته بموضع پیپلی
که جای حاکم نشین آن صوبه بوده است مراجعت نموده نقد و جنس اشیای
خود را همراه گرفته بکتک که از پیپلی دوازده کروه سمت بنگاله واقعست رفت
و درانجا نیز مجال اقامت ندیده به بردوان نزد صالح بیگ برادرزاده جعفر بیگ
رفته کیفیت واقع ظاهر ساخت صالح بیگ تصدیق رفتن رایات منصور
شاهزاده نمیکرد درین وقت نوشته عبدالله خان بطور استمالت بنام
صالح بیگ رسید او مشتمل شده قلعه بردوان را مستحکم نموده متحصن گشت
و چون بردوان مضرب خیام فلک احتشام شد عبدالله خان بمحاصره پرداخته
قافیه بر وی تنگ ساخت چون کار بدشواری کشید و ابواب کومک مسدود
شد لاعلاج عبدالله خان را دید خان موصوف فوطه در گردنش انداخته بحضور
اقدس آورد و چون این خار از راه برداشته شد رایات دولت آیات بطرف
راج محل ارتفاع یافت و چون این خبر بابراهیم خان فتح جنگ که ناظم صوبه بنگاله

طرفین باشد گوش شد بهمان ایلچی از دلجمعی خود خانخانان را رخصت فرموده دراب خانزا با فرزندان او در خدمت خود نگاه داشتند و مقرر شد که مرت دالبه اینطرف آب متوقف شده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانخانان انتشار یافت مردمانیکه برکنار آب تعین بودند لوازم حزم و احتیاط را گذاشته سررشته استحکام گذرهای آب را از دست دادند شبی در حالتیکه اینها در گران خواب غفلت بودند جماعتی از جوانان کارگذار اسپان بآب درزده مردانه عبور نمودند شورش عظیم برخاست مردم از هول دست و پا گم کردند بیرم بیگ دست مدافعه کوتاه دیده پای همت نتوانست افشرد و تا خود را جمع کند مردم بسیاری از آب گذشته بودند خانخانان حرف سوگند را از لوح خاطر زدوده نامه وفا در نوردیده و توسن بیوفائی را گرم مهمیز نموده به مهابتخان پیوست بیرم بیگ منفعل و خجل خود را بخدمت شاهزاده عالیقدر رسانید شاهزاده از دریافت بیوفائی خانخانان و عبور لشکر بادشاهی از آب نربدا توقف در برهانپور قرین مصلحت ندانسته در عین شدت برشکال و طغیان آب از دریای تپتی عبور فرموده از راه ولایت قطب الملک بصوب اودیسه رایت نهضت افراشت ذکر رسیدن موکب شاهجهانی در بنگاله و کشته شدن

نافتی کشتیها بنده رو بفرار آورده نزد شاهجهان اطلاعی این حال باقی نماند چون خود
طلبیده از آب فریداصبور فرمود کشتیها را با آنطرف کشیدند بیرم بیگ بخشی را
با جمعی بکنار آب گذاشته خود با خانخانان و عبدالله خان و غیره بصوب تلنگانه متوجه گردید
نوشته محمد تقی بخشی نوشته خانخانان را که نهانی نزد مهابت خان فرستاده بود گرفته بخدمت
شاهزاده شاهجهان آورده در عنوان مکتوب این بیت نوشته بود بیت صد کس بنظر نگاه
میدارندم ورنه بپرمی ز بی آرامی شاهزاده او را با داراب خان پسرش
از خانه طلبیده آن نامه را در خلوت بیحجابی بنمود وی جواب معقول نیاورده نداد لهذا او را
با فرزندانش متصل دولتخانه نظربند نگاه داشتند و فال بد مخمونی ست راست آمد
مهابت خان پنهانی نوشته ها فرستاده خانخانان را بسخنان مردم فریب از راه برد
و خانخانان بطریق مشورت بخدمت شاهجهان التماس نمود که چون زمانه بنا دوستی است
اگر چندی بمقتضای آنکه بیت زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز طرح صلح
اندازند قرین مصلحت و موجب رفاهیت بندهای خدا خواهد بود شاهجهان اطمینان آن
فتنه را و غلیم پنداشته خانخانان را در خلوت برده اول بسوگند مصحف خاطر خود را
از طرف او مطمئن ساختند و او دست بمصحف برده بغلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز
از جانب بدی اخلاص نتابد و طریق بیوفائی نه پیماید و در آنچه قرین صلاح و خیر خواهی

بای همت خود را برجای داشتن نتوانستند از الطرف از رفتن عبدالله خان و ازین طرف از کشته شدن راجه بکرماجیت افواج را از نسق انداخت و دست و دل لشکریان از کار رفت اخر روز افواج طرفین بجای خود ها رفته قرار گرفتند الحاصل موکب شاهنشاهی از اکبرآباد بصوب اجمیر نهضت فرمود و شاهزاده شاهجهان بجانب ماندو رایت مراجعت برافراشت بیست و پنجم ماه مذکور شاهزاده پرویز را با عساکر بیشمار بتعاقب شاهجهان رخصت نمودند و عنان اختیار شاهزاده و نظم و نسق امور عساکر بصوابدید رای مهابت خان مفوض شد و چون شاهزاده پرویز با عساکر نصرت ماثر از کریوه چاند اعبور نموده بولایت ماندو در آمد شاهجهان با جمعیت خود از قلعه فرود آمدند و رستم خان را با جمعی بمقابله فرستادند بهاءالدین برقنداز از مخصوصان رستم خان که در سلک بندگان منسلک بود از مهابت خان عهود و مواثیق گرفته در کمین فرصت نشست و قتیکه افواج طرفین برابر هم صف آرا شدند رستم خان السپه انگیخته خود را بلشکر بادشاهی ملحق ساخت این رستم خان بد سرشت را شاهزاده والاقدر از منصب کم بیشتی بوالامایه پنجهزاری و خطاب رستم خانی نواخته بصوبداری گجرات سرفراز فرموده بودند و اعتماد کمال بروی داشتند درینوقت که امرای سالار سپاه ساخته بمقابله شاهزاده پرویز تعین فرمودند حقوق تربیت چندین ساله را برطاق واعتماد از سیاه بختی اکثری جاده بیمای شیوه

ناحق

بمقابله شتابد احتمال دارد که کار بجای رسد که تدارک پذیر نباشد لهذا با خانخانان و
بسیاری از بندهای از راه راست عطف عنان نموده پست کروه جانب جنوب شتافتند
و راجه بکرماجیت و داراب خان پسر خانخانان را با جمعی از بندها بمقابله لشکر فیروزی اثر
گذاشتند تا اگر فوجی بتحریک بیگم متعاقب تعین شود نامبرده ها سد راه آنها
شوند تا وقتیکه فتنه اطفا پذیرد و تاریخ بستم جمادی الاول سنه ۱۰۳۲ خبر معاودت
شاهزاده شاهجهان معروض حضور گردید بیگم بتحریک مهابت خان آصف خان و خواجه ابو الحسن
و عبد الله خان و لشکر خان و فدای خان و نوازش خان وغیره با جمعیت بست و پنجهزار سوار بمقابله
برگماشت از انطرف راجه بکرماجیت و داراب خان ترتیب افواج نموده دربرابر آمدند
و از طرفین بجنگ تیر و تفنگ اقدام نمودند چون عبد الله خان با شاهجهان یکدل بود اقرار
داشت که هرگاه افواج باهم مقابل شوند بوقت فرصت خود را بخدمت شاهزاده والاتبار
رسانم درینوقت قابو یافته جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست راجه بکرماجیت که
اراده عبد الله مطلع بودن شاد و فرحان نزد داراب خان شتافت تا نوید آمدن او رساند
قضارا گلوله تفنگ بر پیشانی راجه رسید فی الفور بیفتاد ازین ممر سررشته انتظام
افواج شاهزاده از هم گسیخت با آنکه مثل عبد الله خان سردار بنای فوج هراول بادشاهی را
منهدم ساخته بلشکر شاهزاده متفق شده بود تاهم داراب خان وغیره سرداران لشکر

حضور سرمایه افتخار اندوخت و بتشریف وکیل شاهزاده پرویز حکم
شد که بسرعت تمام شتافته شاهزاده پرویز را با لشکر صوبه بهار بحضور آرد
و چون بیگم از جدائی برادر اضطرار خاطر داشت هما سال دوم ماه آذر حکم شد که آصف خان
عطف عنان نموده بدرگاه رسد القصه شاهجهان از دریافت خبر مقدمات مذکوره
بی التفاتی حضرت شاهنشاهی و نقار خاطر نورجهان بیگم مقرر نمود که قاضی عبدالعزیز
متوجه درگاه والا گشته مطالب اینرا بعرض همایون رساند و پیش از فراهم آمدن
عساکر از اطراف و اقطار ممالک و رسیدن شاهزاده پرویز خود بخدمت پدر بزرگوار
شتافته بتحمل که غبار فتنه فرو نشیند فی الجمله قاضی موصوف بر کنار آب بود و بانه داخل
لشکر فیروزی شد از آنجا که خاطر همایون باغوای بیگم آشفتگی تمام داشت قاضی را
[illegible] نموده بمهابت خان حکم شد که او را مقید دارد درین نزدیکی شاهجهان هم با فواج
[illegible] آمده در فتحپور مضرب خیام ساخت و موکب اقبال بادشاهی
[illegible] فرموده و سایر امرا و منصبدار از محال جاگیر خود کم آمده بسعادت
[illegible] رسیدن بدار الخلافت دهلی جمعیت موفور فراهم
آمد [illegible] گشته حکم شد که یک گروه پیشتر از اردوی معلی
[illegible] خود قرار داد که اگر با این جمعیت انبوه
بمقابل

بهار بدیوانی شاهزاده امتیاز یافته بود مع عرضداشت روانه حضور ساخت تا باب یاری ملاطفت و مدارا هیجان غبار فتنه را تسکینی دهد و از رم واد از میان نرود از انجا بیگم در مزاج بادشاه تصرف تمام داشت او را راه سخن نداده بی حصول مطالب رخصت مراجعت داد و بمتصدیان درگاه اعلی حکم شد که محالات متعلقه شاهجهان را که در سرکار حصار و میان دواب واقع است بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و بشاهزاده بلند اقبال فرمان شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بان فرزند عنایت شد ازین صوبجات در هر جا که خواهند اقامت نموده بضبط آنجا بپردازند و جمعی از بندها که بجهت یورش قندهار طلب شده است بر سبیل استعجال روانه حضور نمایند و غره خورداد سال هیجدهم از جلوس والا سنه ۱۰۳۲ آصف خان بصاحب صوبگی ممالک بنگاله و اودیسه دستوری یافت چون صبیه آصف خان در عقد ازدواج شاهجهان بود بعضی تلبیس طینتان آصف خان را جانب داری شاهجهان متهم داشته بیگم را باین آوردند که مهابت خان را که از قدیم با آصف خان خصومت دارد و با شاهجهان بی اتفاق است از کابل باید طلبید و فرامین عالم مطاع و نشان های بیگم بطلب او صادر گردید مهابت خان از کابل رسیده بسعادت ملازمت

شاهجهان فرمان باین مضمون رسانید که شاهزاده بر جناح استعجال با افواج
و توپخانه و اقبال متوجه ملازمت حضور گردد شاهزاده از برانپور نهضت فرموده
در ماندو رسیده معروض داشت که موسم برسات نزدیک است ایام بارش
در قلعه ماندو گذرانیده متوجه درگاه خواهد شد و پرگنه دهولپور را بجاگیر خود التماس
نمود و دریا خان افغان را بجراست آنجا تعین فرموده چون پیش از وصول
عرضداشت در همان ایام حضرت خدیو جهان حسب نور محل را که از شیر افگن
برای شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده بودند و پرگنه مذکور بالتماس نور
محل بجاگیر شهریار تنخواه شد و شریف الملک ملازم شاهزاده شهریار
قلعه دهولپور را بتصرف خود داشت مقارن آن دریا خان رسیده خواست
بر قلعه دست تصرف دراز کند از طرفین نائره قتال اشتعال یافت
قضارا تیری بر حدقه شریف الملک رسیده چشمش را از نور عالم ساخت
وقوع این واقعه باعث برهمی مزاج بیگم شد و آتش فتنه بالا گرفت و بتحریک
بیگم خدمت قندهار بشهریار تعلق یافت و مرزا رستم صفوی باتالیقی
شاهزاده و سپه سالاری لشکر ممتاز گردید شاهجهان از دریافت اشتعال
آتش فساد افضل خان خلف ابوالفضل علامی را که بعد عزل از صوبه
بهار

بودند همراه پسر هوشنگ خان بحضور بادشاه ارسال داشت و در همان سال که سنه ۱۰۲۲ هجری باشد در بنگاله داعی حق را لبیک اجابت گفت و حکومت این ملک بقاسم خان برادر او تفویض یافت نظامت قاسم خان چون حکومت بنگاله بقاسم خان برادر اسلام مقرر گردید پنج سال و چند ماه متکلی و ساده نظامت بوده چون اشت میان در حدود ممالک محروسه سر بشورش بر داشته سید ابابکر را از جمعه هر دستگیر کرده بردند و تدارک این معنی کما حقه از خان موصوف متعذر شد لهذا خان مذکور معزول شده و ابراهیم خان فتح جنگ بانجام امور این ملک مقرر گشت نظامت ابراهیم خان و آمدن شاهجهان در بنگاله ابراهیم خان فتح جنگ در سنه ۱۰۲۶ مطابق سال سیزدهم جلوس والا بحکومت صوبه بنگاله و ولایت اودیسه سربلند گردید وی احمد بیگ خان برادر زاده خود را حاکم اودیسه نمود خود در جهانگیر نگر طرح اقامت انداخت در رتق و فتق امور ملک داری پرداخت چون در زمان حکومت او واقعات سترگ رویداد لهذا اجمالا تفصیل آن می پردازد در سال هفدهم از جلوس سنه ۱۰۳۱ العرض بادشاهی جهانگیر رسید که دارای ایران عزم انتزاع قلعه قندهار دارد بنابران زین العابدین بخشی احدیان در برهانپور نزد شاهزاده

بتعاقب آن گروه شقاوت پژوه پرداخت ولیخان قافیه برخود تنگ دیده پیغام
کرد که مایه این طغیان عثمان بود نتیجه کردار خود یافت و ما همه تابع فرمان ایم
اگر پیمان آمان یابیم سر بر آستان نهاده فیلان عثمان را بر رسم پیشکش بگذرانیم
شجاعت خان و معتقد خان والاری نمود عهود مواثیق درمیان آوردند روز
دیگر ولیخان و ممریز خان با جمیع برادران و خویشان بملاقات شجاعت خان
آمدند و چهل و نه زنجیر فیل پیشکش گذرانیدند شجاعت خان و معتقد خان آنها را
همراه گرفته مظفر و منصور در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست اسلام خان
عرضداشت متضمن نوید این فتح در اکبرآباد بحضور پادشاه ارسال داشت
شانزدهم شهر محرم سنه ۱۰۲۱ بحضور شاهنشاهی گذشته بمطالعه درآمد و در جلدوی
چنین خدمت نمایان بمنصب بیست هزاری و شجاعت خان باضافه منصب و
زبانی سرفراز شدند و سائر بندهای پادشاهی که در استقبال عثمان خان
مصدر ترددات نمایان شده بود هریکی بمناصب ارجمند ممتاز شدند لمغیان
عثمان خان هشت سال بود و در سال هفتم از جلوس مطابق سنه ۱۰۲۲ هجری
استیقال او بوقوع و سال هشتم از جلوس اسلام خان را با مردم مگ که در...
بصورت افسان اندر جنگ در میان آمد جمعی از مردم مگ را که در قید...
بو...

ساخته گریزانیدند و علمدار را سوار ساختند درین وقت که جنگ کوته براق در میان آمده اکثری شهید و بقیة السیف جریح شده طاقت دست جنبانیدن نداشتند اقبال بادشاهی بجلوه درآمد گلوله تفنگی بر پیشانی عثمان بد نهاد خورد و او را بر عماری نگون سار ساخت اگرچه دانست که جان بر نیست با این هم لشکر را ترغیب جنگ میکرد و چون آثار مغلوبیت از ناصیه بخت خود مشاهده نمود عثمان ادبار منعطف ساخته بار دیگر جنگ کنان به بنگاله رسید و افواج منصور تا لشکرگاه بتعاقب پرداخته عنان کشیدند عثمان نیمی از شب گذشته بلذ بشت و ولی خان برادرش و ممریز خان پسرش خیمه و لوازم حشم را همانجا گذاشته لاش آن بدمعاش را برداشته بخیمه خود شتافتند شجاعتخان بدریافت این واقعه اراده تعاقب نموده امادو لتخواهان عذر کوفتگی و ماندگی لشکر و تجهیز و تکفین مقتولان و تیمار مجروحان در پیش آورده دران روز مصلحت تعاقب ندادند مقارن اینحال معتقد خان که در آخر بخطاب لشکر خانی سرفراز گشته و عبد السلام خان پسر عبد المعظم خان وغیره بندهای بادشاهی با سه صد سوار و چهار صد بندوقچی تازه در رسیدند شجاعت خان این مردم را همراه گرفته

خود بمقابله و مدافعه پرداخته لوازم شجاعت و تهور بتقدیم رسانیدند اکثری از خویشان

خویش انش رواق شهادت نوشیدند و بسیاری از زخمهای چهره افروز بر داشته

دست از کار کشیدند چون آن فیل بشجاعتخان رسید خان موصوف

اسپ جولان داده نیزه بر خرطوم فیل زد و بچابکی تمام تیغ از کمر کشیده

دو زخم متواتر بر ستکش فرو آورد و چون بر متصل شد جمدهر کشیده دو زخم

دیگر رسانید فیل از غایت مستی پروای این حربها نکرده بغضب تمام

پیش آمد راکب و مرکوب را زیر کرد ان شجاع چستی کار برده سبک از

اسپ جدا شده راست بایستاد درین حالت جلودار خان مسطور

شمشیر دو دستی بر دست فیل و زخم کاری افتاد چنانکه فیل بزانو

در آمد شجاعتخان بمدد کاری جلودار فیلبانش را بزیر انداخت

و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد فیل از زخم فریاد کنان گریخت و قدمی

چند رفته بیفتاد اسپ شجاعتخان صحیح و سالم برخاست و خان مذکور بر

نشست مقارن این حال فیلی دیگر بر علمدار تاخته مع علم زیر کرد شجاعت

خان آواز داد که خبردار مردانه باش من زنده ام اینک رسیدم جمعیکه

گرد پیش علمدار بودند بر دل شده حربهای کاری انداخته فیل را مجروح

ساخته

زبس دود واز گرد تا آسمان :: ممیز نمیشد زمین وزمان :: شد از شور وغوغای
هردو سپاه :: همه عرصه حشر آن رزمگاه :: روان هر طرف گوله وتیر وبان ::
زجنگ آوران گرد خالی جهان :: تن پهلوانان طپیان هر طرف :: چو مرغان
مذبوح در هردو صف :: در عین گرمی هنگامه جنگ وبارش تیر وتفنگ
عثمان بزدلی بکار برده فیل مست جنگی پیشا پیش خود کرفته بر فوج هراول حمله
آورد بهادران نبرد از پای ثبات افشرده دست باستعمال سیف وسنان کشاد
کارنامه رستم وسام طی کردند سید آدم بارهه وشیخ اچه که سرداران فوج هراول
بودند داد مردی داده جان نثار شدند درینوقت چپقلش از طرفین در صفوف
رو یداد افتخار خان سردار صف بران غار وکشور خان سردار فوج جرانغار
باجمعی کثیر از نمک خواران بساغر شهادت رحیق وسقاهم ربهم شرابا
طهورا پیمودند واز مخالفان نیز جم غفیری بدار الجهنم شتافتند عثمان چون
دید که چندین از سران ونام داران فوج بادشاهی سرشار جام شهادت شدند
وصفوف از مردان کار خالی شد بار دیگر بچه نام فیلی مست را پیش رو
داشته خود بر فیل عماری دار سوار شده بذات خود بر فوج هراول تاخته
حملهای پیهم نمود ازین طرف شجاعت خان با خویشان وبرادران

وسیادم وشیخ بار بر اچه ومعتقدخان وپسران معظم خان وغیره بندهای
بادشاهی بکومک مقرر گشتند چون بحدود متعلقه عثمان رسیدند نخست
میانجی سخن دانا بنابر اصلاح مزاج نکهت امتزاج آن مایه طغیان فرستاده
لالی شاهوار نصایح ارجمند را گوشواره گوش دلش ساختند ازانجاکه آن بدسرشت
در اصل جوهر ناقابل ولیاقت شناخت این جوهر نداشت قدر این شبچراغ ندانسته خذف
پارهای افکار لایعنی را در کیسه ادبار خود فراهم آورد و در مقابل آن گوهر تابان شبه ترهات
خود را درچید و فرستاده را بی نیل مقصود رخصت مراجعت داد و خود
آماده قتال شده سمند مبادرت مبارزت را گرم مهمیز ساخته بر کنار ناله که پر از لای
وخلیش جنود ادبار راست چون خبر این جرات وبی تمیزی او سامعه اشوب امرای
جهانگیری شد سال هفتم از جلوس اواخر ماه ذیحجه سنه ۲۰ بتسویه صفوف اقبال پرداخته
قدم تهور در میدان جلادت وشجاعت افشردند وازان طرف عثمان نیز
ترتیب افواج شقاوت امتزاج نموده در عرصه ادبار بمقابله اقبال صفوف قتال
پیراست بهادران رزم جو از طرفین بمقابله ومجادله پرداخته داد بسالت وشجاعت
دادند لمولفه صفوف از دو سو گشت چون روبرو ٭ فتادند در یکدگر سو بسو ٭
ز توپ و تفنگ و سنان و ز تیر ٭ شده گرم هنگامه دار و گیر ٭

ز بس

وکارها عمده از و منتمشے میگشت و در امور مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام داشت
بعد رسیدن در بنگاله هنوز بضبط و ربط کما ینبغی نپرداخته بود که لشکر
اجل بر سرش تاخت حکومت او یکسال و چند ماه بود چون خبر وفات او
بحضور رسید اسلام خان ولد شیخ بدرالدین فتحپوری که نظامت صوبه
بهار داشت بحکومت این دیار امتیاز یافت و حکومت صوبه بهار
و پتنه با فضل خان ولد شیخ ابوالفضل علامی مقرر گردید حکومت نواب
اسلام خان و کیفیت قتل عثمان خان چون سال سوم از جلوس
نظامت صوبه بنگاله باسلام خان تفویض یافت در باب اطفای
نایره شورش و طغیان عثمان بخان تاکید بلیغ شد خانموصوف بعد رسیدن
در جهانگیرنگر به تنظیم و تنسیق ممالک پرداخت چون حسن انتظام و رتق
و ضبط امور نظامت معروض حضور گردید لهذا سال چهارم از جلوس پادشاهی
حسن خدمت بعنایات منصب پنجهزاری ذات و سوار سر امتیاز باوج
فلک سود خانموصوف افواج گران بسرکردگی شیخ کبیر و شجاعت خان
ترتیب نموده باستیصال آن مایه طغیان یعنی عثمان خان برگماشت
و دیگر امرای نامدار مثل کشور خان پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان

زد که روده واحشا ابش بیرون افتاده خان مسطور بهر دو دست شکم خود را گرفته آواز برآورد که مگذارید که این حرام خوار بیرون رود آئینه خان نام کشمیری که از بندا عمده بود و اسپ برانگیخته شمشیری بر فرقش زد شیر افگن بهمان حال بیکضرب کار او هم باتمام رسانید درینوقت ملازمان قطب الدین خان از اطراف هجوم آورده بزخمهای پیهم کارش ساختند این شیر افگن همان است که زن او نورجهان بیگم جهانگیر بادشاه مشهور السنه خاص وعام است یکی از شعرا گوید سه نورجهان گرچه بصورت زن است ؎ درصف مردان زن شیر افگن است ؎ بعد کشته شدن قطب الدین خان نظامت صوبه بنگاله بجهانگیر قلی خان که ناظم صوبه بهار بود تفویض گردید و اسلام خان بجای او بحکومت صوبه بهار اختصاص یافت نظامت جهانگیر قلی خان در اواخر ۱۰۱۵ سال دوم از جلوس جهانگیری بود جهانگیر قلیخان که ناظم صوبه بهار بود بحکومت بنگاله بلند پایگی یافت و او لاله بیگ نام داشت از غلام زاده های مرزا حکیم بود بعد وفات مرزا بخدمت حضرت عرش آشیانی پیوست و آن حضرت بشاهزاده بلند اقبال نورالدین محمد جهانگیر مرحمت فرمودند صاحب نفس قوی بود

وکارها

جوئی و بدخوئی او معروض حضور شد لهذا قطب الدین خان را در وقت
رخصت بنگاله اشارتی رفته بود که اگر او را بر جاده صواب راسخ دم و ثابت
قدم بیند فبها و الا نه روانه درگاه فلک اشتباه سازد و اگر در آمدن
تعلل نماید بسزا رساند چون قطب الدین خان به بنگاله رسید آخر از حرکات
و سکنات و طرز معاش او بدگمان شد هر چند بحضور خود طلب نمود عذرها
نامسموع پیش آورده نیامد قطب الدین خان حقیقت را بدرگاه والا عرضداشت
نمود فرمان صادر شد که بنوعیکه در هنگام رخصت حکم شده بود بسزای
ناهنجاری در دامن روزگارش نهند خان مذکور بمجرد ورود فرمان بلا توقف
جریده بر سبیل یلغار متوجه بردوان شد شیر افگن خان از دریافت خبر رسیدن
خان موصوف جریده با دو کس جلودار باستقبال شتافت و در وقت
ملاقات مردم قطب الدین خان هجوم آورده چون انگشتری دور او
فرا گرفتند او گفت این چه سلوک کدام روش است خان معزی الیه
مردم را از هجوم مانع آمده تنها بهمراهش شده بسخن پرداخت شیر افگن آیه
دغا از صفحه حال مطالعه نموده پیشتر از آنکه از طرف ثانی حرکتی رو دهد
علاج واقعه قبل وقوع واجب دانسته بجستی تمام شمشیری بر شکم قطب الدین خان

رسیده هنوز چند ماه بیش نگذشته بود که از دست علی قلی بیگ استجلو
که مخصوص بخطاب شیرافگن خان بود کشته شد و تفصیل این اجمال
آنکه علی قلی بیگ استجلو سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه طهماسپ صفوی بود
بعد فوت شاه اسمعیل از راه قندهار بهندوستان آمده در ملتان بعبد الرحیم
خانخانان که متوجه فتح ٹھٹھہ و ملک سند بود ملازمت نمود خانخانان
او را غایبانه در سلک بندگان بادشاهی منسلک ساخت و او در آن
یورش مصدر ترددات نمایان و خدمات شایان گردید چون خانخانان
مظفر و منصور از آن یورش مراجعت بحضور نمود حسب الالتماس او بمنصب لایق
سرفرازی یافت و در همان ایام صبیه مرزا غیاث بیگ طهرانی را که مسماة
مهرالنسا نام بود نامزد او کردند و وقتیکه حضرت عرش آشیانی از اکبرآباد متوجه
فتح دکن شدند و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا دستوری یافت علی
قلی بیگ بکومک شاهزاده متعین گشت و آنجناب التفات
تمام بحال او مبذول فرموده بخطاب شیرافگن خان اختصاص بخشیدند
و بعد جلوس بر اورنگ جهانبانی جاگیر او در بردوان بصوبه بنگاله عنایت
فرموده او را بدانصوب رخصت کردند بعد از آن چون دناءت طبع و فتنه

جوئی

هجری نورالدین محمد جهانگیر بادشاه در ارک مستقر الخلافت اکبراباد براریکه
سلطنت جلوس فرمود از انجا که خبر طغیان عثمان خان متواتر از روی وقایع
واخبار وعرایض امرا رسیده بود هم در روز جلوس راجه مان سنگه را خلعت
فاخره با چهارقب وشمشیر مرصع واسپ خاصه عطا فرمود وبنظامت صوبه
بنگاله امتیاز بخشید ووزیرخان بدیوانی وتنقیح این صوبه مباهات اندوخت
بعد رسیدن درین ملک عثمان بدگوهر مبادرت بر مسازرت نمود ودر
یکدیگر جنگها واقع شد عثمان بخیرگی وخیرگی تمام سلوک غائبانه می
نمود چون ایام جنگ امتداد کشید واستیصال افاغنه میسر نشد لهذا
درهمان سال جلوس راجه مان سنگه را ازین خدمت خلع نمودند وقطب الدین
خان کوکلتاش بخلعت وکمر مکلل واسپ بازین مرصع جیغه افتخار بر
تارک اعتبار زد نظامت راجه مانسنگه هشت ماه وچند روز بود نظامت
قطب الدین خان چون قطب الدین خان کوکلتاش نهم شهر صفر
سنه ۱۵ بخلعت نظامت صوبه بنگاله ومنصب پنجهزاری ذات وسوار
ودو لک روپیه مدد خرج خانمند کور وسه لک روپیه مدد خرج کومکیان
سرمایه افتخار اندوخت بعد رخصت شدن از حضور والا درینملک

درقلع وقمع افاغنه بتقدیم رسانید وچون دفع ماده فساد افاغنه بکلی صورت نمی‌بست لهذا در سنه ۹۹۹ شهباز خان کنبو بکمک افواج سابق لاحق گشت و با عثمان خان جنگها رو داد و افواج قاهره دست از قتل و اسیر و غارت و نهب آنجا نمی‌کشیدند بالجمله در حین حیات اکبرشاه دولت افاغنه رو بزوال نهاد اما چون استیصال بکلی نشده بود بعد سنقار شدن اکبر بادشاه که در سنه ۱۰۱۴ هزار و چهارده هجری وقوع یافته بود عثمان خان خروج نموده آب رفته را در جوی شمشیر آورد وقریب بست هزار افغان فراهم آورده خطه آن نواح بنام خود خوانده و بغرور جمعیت موفور دست بازدن آغاز نهاد و امرای بادشاهی را که درین ملک بودند بجا بیتا آورده بر ممالک محروسه بادشاهی دست تطاول دراز کرد اکنون خامه بدایع نگار بتحریر حالات ناظمان بنگاله که از پیشگاه آسمان جاه بادشاهان چغتائیه بخلع نظامت بنگاله مخلع شده لوای حکومت برافراشته اند بعد راز حسن خاتمه که بجود اشرار پرداخته اند می‌پردازد روضه ثالث در ذکر حکومت ناظمانیکه از حضور سلاطین تیموریه دهلی بنظامت بنگاله ممتاز شدند نظامت راجه مان سنگه چون بتاریخ نوزدهم جمادی الثانی سنه ۱۰۱۴ هجری

شگافته برآمد و با کالا پهار جنگ درداد قضارا درعین گرمی جنگ فیل ادبار
کہ فیل جنگی کالہ پہار بود بخرطوم اسپ معصوم خانرا زیر کرد و اورا پیاده ساخت
دران اثنا جوانان تیرانداز بضرب تیر فیلبانش را کشتند و فیل بے فیلبانان
بحسب اتفاق بر فوج خود حمله کرد و بسیار از افغانان را هلاک و پامال ساخت
ازین سبب شکست بر افغانان افتاد و کالا پهار کشته شد و فیل او باز گردید
ولایت اودیسه و کتک و بنارس و تمامی ممالک بنگاله و بهار باهتمام
وسعی خانجهان بالتمام داخل دیوان محمد اکبر بادشاه شد و دولت سلاطین
بنگاله اختتام و انقراض پذیرفت و دیگر کسی صاحب سکه و خطبه دران
ممالک نشد و امرای بزرگ افغانان لیطور حسین خان و کالا پهار چنانکه
ذکر شد بلقای استاصل شدند و بعضی باقصای ممالک بنگاله در
جنگلهای خزیدند در سنه ۹۸۶ خانجهان ترکمان داعی حق را لبیک اجابت گفت
وافغانانیکه نام و نشان شان مفقود بود سر از گوشها براورده مکرر در فکر
امارت و ایالت شدند از انجمله عثمان خان نام سردار عمده برافاغنه باجماع
افغانان پرداخته سر بشورش بر داشت محمد اکبر بادشاه خان اعظم خان
مرزا عزیز کوله با دیگر امرای عمده بر ممالک بنگاله و بهار تعین نمود و او وساعی جمیله

بمیدان قدم استواری نکرده هزیمت شد و مال و اسباب باخت ؛ دو اسپه بسوی وی ادبار تاخت ؛ چون هامای فتح و ظفر بر لشکر اکبر شاه سایه انداخت و داؤد خان از معرکه فرار نمود بهادران لشکر خانجهان تعاقب از دست نداده دنبال نمودند تا آنکه داؤد خان را اسیر دستگیر نموده نزد خانجهان آوردند و خانجهان وجودش را مایه فتنه و فساد دانسته حکم بقتل او کرد مولفه سرش را برید ندار تیغ کین ؛ شد از خون داؤد رنگین زمین ؛ شد و تخت شاهی ز شاهان تهی ؛ ز بنگاله شد ختم نام شهی ؛ جنید خان پسر داؤد خان که زخم گران برداشته از معرکه بدر رفته بود بعد دو سه روز تن مجروح او از روح تهی گردید خانجهان انقدر ممالک که در ضبط خانخانان بود بقبض درآورده تمامی فیلان افغانان را با دیگر غنایم بخدمت اکبر بادشاه مرسول داشته و مظفر خان نقاره مراجعت نواخته به پتنه رفته در سنه ۹۸۴ متوجه تسخیر قلعه رهتاس گشت کیفیت مستاصل شدن بعضی امرای داؤد خان چون مظفر خان عازم مراجعت بسمت پتنه شد در اثنای راه محمد معصوم خان را بر سر حسین خان افغان که دران نواح بود دخیل وا حسین خان را گریزانیده در پرگنه که جاگیر او بود درون قلعه فرود آمده کالا پهار با هفت صد سوار بر سر معصوم خان آمده محاصره کرد معصوم خان فرجه دیده دیوار عقب قلعه را

شکافته

گڈہی را مفتوح ساختہ قریب یکہزار و پانصد افغانان را بقتل در آورده و متوجہ آنموضع کہ معسکر داؤد خان بود شد چون بعد بقریب مبدل گردید پانزدہم شہر محرم ۹۸۳ روز پنجشنبہ طرفین صف باراستن سپاہ قیام نمودند لمولفہ

دو پرخاش گر صف براراستند ؛ ستیز اوران جنگ میخواستند ؛ چو شد گرم بازار جنگ و ستیز ؛ کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ؛ ز غریدن نوبت قہقاه بان ؛ بلرزید بر خویشتن آسمان ؛ کالا پہار کہ از امرای نامدار داؤد خان بود بر خور نہار خانجہان تافتہ برہم زد و منظفر خان بر سر الغار داؤد خان رانده از جا برخاست و دران حالت خانجہان برغول داؤد خان حملہ برد و جنگ صعب درگرفت لمولفہ دہ وزن برآمد دران

رزمگاہ ؛ بسے خلق شد کشتہ از دو سپاہ ؛ ز بس کشتہا پشتہا گشتہ بود ؛ ؛ شد آثار روز قیامت نمود ؛ یل نامور خانجہان در نبرد ؛ بر آورد از فوج او داد گرد ؛ بہر سو کہ شمشیر افراختے ؛ عدو را سر از تن جدا ساختے ؛ وزین سوی داؤد با تیغ تیز ؛ بر آورد از فوج او رستخیز ؛ بہر سو کہ با تیغ روی نہاد ؛ بہ پایش سر خود عدو می نہاد ؛ اگر بر سواری زدی تیغ کین ؛ دو پارہ شدی تا بقر بوس زین ؛ وگر نیزہ بر سینہ کس زدی ؛ سنانش ز پشتش ترازو شدی ؛ بہ نیروی بازوی آن شیر مست ؛ بسے را بکشت و بسے را بخست ؛ و لیکن چو اقبال یاری نکرد ؛

سابق از عهد محمد بختیار خلجی تا زمان شیرشاه بلده گور بای تخت سلاطین بنگاله بود
ولواسطه ناسازی آب وهوای آنجا با مردم غیر بومی افغانان خواص پور ٹانده را احداث
نموده نشیمن گاه حکام ساختند خانخانان بفکر تعمیر بلده گور شده بدانجا رفت وآن شهر را
مجدداً التعمیر ساخته نشیمن خود کرد ودر همان زودی از عدم موافقت آب وهوای آنجا بیمار
شده در نوزدهم رجب سنه ۹۸۳ ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد داؤد خان از دریافت
خبر وفات خانخانان باتفاق افغانان باز بنگاله وبهار را متصرف گشت وفی الفور بعزم
استخلاص خواص پور ٹانده آمد امرای اکبری تاب توقف نیاورده کلهم بیرون رفتند
داؤد خان باستقلال کمال بحکومت پرداخت حکومت نواب خانجهان در ممالک بنگاله
وکیفیت قتل داؤد خان چون خبر وفات منعم خان خانخانان در دهلی رسید
محمد اکبر بادشاه حسین قلیخان ترکمان را بخطاب خانجهان خان نواخته بحکومت
بنگاله تعیین نمودند وچون خانجهان دران نواح رسید خواجه مظفر علی تربتی که
نوکر بیرام خان بود وخطاب مظفر خان یافته نامزد بهار شده بتسخیر قلعه رهتاس آمده
بود بالشکر بهار وترهت وحاجی پور وغیره باوی ملحق شد وجمیع امرای
اکبری با انها متفق شده عازم تسخیر قلعه تلیا گڈهی وسکریگلی شدند داؤد خان
بنگالی تا قیامت اثر دران محال کرنا باین گڈهی وٹانده ست بمقابله خانجهان بجدال
گڈهی

گڈہی را مفتوح ساخته قریب یکهزار و پانصد افغانان را بقتل درآورده و متوجه آنموضع که معسکر داؤد خان بود شد چون بعد بقریب مبدل گردید پانزدهم شهر محرم سنه ۹۸۳ روز پنجشنبه طرفین صف بار استن سپاه قیام نمودند لمولفه

دو پرخاشگر صف برآراستند ؛ ستیز آوران جنگ میخواستند ؛ چو شد گرم بازار جنگ و ستیز ؛ کشیدند بریکدگر تیغ تیز ؛ زغریدن نوبت قیقاه بان ؛ بلرزید برخویشتن آسمان ؛ کالا پهار که از امرای نامدار داؤد خان بود برخورنهار خانجهان تافته بر هم زد و منظور خان برانغار داؤد خان را نیز از جا برداشت و دران حالت خانجهان بر قول داؤد خان حمله برد و جنگ صعب درگرفت لمولفه ده و زن برآمد دران رزمگاه ؛ بسی خلق شد کشته از دو سپاه ؛ ز بس کشته ها پشته ها گشته بود ؛ ؛ شد آثار روز قیامت نمود ؛ یل نامور خانجهان در نبرد ؛ برآورد از فوج او داد گرد ؛ بهر سو که شمشیر افراختی ؛ عدو را سر از تن جدا ساختی ؛ وزین سوی داؤد با تیغ تیز ؛ برآورد از فوج او رستخیز ؛ بهر سو که با تیغ روی نهاد ؛ به پاش سپر خود عدو می نهاد ؛ اگر بر سواری زدی تیغ کین :. دو پاره شدی تا بقر بوس زین ؛ و گر نیزه بر سینه کس زدی ؛ سنانش ز پشتش ترازو شدی ؛ به نیروی بازوی آن شیر مست ؛ بسی را بکشت و بسی را بخست ؛ ولیکن چه اقبال یاری نکرد ؛

سابق از عهد محمد بختیار خلجی تا زمان شیرشاه بلده گور پای تخت سلاطین بنگاله بود
و بواسطه ناسازی آب و هوای آنجا با مردم غیر بومی افغانان خواص پور تانده را احداث
نموده نشیمن گاه حکام ساختند خانخانان بفکر تعمیر بلده گور شده بدانجا رفت و آن شهر را
مجدداً تعمیر ساخته نشیمن خود کرد و در همان زودی از عدم موافقت آب و هوای بانجا بیمار
شده در نوزدهم رجب سنه ۹۸۳ ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد داؤد خان از دریافت
خبر وفات خانخانان باتفاق افغانان باز بنگاله و بهار را متصرف گشت و فی الفور بعزم
استخلاص خواص پور و تانده آمد امرای اکبری تاب توقف نیاورده کلهم بیرون رفتند
داؤد خان باستقلال کمال بحکومت پرداخت حکومت نواب خانجهان در ممالک بنگاله
و کیفیت قتل داؤد خان چون خبر وفات منعم خان خانخانان در دهلی رسید
محمد اکبر بادشاه حسین قلیخان ترکمان را بخطاب خانجهان خان نواخته بحکومت
بنگاله تعیین نمودند و چون خانجهان دران نواح رسید خواجه مظفر علی تربتی که
نوکر بیرام خان بود و خطاب مظفر خان یافته نامزد بهار شده بتسخیر قلعه رهتاس آمده
بود با لشکر بهار و ترهت و حاجی پور وغیره باوی ملحق شد و جمیع امرای
اکبری با انها متفق شده عازم تسخیر قلعه تلیاگدهی و سکریگلی شدند داؤد خان
لشکر
هزیمت اثر دران محال که مابین گدهی و تانده ست بمقابله خانجهان بجدال
گدهی

به پیشانیش چون رسید از صفا : که در کرد پیکان ز سوی قضا :
برافتاد گجر بمیدان چو کوه :: ز افتادنش گشت بیدل گروه ::
چو دولت ز داؤد خان رو بتافت :: ز هر جانب ادبار بروی شتافت
گریزان از جنگ داؤد خان :: که دیگر نبودش ظفر را گمان :: داؤد خان
فیلان و جمیع اسباب و حشم را گذاشته به بیدلی تمام از میدان گریخت
همه اسباب بدست افواج مغل آمد و راجه تودرمل و غیره امرای بادشاهی بتعاقب داؤد خان
شتافتند داؤد خان چون بنواحی دریای چین رسید دریای قلعه که کنار نهر گنگ بود رفته
برد و چون راه گریز مسدود بود ناچار اهل و عیال را در قلعه گذاشته خود کفن در
گردن انداخته و دل بر مرگ نهاده بعزم جنگ برگشت راجه تودرمل چگونگی
حال را بخانخانان اعلام نمود خانخانان با وجود زخمها برجناح استعجال بآنجا
شتافت اما داؤد خان بتوسط یکی از امرایان حرف صلح درمیان آورد و چون مبنای
آشتی استحکام یافت بملاقات منعم خان رفت خانخانان سلوک مروت
و فتوت مرعی داشته کمر و خنجر و شمشیر مرصع بجواهر قیمتی باو داده ولایت اودیسه
و کتک و بنارس را بداؤد خان مسلم داشته باقی ممالک را متصرف شد لشوکت و عظمت
تمام مراجعت فرموده به بلده ټانډه آمده امر حکومت پرداخت چون در سنوات

زخون دلیران هردو سپاه ٭ روان گشته سیلی دران رزمگاه ٭ بمیدان فتاده ز بس کشته ها
بهر سو نمودار پشته ها ٭ گجرا نام افغانی که بشجاعت و تهور رستم وقت بود و
هراولی فوج داود خان باو تعلق داشت بر هراول خانخانان که خانعالم بود
حمله مردانه آورده فوج هراول را برهم زد و خانعالم را بقتل رسانید پای ثبات
هراول را متزلزل ساخت و جمعی که میان قول و هراول بودند از صدمه داود خان
برهم خورده پناه بقول برده باعث تفرقه نیز شدند و خانخانان با جماعه قلیلی که مانده
بودند با گجرا مقابل شد بحسب اتفاق گجرا و خانخانان بیکدیگر رسیدند لمولفه دو شمشیر زن
چون بهم شد دوچار ٭ کشیدند تیغ از دو سو آبدار ٭ همی این بران وان برینها
زخم زد ٭ بدان سان که از جنگ جویان سزد ٭ نشد بر زره ها یکی
کارگر ٭ دگر بود در پیش روسان سپر ٭ ز شمشیر گجرا سرانجام کار
تن خانخانان شده زخمدار ٭ دگر ماوران در میان آمدند ٭ میان دو سردار
حایل شدند ٭ خانخانان بآن حال جنگ کنان از معرکه بیرون
رفته بایستاد و چون لشکر متفرقه برو جمع شد باز متوجه حرب
گجرا گردید قضارا در عین گرمی حرب تیری بر مقتل گجرا رسید لمولفه
چو گجرا دگر باره آمد بجنگ ٭ ز شست قضا شد گشاده خدنگ ٭

امرای من جنگ کنند یا یک فیل جنگی بفرستند تا با فیل من جنگ نماید هرکه مظفر
شود ملک از و باشد داؤدخان از استماع این پیام هراسان شده صرفه در اقامت
پتنه ندید وقت شب از دروازه آبی برامده بکشتی سوار شده و اسباب و حشم را
همانجا گذاشته بجانب بنگاله گریخت قلعه حاجی پور و پتنه مفتوح شد و محمد اکبر بادشاه
بست و پنج کروه تعاقب منهزمان نموده چهار صد زنجیر فیل داؤدخان با دیگر مراتب
لوازم حشمت بدست بهادران مغل افتاده هرکه گریخت جان بسلامت برد یا بقطعه
علف تیغ ساخته منعم خان را بضبط آن نواح واقع داؤدخان مامور ساخته
خود از دریاپور علم مراجعت افراشت چون خانخانان لب سانکری گلی رسید
داؤدخان بیطاقت شده بجانب اودیسه گریخت و بعضی از امرای اکبری مثل
راجه تودرمل وغیره که دنبال او با او دیسه رفته بودند از دست جنید خان پسر داؤدخان
دو کرت شکست یافتند و منعم خان بدین معنی آگاه شده خود بجانب اودیسه رفت
داؤدخان باستقبال برامده چون مقاربت فئتین رو داد هر دو لشکر
تعبیه صفوف نمودند لمؤلفه دلیران بمیدان کشیدند صف ؛ همه خنجر و تیر و
نیزه بکف ؛ دو سو فوج قایم شده چون دو کوه ؛ یکی پیشکوه دیگری با شکوه ؛
نمودند هر یک همی دست برد ؛ هم از توپ و تیر و ستان زد و خورد ؛

هم متعاقب از دریا گذشته جلو ریز متوجه به پتنه شد و آن قلعه را که داؤد
خان در وی متحصن گشته بود محاصره کرده طرح جنگ انداخت لمؤلفه چو بر قلعه
افتاد شان طرح جنگ ؛ ز طرفین غرید توپ و تفنگ ؛ ز آواز غریدن
توپ و دود ؛ چو ابر سیه کاندرو رعد بود ؛ ز باریدن گوله‌ها چون تگرگ ؛
روان شد ز آن فوجها سیل مرگ ؛ چون این خبر بمحمد جلال الدین اکبر بادشاه
رسیده است که بی توجه او فتح قلعه پتنه غیر ممکن است لهذا بهمت ملوکانه کار
بسته چون با جمیع شهزاده‌ها و امرای در یک هزار کشتی نشسته و رنگارنگ پیشکشها
بر کشتیها افگنده در عین بارش باران متوجه شد و چون بحواله پتنه رسید خبر یافت
که عیسی خان نیازی که از سرداران معتبران افغان بود از قلعه بر آمده با خانخا
نان جنگ کرده کشته شد و مردم قلعه در تنگ گریزانند بادشاه جاه عالم پناه با سه هزار
سوار بفتح قلعه حاجی پور تعین فرمود و او بدانجا رفته قلعه را از دست
فتح خان انتزاع کرده بتصرف آورد داؤد خان از دریافت فتح قلعه حاجی
پور ایلچیان کاردان بدرگاه اکبری فرستاده استعفای جریمه نمود اکبر شاه
فرمود بعد ملازمت عفو تقصیرات خواهد شد و اگر بملازمت نمی آید از کار
ملکی اختیار کند یا خود تنها بمقابله من بیاید یا یکی از امرا را تنها بفرستد تا با

امرای

باب تسخیر مملکت بهار بکر زخربان بخانخانان اصدار فرمود چون درانوقت
میان داؤد خان و لودی خان فی الجمله نزعتی بهم رسیده بود لودی خان کوفته خاطر شده
بخانخانان ابواب ملایمت مفتوح داشته نسبت محمد اکبر بادشاه اظهار اطاعت
وانقیاد نمود قتلو خان نام سرداری که بالودی خان نفاق داشت سلسله عداوت
جنبانیده بداؤد خان شکایت کرد که او بامرای اکبری سازش دارد درنهانی
بکر و دیک داستان بهت داؤد خان از اطلاع این معنی بلودی خان کنایت
عجز آمیز نوشته باخود متفق ساخته پیش خود برد و خلاف مروت کرده لودی
خان را که بحسن رای و تدبیر شجاعت و مردانگی معروف و موصوف بود بقتل
آورد و خود با جمعیت تمام بکنار آب سون سر راه بر لشکر اکبر شاه گرفت
و جائیکه آب سون در سرو و گنگ الحاق یافته بهت بر روی دریا جنگ
عظیم واقع شد لمولفه برامد زنا ورد برنا و پیر شتابنده پیکان عنا
فاش تیر : چکا چاک خنجر بگردون رسید : جگر چاک شد خون بحیحون
رسید : تبرزین بجولان بلا گشته غرق : چوتاج خروسان جنگی بفرق :
عاقبت الامر اقبال اکبری غالب آمده و افغانان منهزم شده رو بگریز
نهاده به پتنه رفتند و چند کس از ایشان بدست مغلان افتاد خانخانان

وحشم و فراوانی اسباب و دولت و افزونی شان و مکنت کلهزار سوار ترکش
اسپه و سه هزار و سه صد زنجیر فیل و یک لک و چهل هزار پیاده از قسم تفنگچی
و برق انداز و بان انداز و کماندار و بست هزار توپ که از آن جمله اکثر قلعه شکن
و بسیار نواره جنگی و دیگر آلات و ادوات حرب که مستعد و موجود داشت
نخوت آراسته حوصله ممالک ستانی و کشور گیری بخاطر آورده خواست ممالک
محمد اکبر بادشاه را مزاحمت رسانید هرچند دولتخواهان از این امور مانع
آمده نسخ نصایح خواندند بگوش هوش نشنید منعم خان المخاطب بخانخانان که از طرف
محمد اکبر بادشاه حاکم جونپور بود و منصب پنجهزاری داشت بحکم بادشاه متوجه بقلع
و قمع داود خان شده برخی از امرای مغل را پیشتر از خود گسیل کرد داود خان از دریافت
این معنی لودی خان افغان را که از امرای عمده او بود بمقابله مغلان تعین
نموده در پتنه مقابله طرفین روداده چندی بجنگ پرداختند آخر الامر فریقین
بصلح راضی شده هر دو لشکر بولایت خود مراجعت کردند اما جلال الدین
محمد اکبر بادشاه قبول صلح ننموده راجه تودرمل را که بمنصب هزاری سرفراز
کرده صاحب اهتمام بنگاله نموده پیش خانخانان فرستاد و امرایان افواج
دیگر را مثل سلیقی خان مذکور بنابر استقبال داود خان نامزد کرده در
باب

چون برادر انش را از ابتدای حکومت این ممالک تفویض بود
و تاج خان بعد ازان امد لهذا همگی ایام حکومت انها را بر یک کس ختم
کرده والله اعلم بالصواب فرماندهی بایزید خان بن سلیمان خان
بعد از وفات سلیمان پسرش بایزید خان اطلاق سلطنت بر خود نموده
بر مسند فرماندهی بنگاله جلوس نموده هنوز یک ماه بیش نگذشته بود و بقولی
یک سال و شش ماه سلطنت نموده بود که هانسو نام افغانی که پسر
عم بایزید و بزنه او بود قصد او نموده او را بدیوانخانه بدغا قتل ساخته
میخواست که خود متصدی امور سلطنت گردد لودی خان که سردار عمده و
معتبر سلیمان خان بود ابا نموده بقتلش اقدام نموده بقولی بعد دو نیم روز
برادر کوچک که داود خان نام داشت بعوض خون برادر خود هانسو را
کشت بهر تقدیر بعد از بایزید داود خان برادرش جانشین برادر
خود شده ذکر سلطنت داود خان بن سلیمان چون داود خان بر
سریر حکومت بنگاله متمکن شد پرکار دوار محیط نقطه سلطنت بنگاله
گردیده خطبه و سکه قلمرو بنگاله بنام خود ساخت و بواسطه شرب مدام
و مصاحبت ارذال و اوباش و کثرت خیول و خدم و وفور استعداد

عازم تسخیر ملک کوچ شد و اطراف و جوانب انرا بحیطه تصرف
درآورده هنوز محاصره شهر میداشت که دران اثنا خبر رسید که گردن کشان
اڈیسه باز علم بغی افراشتند ناگزیر ازانجا برخاسته بباندره که دار الملک او بود
مراجعت نمود و چندگاه بهمین منوال تزلزل در هندوستان بود و چون
محمد همایون پادشاه از ایران مراجعت بهندوستان نمود و سلیمان خان
مال اندیشی نموده عرضداشت مبنی اظهار اعتقاد و اخلاص مع تحف
و هدایا ارسال نمود و ازانطرف هم بمقتضای صلاح وقت که قلع و قمع شیرخانیان
درپیش بود پیشکش و هدایا تشریف پذیرائی یافته فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر
دلاسا و تسلی صدور یافت و بخلعت بحالی بدستور سرمایه افتخار اندوخت
و بعد ازان هرچند سلیمان خان خطبه و سکه ممالک بنگاله بنام خود کرده بود اما
خود را حضرت اعلی میگفت و بحسب ظاهر با جلال الدین محمد اکبر بادشاه
ملایمت نموده گاه گاه تحف و هدایا میفرستاد قریب شانزده سال حکومت
بنگاله باستقلال تمام نموده در ۹۹۱ بر بستر خاک استراحت فرمود
و او بسیار تندمزاج و تند چفا بیند و سخت گیر بود تاریخ فرشته حکومت
تاج خان کرانی نه نوشته و حکومت سلیمان خان بست و پنج سال مینویسد

چون

چون محمد شاه از گوالیار بر سر کرانیان لشکر کشید کنار گنگ طرفین مقابل
هم شدند هیمو بقال که سردار و سپه سالار بود یک حلقه فیل همراه گرفته از آب عبره
نموده جنگ کرده غالب آمد و چون ابراهیم خان سور که شوهر خواهر عدلی بود گریخته
دهلی را بتصرف آورده مورد فتنه گردید ناچار عدلی از کرانیان دست بردار
شده بآنطرف شتافت و کرانیان مستقل شدند و چنانکه گذشت چون تاج
خان کشهر کور را بتصرف خود در آورده قریب نه سال بامر حکومت آن و فتح
ممالک نموده بطور دیگران خت همت بر بست فرمانده سلیمان کرانی
در اوائل حال سلیمان خان یکی از امرای شیر شاه بود شیر شاه او را بحکومت
صوبه بهار سرفراز ساخت و در زمان سلطنت سلیم شاه نیز بدستور معهود
بانتظام صوبه بهار می پرداخت و چون سلیم شاه هم مسافر ملک آخرت گردید
و در هندوستان ملوک الطوائف شد و در هر سری سودای سلطنت و در هر دلی
تمنای مملکت متمکن گشت سلیمان خان بعد وفات تاج خان برادرش باستقلال
کمال حاکم بنگاله و بهار شده کشهر کور را بسبب ناسازی آب و هوا آنجا
ویران ساخته قصبه ٹانڈه را آباد ساخت و در ۹۷۵ ولایت اوڈیسه را
بتصرف در آورد و نایب مستقل در آن مکان با فوج معتمد گذاشته خود

بر سریر حکومت نشسته کوس نوبت پنجروزه نواخت وهنوز از هفت ماه و نه روز بیش نگذشته بود که غیاث الدین او را بقتل در آورده زمام امور سلطنت بنگاله در قبضهٔ اقتدار خویش کرد سلطنت غیاث الدین.
چون سلطان غیاث الدین عروس مملکت بنگاله را در آغوش کشید هنوز بر بستر بی غمی از یکسال و یازده روز بیش استراحت نفرموده بود که تاج خان کرانی زور آورده او را بقتل رسانید بضرب تیغ ابدار انتزاع سلطنت نمود فرماندهی تاج خان کرانی تاج کرانی از امرای عمدهٔ سلیم شاه و حاکم سنبل بود در وقت تخلل محمد شاه عدلی از گوالیار گریخته راه بنگاله پیش گرفت محمد شاه عدلی فوجی گران در پی او کسیل کرد در نواحی چپرا که چهل کروهی اکبراباد و سی کروهی قنوج است طرفین بهمدیگر مقابل شده جنگ نموده تاج خان شکست یافته بجانب جنار متوجه شد ... بعضی عمال خالصه محمد شاه عدلی را بدست آورده از نقد و جنس ... مست ... نموده و یک حلقه فیل که یک صد زنجیر باشد از پرگنات ... دالیاس خان که حاکم بعض ولایت کنار ... شد و علم مخالفت مرتفع ساخت

چون

جنگ بقتل رسید سوکسے راکہ دولت کند یاوری ؛ کہ آرد کہ باوی کند داوری ؛؛ بہادر شاہ منظفر و منصور شہر گور را متصرف آوردہ سکہ و خطبہ بنام خود جاری کرد و بعد ازان بر سر محمد شاہ عدلی لشکر کشید و مابین سورج گڈہ و جہانگیرہ جنگ صعب رو نمودہ محمد شاہ در معرکہ زخمہا کاری برداشتہ بقتل رسید و این محمد شاہ مبارز خان ولد نظام خان سور ست کہ برادر زادہ شیر شاہ و عمو بچہ و خسر پورہ سلیم شاہ بود بعد از وفات سلیم شاہ روز سوم پسرش فیروز شاہ کہ خواہر زادہ او میشد کشتہ خود بر تخت سلطنت دہلی نشستہ خود را محمد شاہ عادل خطاب دادہ بود چون لیاقت سلطنت نداشت افغانان او را عدلے گفتند و بانک تغیر اللسان او را اندلی میخواندند و اندلی بلغت ہندی بمعنے نابینائی ست و بعد ازان بہادر شاہ مدت شش سال سلطنت ممالک بنگالہ کردہ بخوابگاہ عدم شتافت

سلطنت جلال الدین بن محمد خان بعد از وفات بہادر شاہ برادرش جلال الدین بر تخت سلطنت جلوس کرد و پنج سال در شہر گور بحکومت بسر بردہ بتسخیر مملکت کو نہضت فرمود فرمان روائی پسر جلال الدین بعد از وفات سلطان جلال الدین پسر او کہ نامش معلوم نشد

سلطنت دہلی جلوس فرمودہ خود را اسلام شاہ خطاب داد کہ السنہ
افواہ عوام بسلیم شاہ معروف ہست محمد خان سور کہ از امرای کبار و خویشان
سلیم شاہ بعدل و انصاف و حسن اخلاق موصوف بود بحاکمی ممالک بنگالہ ممتاز
گشت و چند سال تا آخر عہد سلطنتش راہ یافتہ بود علم مخالفت افراختہ
متوجہ تسخیر چنار و جونپور و کالپی گردید محمد شاہ عدلی ہیمو بقال را کہ از امرای کبار
او بود با فواج عظیم ہمراہ گرفتہ بر سر محمد خان رفت و در موضع چپرکٹہ کہ پانزدہ کروہی
کالپی ہست بین الفریقین جنگ صعب اتفاق داد مردم بسیار از طرفین
شربت فنا چشیدند و محمد خان نیز جام ممات نوشید امرای بقیۃ السیف
رو بہزیمت نہادہ در جہوسی فراہم گردیدہ پسرش خضر خان را بسلطنت
برداشتہ بہادر شاہ بقصد انتقام خون پدر در صدد جمعیت لشکر شد بسیاری
از ممالک پورب بتصرف آوردہ بہ بنگالہ آمد فرمانروای خضر خان الملقب
بہادر شاہ چون بہادر شاہ با فواج جرار بممالک بنگالہ در آمد شہباز خان
نام سرداری کہ از طرف محمد شاہ عدلی در انوقت حکومت گور داشت بجنگ
پیش آمد امرای شہباز خان غلبہ از طرف بہادر شاہ دیدہ بہ بہادر شاہ پیوستند
شہباز خان ما بقیہ جمعی کہ ہمراہ داشت پا بجنگ قایم نمودہ در میدان
جنگ

در نواحی قنوج بر لب اب گنگ طرفین مقابل شدند و افواج مغل که
اراده فرود آمدن بر منزل داشتند افغانان قریب پنجاه هزار سوار رسیدند
لشکر پادشاهی بی جنگ هزیمت خورد و شیرشاه تا خوشاب تعاقب نمود
مراجعت باکبرآباد کرد حکومت خضرخان در گور چون خضرخان از
جانب شیرشاه بحکومت بنگاله مقرر شد دختر یکی از سلاطین بنگاله
را بعقد خود درآورده در نشست و برخاست و دیگر تجملات سلوک پادشاهانه
مرعی داشت و چون شیرشاه در اکبرآباد ازین معنی خبر یافت مآل اندیشی نموده
علاج واقعه پیش از وقوع واجب دانسته بر جناح استعجال بجانب بنگاله کوچ فرمود
و خضرخان چون بطریق استقبال بملازمت رسید شیرشاه او را محبوس ساخته
ولایت بنگاله بچند کس قسمت نموده ملوک الطوایف ساخت و قاضی فضیلت
را که از علمای ولایت آگره بود و بحسن دیانت و امانت اتصاف داشت
امین ولایت گردانیده صلاح و فساد ملک در قبضه اقتدار او سپرده
خود مراجعت نموده باکبرآباد درفت ذکر ایالت محمدخان سور در بنگاله
چون در سنه ۹۵۲ شیرشاه در تسخیر قلعه کالنجر بحکم تقدیر از آتش باروت نقب
که بر سر چهار برج حفر نموده بودند بیخبر سوخت و لپسر خرد او که جلال خان نام داشت بر سریر

روز دیگر با افواج افاغنه مستعد و مکمل غافل بر لشکر بادشاهی برآمده فرصت
صف آرائی نداد و بعد از جنگ غالب آمده گذرها را که کشتیها درانجا بود مسدود
ساخت ازین ممر شاه و گدا و امیر و وزیر شکسته و بدحال از تعاقب افغانان خودرا
بی‌اختیار بآب گنگ زدند چنانچه سوای هندوستانیان قریب بیست هزار
کس مغول غرق شدند و بادشاه نیز خود را بآب زده بمدد یکی از سقایان
بمشقت تمام بساحل نجات رسید و با برخی از مردم که پیمانهٔ عمرشان لبریز
نشده بود بجانب اکبرآباد متوجه شد شیرخان بعد حصول ازین فتح شگرف
مراجعت نموده به بنگاله آمد و با جهانگیر قلی بیگ بدفعات جنگ کرده
آخر بدغا و حیله نزد خود طلبیده او را بامردم رفقای او بقتل آورد و بقیهٔ افواج
را که در دیگر جا بود نیز علف تیغ ساخته خطبه و سکه بنام خود ساخت و ولایت
بنگاله و بهار یکقلم بتصرف خود در آورد و ازان وقت خود را شیرشاه
خطاب داد و آن سال در بندوبست مملکت پرداخته قوت و شوکت
تمام پیدا کرد و در آخر سال خضرخان را بحکومت بنگاله گذاشته خود
بجانب اکبرآباد نهضت کرد و ازانطرف افواج همایونی باوجود نفاق
برادران یک صد هزار کس باستقبال شتافت و در سنه ۹۴۷ روز عاشوره

در نواح

رفته قلعه رهتاس را مسخر نمودند و فوجی بحراست قلعه گذاشته شیرخان
خود بمونگیر آمده امرای بادشاهی را که مونگیر بودند علف تیغ ساخت و قضیه
تسلط مرزا هندال که در دهلی وقوع یافته بود نیز شیوع یافت بادشاه از دریافت
خبر دهلی مضطر شد جهانگیر قلی بیگ را بصوبه داری بنگاله سرفراز ساخته
و ابراهیم بیگ را که او هم از امرای کلان بود با پنج هزار سوار انتخابی برفاقت او گذاشته
بر سبیل سرعت عازم اکبرآباد گردید و این معنی در سنه ۹۴۵ وقوع یافت بر تخت
نشستن شیرشاه در شهر گور چون سلطان همایون بادشاه در سنه ۹۴۶ متوجه آگره
گردید شیرخان بر بی سامانی سپاه و مخالفت مرزا هندال مطلع شد با لشکر
مستور از رهتاس روانه شد و در وقتیکه اردوی سلطانی بجوسا رسید سر راه
گرفته مدت سه ماه در برابر نشست و هر قدر که توانست مزاحمت رسانید
آخر شیخ خلیل نامی درویشی را که مرشد شیرخان بود از راه حیله و خدیعت بخدمت
سلطان فرستاده طالب صلح گردید سلطان بنابر اقتضای وقت قبول
فرمود و چنان مقرر شد که بنگاله و رهتاس از شیرخان باشد و زیاده طلبی
نکند و سکه و خطبه بادشاهی در آن حدود باشد پس برین اقرار شیرخان بحلف
قرآن مجید مبادرت نمود سپاه سلطانی را ازین سوگند خاطر جمع شد اما شیرخان

نزول اجلال فرمود جلال خان و خواصخان تاب حمله همایونی در قلعه ندیده بجانب کوه گریخته از انجا پیش شیرخان بگور رسیدند افواج سلطانی ازان کوچه تنگ باسانی گذشته منزل بمنزل روان شد و چون گهلگام مضروب خیام فلک احتشام شد محمود شاه که همراه رکاب بود درآن منزل شنید که هردو پسرانش که بقید جلال خان افتاده بودند کشته شدند وازین غم وغصه روز بروز میکاست و در همان زودی رخت هستی بر بست و چون شیرخان از رسیدن افواج سلطانی مطلع شده مضطر گشته خزاین و دفاین سلاطین گور و بنگاله برداشته بسمت راه گریخت وازانجا بجانب کوهستان جهارکند روان شد همایون بادشاه شهر گور را که دار الملک بنگاله بود بی مانعی مسخر ساخته و بنا بر تجنیس مذموم شهر جنت اباد نام کرده خطبه و سکه بادشاهی جاری نمود و ستارگام و جاتگام وغیره بنادر در حوزه تصرف بادشاهی درآمد چندی بعیش و عشرت پرداخته دنبال شیرخان نکرده این چنین دشمن قوی را سهل انگاشتند هنوز ازین ماه زیاده درانجا نمانده بودند که از ابدی آب و هوای آنجا اسپان و شتران بسیار تلف شدند و اکثر مردم بیمار گردیدند بیک ناگاه خبر رسید که افغانان براه جهارکند

رفته

سلطان محمد ہمایون بادشاہ شد در وقتیکہ سلطان ہمایون بادشاہ قلعہ
چنار را مفتوح ساختہ بود درویش پور رسیدہ ملاقات کردہ عجز والحاح
تمام نمودہ التماس یورش بنگالہ کرد سلطان نظر ترحم بحال او مبذول
داشتہ مرزا دوست بیگ را در قلعہ چنار گذاشتہ در اوایل سنہ ۹۴۴ ہجری بعزمت
تسخیر بنگالہ رایت نہضت افراشت شیرخان بدریافت این معنی جلال
خان وخواصخان را بمحافظت درہ تلیاگڈہی کہ سر راہ بنگالہ واقع
است فرستاد واین تلیاگڈہی وسانکری گلی جائیست درمیان ولایت
بہار وبنگالہ درغایت استحکام کہ از یکطرف کوہ شامخ وجنگل
قلب وصعب وارد کہ ہیچ وجہ دخول دران ممکن نیست واز جانب
دیگر نہر کنگ کہ عبور ازان نہایت مشکل است سلطان ہمایون
شاہ جہانگیر بیگ مغل را بتسخیر تلیاگڈہی وسکری گلی روانہ فرمود
روزیکہ جہانگیر بیگ دران جا رسید وقت فرود آمدن جلال خان وخواصخان
با فوج مستعد بلغ کردہ بیکسرش ریختند افواج مغل تاب نیاوردہ شکست
فاحش یافتہ وجہانگیر بیگ زخمی شدہ بحال تباہ مراجعت کردہ باردوی
سلطانی رسیدند اما چون ہمایون بادشاہ بہ تلیاگڈہی وسکریگلی

مثل خواص خان وغیره طبل جنگ کوفت سلطان محمود نیز از
ضیق محاصره تنگ آمده بود از قلعه برآمده بحرب پرداخت چون ایام
دولتش بزوال رسیده بود اقبال شیرخان یاوری نمود سلطان محمود تاب
جنگ نیاورده از راه بسته گریخته بدر رفت ولپسران محمود شاه گرفتار
شده قلعه گور با دیگر غنایم بدست جلال خان پسر شیرخان آمد و جلال
خان خواصخان بقلعه درآمده بقتل و اسیر و غارت و نهیب پردا
ختند و شیر هم از فتنه بهار اطمینان حاصل کرده دنبال سلطان محمود
نمود چون بعد بقرب مبدل شد سلطان محمود لاعلاج برگشته جنگ
کرد و زخم گران برداشته از معرکه گریخت شیر مظفر و منصور جلوه ریز
بکور رسیده بنگاله را متصرف گشت مسجد جامع در سعدالله پور
از تعمیرات سلطان محمود بن سلطان علاء الدین حسین شاه الان
موجود است از عبارت کتبه آن مستفاد شد که وی پسر سلطان علاء
الدین حسین شاه است و ایام سلطنت محمود شاه پنج سال میدهند
جلوس فرمودن نصیر الدین محمد همایون بادشاه بر سریر بلده گور چون
سلطان محمود از جنگ شیرخان زخمدار گریخته عازم ملازمت
سلطان

آخر الامر تیلیا گڈہی دسکر گلی مفتوح شد و شیرخان به بنگاله درآمد و محمود شاه
هم صف کشیده برابر آمد و جنگ صف واقع شد سلطان محمود از میدان
شکست خورده بقلعه متحصن گشت و عرضداشت مشتمل بر استمداد به
حضور محمد همایون پادشاه دهلی فرستاد همایون شاه در ۹۴۲ متوجه
تسخیر ولایت جونپور شده چون دران وقت شیرخان در بنگاله بود همایون
پادشاه بپای حصار چنار رفته بمحاصره پرداخت غازیخان سور که از طرف
شیرخان در قلعه بود علم مدافعه افراشت و تا شش ماه محاصره امتداد کشید
آخر به تدبیر رومی خان سر کوبها ساخته قلعه را مفتوح ساخت و شیرخان
هم درباب انتزاع قلعه گور مساعی جمیله بکار برده کار بر محصوران تنگ
ساخته اما چون دران ایام مکی از زمینداران بهار سر بفساد برداشته
مصدر فتنه ها شده بود ناگزیر شیرخان مصلحت در توقف ندیده جلال خان
پسر خود و خواص خان را که از امرای معتبر او بودند بمحاصره قلعه گذاشته
خود به بهار رفت و جلال خان پسر شیرخان با محمود شاه جنگ مسلسل داشت
تا آنکه کار بر محصورین تنگ شده و غله در شهر نایاب گردید و یکشنبه
سیزدهم ماه فروری مطابق ششم ذوالقعده سنه ۹۴۴ جلال خان با دیگر امرا

فرماندهی جلوس نمود هنوز سه سال سلطنت کرده بود که سلطان محمود بنگالی
یکی از هیجده پسر سلطان علاء الدین حسین شاه بود نصرت شاه او را بامارت
سربلندی داده بود و تا زندگی نصرت شاه سلوک امرایانه میداشت در وقت
قابو یافته فیروز شاه را بقتل آورده بر سریر سلطنت بورثه پدر خود جلوس نمود
ذکر سلطنت سلطان محمود علاء الدین چون محمود شاه بر سریر سلطنت جلوس
نمود مخدوم عالم بزنه او بحکومت حاجی پور مامور بود علم بغی افراشته با شیر
خان که در نواحی بهار بود رابطه محبت و اخلاص درست کرده محمود شاه
قطب خان حاکم منگیر را بتسخیر ولایت بهار و استیصال مخدوم عالم
و شیر خان هر چند که در صلح زد فایده نکرد آخر باتفاق افغانان دل بمرگ نهاده
قرار جنگ داد چون تقارب فئتین رو داد جنگی عظیم وقوع یافت و قطب خان
در جنگ کشته شد و شیر خان فیل و اسباب او را متصرف گشته قوی گشت
بعد از آن مخدوم عالم بقصد انتقام یا بارادهٔ سلطنت علم بغی افراشته
با محمود شاه جنگ کرده مقتول شد و شیر خان افغان در همان زودی که
در آنوقت بسلطنت دهلی رسیده بود لشکر به بنگاله کشید امرای بنگاله
در محافظت در تلیا گدهی و سکری گلی کوشیده یکماه جنگ کردند

آخر

بزیارت قبر پدر خود بمقام اکنا که در شهر گور بود سوار شد قضارا
در همانجا خواجه سرای را بنا بر وقوع تقصیری وعید سزای کردارش
کرد خواجه سرا از ترس جان خود با دیگر خواجه سرایان اتفاق نموده
بعد مراجعت بدولتخانه در سنه ۹۴۳ بقتل آورد مدت سلطنت او
شانزده سال بود بعضی سیزده سال و کمتر ازان نوشته اند بنای
مکان اثر قدم رسول صلعم در سنه ۹۳۹ و مسجد طلائی که عوام آنرا سونه
مسجد گویند در سنه ۹۳۲ احداث شده از تعمیرات نصرت شاه بن
سلطان علاء الدین حسین شاه در خرابه گور الیوم با شکستگی در و دیوار
موجوداست و بنای مزار فایض الانوار حضرت مخدوم اخی سراج الدین در سعد الله
پور نیز از آثار خیر آن بادشاه است مولف گوید که در همه کتابها که بر سنگها کنده الان موجودست
نام او نصرت شاه بن سلطان علاء الدین حسین شاه مینویسند و در کتب تواریخ
نام او نصیب شاه بالنون والصاد مهمله و یاء تحتانیه و باء موحده مرقوم است ظاهرا
تصحیف و سهو شده باشد چراکه در عبارات کنده ها کتابه سنگین غلطی را
مدخلی نیست سلطنت فیروز شاه بن نصرت شاه چون سلطان نصرت
شاه شربت ناگوار اجل چشید پسرش فیروز شاه بتجویز امرا بر تخت سلطنت

بافواج گران بنواح بهرایچ کسیل کرده واورا درانجا بامغلان چند کرت جنگ
واقع شد و مدتی بمقابله هم نشستند اما خانزمان داماد بابر بادشاه تا جونپور متصرف
شده بود و چون در سنه ۹۳۵ که بابر بادشاه در جونپور آمده تمامی اطراف وجوانب
رابحیطه تصرف خود در آورده بود و عازم شد که به بنگاله رفته ازانجا بر
قبض و تصرف خود در آورد نصرت شاه مآل اندیشی نموده تحف وهدایا
نفیسه و ایلچیان کاردان فرستاد از راه عجز وزاری در آمد بابر بادشاه نیابر
صلاح وقت صلح کرده مراجعت فرمود و چون بابر بادشاه پنجم ماه جمادی
الاول سنه ۹۳۷ به سنقار شد و همایون بادشاه بر سریر دهلی قایم مقام
گردید آوازه افتاد که بادشاه دهلی درصدد تسخیر بنگاله است لهذا نصرت
شاه در سنه ۹۳۹ بواسطه اظهار اخلاص ومحبت وخصوصیت تحایف
نفیسه مصحوب مرجان خواجه سرا نزد سلطان بهادر گجراتی فرستاد ملک
مرجان در قلعه مندو با سلطان بهادر ملازمت نموده بخلعت خاص
سرفراز گشت و دران مدت نصرت شاه با وجود سیادت مرتکب
فسق وفساد وانواع ظلم و بیداد که نتیجه آن موجب کدورت خاطر
همگنان است گردید و عالمی از جور او متاذی شد درهمان اثنا روزی

بزیارت

وبه نصیب شاه معروف است عاقل وعادل وپسندیده خود نسبت
بدیگر برادران در امور سلطنت شایسته ولایق تر بود بر تخت سلطنت
اجلاس دادند پسندیده ترین کاریکه ازو بظهور آمده این بود که برادران
را بقید وحبس نداده مناصب هریکی را ازانچه پدر عنایت فرموده بود دو چند
ساخت وراجه ترهت را دستگیر نموده بقتل رسانید ودو سردار
نامی را که یکی علاء الدین ودیگری مخدوم عالم که لبشاه عالم اشتهار
دارد هردو داماد حسین شاه بودند بضبط حدود ترهت وحاجی پور تعین
نموده درانجا گذاشت وچون بابر بادشاه سلطان ابراهیم بن سلطان
سکندر لودی را کشته بر سواد اعظم هندوستان مسلط گشت اکثر
امرای افغان گریخته به نصرت شاه التجا آوردند ودر آخر سلطان
محمود برادر سلطان ابراهیم نیز از مملکت خود برکنده شده به بنگاله
آمد نصرت شاه دلجویی هریکی نموده فراخور مرتبه وحالت آنها
ودر گنجایش مملکت خود هر یک را به پرگنات وقصبات لایق نوازش
فرموده ودختر سلطان ابراهیم را که بآن ملک افتاده بود بعقد
وازدواج خود در آورد وبه استیلای افواج مغل بخاطر آورده قطب شاه را

ووفور عقل وکیاست سالها دراز باستقلال کمال در امر سلطنت پرداخت
و در سنه ۹۰۰ سلطان حسین شرقی که سلطنت ممالک جونپور میکرد از
سلطان سکندر شکست خورده واز تعاقب او مجال اقامت نیافته بکهل
گانو رسید و التجا باین آستان آورد سلطان علاء الدین حسین شاه
عزت او را نگاه داشته اسباب عیش و عشرت مهیا ساخت تا از فکر
و تردد سلطنت باز آمده بقیة العمر درهمین جا بسر برد و در آخر ایام
سلطنت او محمد بابر بادشاه در هندوستان مسلط شد سلطان حسین
شاه در سنه ۹۲۷ باجل طبیعی طبل ارتحال ازینجهان فانی کوفت مدت
سلطنت او بست و هفت سال و بعضی بست و چهار سال و بقول
بعضی بست و نه سال و پنجاه بود از سلاطین بنگاله مثل علاء الدین
حسین شاه بادشاهی دیگر نشد و آثار خیر او درین ملک مشهور افواه
خواص و عام است هیزده پسر داشت نصرت شاه بعد از پدر جای
نشین گردید ذکر سلطنت نصرت شاه بن علاء الدین حسین شاه
چون سلطان علاء الدین حسین شاه برحمت ایزدی پیوست اعیان
سلطنت و ارکان دولت پسر کلانش که نصرت شاه نام داشت

دبر

بسیار از آن ولایت بتصرف آورد چنانکه افغانان مکانهای انها را شکسته تعمیر مکانها کرده بودند و راجه آنجا تاب مقاومت نیاورده ملک را خالی کرده بکوهستان گریخته بود سلطان پسر خود را با فوجی گران بضبط آنجا گذاشته خود مظفر و منصور به بنگاله مراجعت فرمود و بعد مراجعت سلطان پسرش در انجا بضبط و حراست پرداخت اما چون موسم برسات رسید و از طغیان آب طرق و مسالک مسدود گشت راجه با اعوان و انصار خود از کوه فرود آمده گرد لشکر را محاصره نموده بجنگ پرداخته و راه اذوقه مسدود کرده در اندک فرصت همگی را علف تیغ ساختند و سلطان برکنار آب بهته قلعه را لت کرده در ابادی و معموری ممالک بنگاله غایت سعی و اهتمام مبذول داشت و مساجد و لنگرخانه در هر سرکار جابجا تعمیر و مقرر ساخته فقرا و عزلت گزینان را املاک بسیار عنایت فرموده بجهت خرج لنگرخانه قدوة المشایخ شیخ نور قطب العالم قدس الله سره موضع متعدده تعیین فرمود و هر سال از اکداله که پای تخت او بود بزیارت مزار فایض الانوار حضرت شیخ نور قطب العالم قدس الله سره بقصبه پنڈوه می آمد و از برکت اخلاق حمیده و سیر پسندیده

درجونپور و هندوستان جا نیافته اکثر بجانب گجرات و دکن رفتند
اما سلطان علاء الدین حسین شاه کمر معدلت استوار بسته بر خلاف
دیگر سلاطین بنگاله پای تخت خود در بگدالہ که متصل شهر گور بود مقرر
کرد غیر از حسین شاه احدی از سلاطین بنگاله سوای پنڈوه و بلدهٔ گور
جای دیگر پای تخت خود نکرده اند چون خود اشراف و نجیب بود بمقتضای
کل شئی یرجع الی اصله سادات و مغل و افغان را دست گرفته
عمال خوب جابجا برگماشت تا ملک بقرار آمده تزلزل و انقلاب که
در زمان سلاطین حبشے وغیره بهم رسیده بود برطرف شد گردن کشان
مملکت جملگی سر بر خط فرمانبری او نهادند و رایان اطراف را مطیع ساخته
تا اوڈیسه تسخیر نموده مالگذاری گرفت بعد ازان عزیمت فتح ممالک آسام
که ما بین شمال و مشرق بنگاله واقع است پیش نهاد همت ساخته با
لشکر جرار از پیاده و کشتیها بیشمار متوجه آنجا گردیده ان مملکت را مفتوح
ساخته با فوج دریا موج دران ممالک در آمد و تمامی ان ولایت را تا کامروپ
و کامته وغیره در تحت تصرف رایان عظیم الشان مثل روپ نراین
و مال کنور و کوس کلهن و لچهمن نراین وغیره بود مسخر نموده اموال و اسباب
بسیار

دربلده گور جلوس فرمود بعد از چند روز مردم را از تاراج شهر منع نمود
وچون ممنوع نشدند دوازده هزار تاراجی را بقتل رسانید تا ازان عمل دست
کشیدند و تفحص کرده بسیاری از اموال را بتصرف خود درآورد ازانجمله
یکهزار و سه صد کشتی طلا بود چه از قدیم الایام رسم در ملک لکهنوتی
و بنگاله چنان بود که مردم دولتمند کشتیها از طلا ساخته طعام
در وی میخوردند و در روزهای جشن و طوی در مجلس هر کسیکه کشتیهای
طلا زیاده حاضر میشد موجب زیادتی فخر و اعتبار او در اقران میگردید
و این رسم تا حال در مردم اغنیا و صاحب حشمت استمرار دارد سلطان
علاء الدین حسین شاه چون مرد دانا و عاقل بود امرای اصیل را
رعایتها نمود و بندگان خاص خود را نیز بمراتب بلند و مناصب
ارجمند رسانید و پایکان را که حرام نمکی و خاوندکشی مشغول ساخته
بودند از چوکی دادن منع فرموده و جمله را یک قلم برطرف کرد تا مضرتی
باو نرسد و بجای پایکان در چوکی و نوبت سرهنگان را مقرر کرد
و حبشیان را نیز یک قلم از تمامی قلمرو خود اخراج نمود چون این
زمره هم بشرارت و خاوندکشی و شورپشتی مشهور شده بودند

خاص و عام ست چون نام حسین شاه در تواریخ نیافتم لهذا تردد داشتم
بعد تلاش بسیار از عبارات کتابه ها که در خرابه بلده گور الیوم بر سنگ
دروازه کلان و اثر قدم رسول صلعم و سونه مسجد و بعضے مزارات دیگر
که از تعمیرات سلطان حسین شاه و پسر او نصرت شاه و پسر دیگر
او محمود شاه ست کنده الآن موجود ست مستفاد شد که سید السادات علاؤ
الدین ابو المظفر شاه حسین سلطان بن سید اشرف الحسنی ست شهور
و سنین سید شریف مکی کتابه ها هم موافق ست دفع شبه و تردد گردید
بخاطر میرسد که ظاهرا پدر بزرگوار او سید اشرف حسنی شریف مکه بوده باشد
لهذا او هم بشریف مکی مشهور شد دگر نه نام آنجناب سید حسین بوده ست
در رساله بنظر آمد که حسین شاه و برادرش یوسف مع پدر خود سید
اشرف حسنے از متوطنان شهر ترمذ بودند بحسب اتفاق وارد بنگاله
شده در ضلع راڈه بموضع چاندپور سکونت گرفته هر دو برادر پیش
قاضی آنجا بتحصیل علوم مشغول شدند و پدر یافت نجابت اینها قاضی
دختر خود را بحسین شاه تزویج نمود پس ازان بخدمت مظفر شاه اختیار
ملازمت نموده بپایه وزارت رسید چنانکه مذکور شد چون بر سریر سلطنت

در باب رفاه سپاه و امرا ناصح نشده مانع از قبایح اعمال میشوم مسعود

مسند نیقتاد بجمع کردن زر مشغول می شود ازین همه امرا او را مشفق و مهربان

و غمخوار از خود تصور میکردند چون نیکو نهادی او و بد نفسی مظفر شاه در عوام

معروف و در خواص مشهور بود لهذا دران روز که مظفر شاه کشته شد

جمیع امرا در باب تعین بادشاه کنکاش کرده بسلطنت سید

شریف مکی راغب گشتند و گفتند اگر ترا بادشاه سازیم بما چگونه سلوک

خواهی کرد گفت آنچه مدعای شما باشد خواهم کرد و عجالت الوقت

هرچه در شهر بر روی زمین باشد بشما میگذارم و هرچه در زیر زمین

است من بتصرف می آرم خواص و عوام بطمع مال قبول آن امر

کردند و بتاراج شهر گور که از مصر گوی سبقت ربوده بود شتافتند

بسه بدینگونه شهری بتاراج رفت تو گفتی که جاروب غارت

برفت سید شریف مکی باین آسانی چتر بادشاهی گرفت و خطبه

و سکه بنام خود کرد مولف گوید که اهل تواریخ سید شریف مکی نام

نوشتند و چون بسلطنت رسید خود را علاء الدین خطاب کرد

اما در تمام مملکت بنگاله و نواحی گور نام او حسین شاه مشهور است

ارائی نمود و از طرفین بست هزار کس علف تیغ و تیر گردیده شد
از کشته ها پشته پرداخته تو گوئی حصاری دگر ساخته آخر نسیم
ظفر بر پرچم لوای امرا وزیده مظفر شاه با جمعی از مقربان و مخصوصان در
میدان کشته شد و بقول حاجی محمد قندهاری دران ایام از اول و آخر در
جمیع معارک یک لک و بست هزار کس از مسلمانان و کافر بعالم فنا شتا
فتند و سید حسین شریف مکی بسلطنت رسیده علم جهانبانی افراشت
و در تاریخ نظام الدین احمد مسطور است که چون طبایع مردم از بدسلوکی
مظفر شاه نفرت گرفت سید شریف مکی این معنی را بخاطر آورده
سرداران پایکان با خود موافق ساخته شبی با سیزده نفر بحرم سرا در آمده
مظفر شاه را بقتل آورد صباح آن بر تخت سلطنت نشسته خود
را سلطان علاء الدین نامید مدت سلطنت مظفر شاه سه
سال و پنج ماه مسجدی از تعمیرات او در کور مانده بود سلطنت
علاء الدین سید حسین شریف مکی چون سید حسین شریف مکی در
ایام وزارت اخلاق جمیله با جمیع مردم مرعی داشته همیشه بگوش
خلایق میرسانید که مظفر شاه از بسکه خشن و دنی المزاج است هر چند من او را

در باب

وصلحا و اشراف ملک را مقتول ساخت و رایان کفره را که بخصوصیت
سلاطین بنگاله کمر بسته بودند لشکرکشی نموده بقتل رسانید و سید
حسین شریف یکی را بمنصب وزارت نواخته صاحب اختیار امور
سلطنت گردانید و در جمع نمودن خزاین راغب گشته بتجویز سید
حسین مواجب سوار و پیاده را کم کرده در تعمیر خزانه کوشید و در
تحصیل خراج نیز سخت گیریها پیش نهاد لهذا عالمی از دست مظفرشاه
متاذی شده متنفر گردید رفته رفته سید حسین نیز دل دگرگون کرد تا
کار بجای رسید که در سنه ۹۰۳ بسیاری از امرای کبار از و برگشته خروج کردند
و سلطان مظفرشاه با پنج هزار حبشی و سی هزار افغان و بنگالی در
قلعه گور متحصن گشت و مدت چهار ماه میان مردم درون و بیرون جنگ
واقع شده هر روز جمعی کثیر بقتل میرسیدند گویند دران ایام که سلطان
مظفر متحصن بود هر کرا گرفته پیش او می آوردند از کمال قهر و غضب
که خاصه حبشی را میباشد شمشیر کشیده بدست خود می کشت چنانچه عدد
قتیلات خاصه او بچهار هزار رسید آخر مظفرشاه با جمعیت خود از
شهر برآمده با امرا که سید حسین شریف سرکرده همه آنجا بود صف

نام غلام حبشی مدار المهام امور مالی و ملکی شد آنقدر در امور آباد شاهی
محیط گردید که از سلطنت جز نامی بر محمود شاه نگذاشت و محمود شاه مجبوری
میگذرانید تا آنکه حبشی دیگر که او را سیدی بدر دیوانه میگفتند از اوضاع
او تنگ آمده حبش خان را بکشت و خود متصدی امور سلطنت شده پس از
چندگاه با سرداران پایکان اتفاق نموده وقت شب سلطان محمود را
نیز بقتل رسانید و علی الصباح بتجویز امرای درگاه که با او همزبان بودند
بر تخت برآمده خود را مظفر شاه خطاب داده ایام سلطنت محمود شاه
یک سال بود و در تاریخ حاجی محمد قندهاری مرقوم است که سلطان محمود
شاه پسر فتح شاه حبش خان غلام باربک شاه بحکم سلطان فیروز
شاه به بنت او منکر بعد وفات سلطان فیروز شاه سلطان محمود
را بر تخت نشاند و چون شش ماه بران بگذشت حبش خان را هوس
سلطنت در سر افتاد و ملک بدر دیوانه حبش خان را کشته خود
چنانکه گذشت بر سریر سلطنت بنشست سلطنت سیدی
بدر دیوانه الملقب مظفر شاه چون مظفر شاه بر تخت سلطنت
در بلده گور جلوس فرمود از بسکه سفاک و بیباک بود اکثر از علما
و صلحا

دفاین ملوک پیشین را که بچندین سعی و مشقت فراهم آورده بودند باندک فرصت
صرف مسلمانان مسکینان و محتاجان نمود گویند باری در یک روز یک لک روپیه بمساکین
بخشید ارکان دولت را این اسراف خوش نه آمد در یکدیگر گفتند که حیف قدر زر یکه
بے مشقت و محنت بدست آمده است نمیدانند تدبیری کلیه باید اندیشید که قدر
زر شناخته دست از اسراف و تصرفات بیجا کوتاه کنند پس آن زر را
در صحن جمع کردند تا بادشاه بچشم خود به بیند شاید که قدر این زر شناخته
در نظرش بسیار نماید و چون سلطان زر را ملاحظه کرده پرسید که این زر
را چرا درینجا گذاشته اند ارکان دولت عرض کردند این زر همان است که برای
مسکینان عطا شده است فرمود ازین قدر چه خواهد شد یک دیگر اضافه نمایند
ارکان دولت متحیر شده زر را بفقرا التصرف نمودند ملک اثیل که سال سلطنت
کرده در سنه ۶۹۹ مریض شده شمع زندگانیش بصرصر اجل منطفی گشت در اخر
آن است که فیروز شاه بهم از دست پایکان کشته شد مسجد و مناره و حوض
در شهر گور از محدثات او است سلطنت سلطان محمود بن فیروز شاه
چون فیروز شاه بنهانخانه عدم شتافت امرا و وزرا پسر بزرگ او را
که محمود نام داشت بر فراز تخت سلطنت جلوه جلوس دادند و حبش خان

کرده ام که هر کس قاتل فتح شاه را بکشد بادشاهی باو ارزانی دارم ملک اندیل در آغاز از قبال این معنی ابا نموده اما آخر چون جمیع امرا دران مجلس حاضر شده باتفاق تکلیف نمودند قدم بر تخت گذاشت مدت طغیان سلطان شاهزاده بقولی هشت ماه وبقولی دونیم ماه بود بعد از واقعه سلطان شاهزاده سالی چند این رسم در بنگاله بود که هر که حاکم خود را بکشد و انقدر فرصت یابد که بجای او بر تخت نشیند همه مردم مطیع و منقاد او باشند و متعارض حال او نشوند ایام حکومت سلطان شاهزاده در سالهٔ شش ماه دیده شد والله اعلم بالصواب سلطنت ملک اندیل حبشی المخاطب فیروز شاه چون ملک اندیل حبشی بطالع فیروز عروس مملکت بنگاله را در آغوش کشید خود را فیروز شاه خطاب داده بدار الملک گور رفته همانجا طرح اقامت انداخت و در طریق معدلت و احسان ساعی جمیله بکار برده خلایق را در مهد امن و امان نگاه داشت از انجا که در ایام امارت کارهای بزرگ و نمایان از دست او بظهور آمده بود سپاه و رعیت از وی در حساب شده در زمان سلطنت او پیرامون سرکشی نگشتند و در بذل و بخشش بی نظیر بود خزاین

دفاین

مرا بر باد دادند سلطان شاهزاده او را از خیرخواهان و صدیقان خود خیال کرده
آواز بر آورد که ای فلان خاموش باش که من زنده ام و پرسید که ملک اندیل کجاست نواحی
گفت او بگمان آنکه بادشاه را بقتل رسانیده است بخاطر جمع بخانه خود رفته سلطان شاهزاده
باو گفت که بیرون رفته فلان فلان از امرا جمع کرده بر او تعین کن که ملک اندیل را بسته پیش ما بیارند
و دروازه را به پیادگان نوبتی سپرده بگو که مسلح شده هوشیار باشند نواحی جیشی
گفت پس و چشم اینک رفتم که علاج بر اصل کنم و بیرون آمد احوال را آهسته بگوش
ملک اندیل گفت ملک اندیل باتفاق نواحی باز باندرون درآمده بزخم خنجر کار
او را باتمام رسانید و در همان مخزن گذاشته درش را مقفل ساخت و بیرون
کس بطلب خان جهان وزیر فرستاد و بعد از حاضر شدن او در تعین بادشاه
لوازم کنکاش بتقدیم رسانیدند و چون فتح شاه را جز طفل دو ساله نمانده
بود در اندیشه شدند که او قابل سلطنت نیست چگونه او را بر تخت نشاند
پس علی الصباح جمیع امرا باتفاق بخانه زن باربک شاه رفته داستان شب
را بعرض رسانیدند و گفتند که چون شاهزاده طفل است بیکی باید سپرد
که تا کلان شدن او مهمات سلطنت را متمشی باشد مادر شاهزاده چون
بر فکر ایشان آگاه شده دانست که چه میگویند جواب داد که من با خدا عهد

بدرون آمد و ملک اندیل را
[بغ]رش خان ترک با جمعی از حبشیان فی الفور
شمعها
[...]ر دیده در انداختن تیغ متامل شد چه در اثنای تلاش کردن
[...]در زیر دست و پای یکدیگر آمده بود خاموش شده و هوا تاریک بود و ملک
اندیل فریاد برآورد که من موی سر او را بدست دارم و او چندان عریض
و جسیم است که بدن او سپر من شده است تو بی تامل تیغ بینداز که تیغ
از و گذار نخواهد شد و اگر گذار شود و بمن رسیده باشد من و صد هزار
همچون من در قصاص خون ولی نعمت اگر کشته شوند هنوز اندک است
بغرش خان آهسته شمشیری چند بر پشت و پهلوی سلطان شاهزاده زد
و سلطان شاهزاده خود را بمرگ انداخت ملک اندیل برخاسته
باتفاق بغرش خان و حبشیان بیرون رفت و تواجی باشی بجستجوی آنگاه
سلطان شاهزاده رفته چراغ روشن کرد و سلطان شاهزاده او را
ملک اندیل تصور کرده پیش از روشن چراغ از خوف جای بالای
تخت بر نیامده بمخزن گریخته بود و تواجی باشی چون متوجه ان مخزن
شد بدرون رفت سلطان شاهزاده باز خود را بمرگ انداخت و او
فریاد برداشت که حیف است که غداران صاحب باریک را بلک کردند و سلطنت
مرا

باملک اندیل کرم جبشے بیش از بیش نموده مصحف اقدس بمیان
آورد و گفت دست بمصحف بگذار که بمن آسیبے نرسانی ملک اندیل
قسم یاد کرد که تا تو بر تخت باشی مضرت نرسانم و بسبب آنکه جمیع مردمان
ازان خواجه بیدولت خونین دل بودند ملک اندیل نیز در انتقام خون
ولی نعمت مستعد بوده دربانانرا با خود متفق ساخته فرصت میجست تا
آنکه شبی آن کافر نعمت شراب وافر خورده سرشار شده بر تخت خفته بود
ملک اندیل براهنمونی دربانان بقصد قتل او بحرم سرا در رفت چون او را
بر تخت خفته یافت قسم بیادش آمده متامل شد نگاه آن اجل گرفته بقدرت
قادر مطلق که یکی را از تخت نخوت بخاک مذلت اندازد و دیگری را کلاه سروری
بر تارک گذارد بسبب غلیان مستی شراب غلطیده از تخت فرو افتاد ملک
اندیل خوشوقت شده تیغ برد انداخت اما کارگر نیامد سلطان شاهزاده هوشیار
شده خود را در مقابله شمشیر برهنه دیده با ملک اندیل درآویخت چون قوی و
عظیم الجثه بود ملک اندیل را در کشتی بزیر انداخت و خود بر فراز سینه او
نشست ملک اندیل که موی سر او را در دست خود محکم گرفته نگذاشت
و بر بعض تنخان که بیرون حجره استاده بود آواز که جلد خود را بمن برسان

میشدند روزی خواجه سرای فتح شاه که باربک نام داشت با پایکان اتفاق
نموده فتح شاه را بکشت و این واقعه در سنه ۸۹۶ وقوع یافت سلطنت فتح شاه
هفت سال و پنج ماه بود سلطنت باربک خواجه سرا مخاطب سلطان
شاهزاده چون باربک خواجه سرا نمکحرام بیدولت بقتل ولی نعمت خود
اقدام نمود بمقتضای آنکه هر بیشه چون خالی بود روباه شیر بها کند
خود را سلطان شاهزاده لقب نهاده و براورنگ فرماندهی مربع نشست
هر جا که خواجه سرای بود نزد او جمع آمد و مردمان دو همت را بمال فریفته بر خود فراهم
آورد در افزونی شوکت و قوت کوشید و چون قابوی خود برابر دید در فکر
دفع امرای بزرگ صاحب جمعیت گردید از آن جمله سرکرده جمیع امرا
ملک اندیل حبشی که در سرحدی بود برین معنی مطلع گشته در صدد
تدبیر و اندیشه آن شد که بجز لایق خود را بپای تخت رسانیده کارش
بکفایت رساند در ان اثنا خواجه سرای خون گرفته را بخاطر رسید
که ملک اندیل فرمان طلب را از لطیفه غیبی انگاشته با جمعیت
شایسته خود را بحضور رسانید و چون بهوشیاری و احتیاط تمام بدر
بار آمد و شد میکرد خواجه سرا در دفع او عاجز شد تا روزی مجلسی ترتیب داده

عازم ملک عدم گردید مدت سلطنت او هفده یا شانزده سال بود
سلطنت یوسف شاه بعد از وفات باربک شاه پسرش یوسف بتجویز امراد
معارف ممالک بر سریر فرمان روائی جلوس فرمود داو بادشاه حلیم و خیرخواه
خلق و نیک بخت و صاحب علم و ریاضت بود هفت سال و ششماه سلطنت نمود
در ۸۸۷ راه نورد سفر آخرت گردید سلطنت فتح شاه بن یوسف شاه بعد وفات
یوسف شاه پسرش سکندر شاه بر تخت سلطنت نشست فی الجمله مایه
سودا داشت چون قابلیت این امر عظیم نداشت امرا و اعیان
لتمق کرده همان روز او را از سلطنت معزول نموده پسر دیگر یوسف
شاه را که فتح شاه نام داشت بر سریر فرماندهی متمکن ساختند
و او مردی دانا و عاقل بود رسم ملوک و سلاطین سلف را پیش نهاد
همت خود ساخته امرا را فراخور مرتبه هر یکی منزلت داده با خلایق طریق
نوازشها سلوک داشت در زمان او ابواب عیش و نشاط بر روی
مردم بنگاله مفتوح گردید چون در بلاد بنگاله رسم بود که هر شب
پنج هزار پایک بنوبت حاضر میشدند و علی الصباح بادشاه ساعتی
برامده سلام آنجماعه گرفته رخصت میداد انگاه جماعتی دیگر حاضر

شادیخان را بقتل آورد وخود از روی جرات
طلع شده سبقت نموده شادیخان رابقتل آورد وخود از روی جرات
قدم بر تخت سلطنت گذاشته شروع در انفاذ احکام نمود امرا وملوک
سلطان احمدشاه تاب فرمان برداری او نیاورده او را هم بقتل رسانیدند
سلطنت او هفت روز وبقول بعضی نیم روز بود سلطنت ناصرشاه
چون ناصرخان غلام بسزای گردار خود مقتول شد امرا وملوک اتفاق نموده
یکی از نبایر سلطان شمس الدین بنگاله که لیاقت این شغل خطیر داشت ناصر شاه
خطاب کرده بر تخت سلطنت اجلاس دادند ناصرشاه آیین معدلت
وسخاوت پیش نهاد خاطر ساخت تا مردم خرد وبزرگ مرفه الحال بعیش
• جراحتهای ظلم احمدشاهی رو بالتیام آورد وعمارت گور وقلعه
از احداث آن بادشاه عالیجاه است مدت سی ودو سال سلطنت بنگاله
پرداخته مانند دیگران ازین جهان بدرود کرد وبقول بعضی ایام سلطنت
او از بست وهفت سال تجاوز نه نمود سلطنت باربک شاه بن ناصر الدین
چون ناصرشاه رخت هستی بر بست پسرش باربک شاه متکی وسا...
سلطنت گردید مردی دانشمند ومتشرع بود در عهد او مردم سپاهی
مرفه وآسوده حال بودند وا هم مدت العمر بعیش وعشرت گذرانیده
عازم

در عهد او شهر پنڈوه آنقدر آباد شد که تقریر نتوان کرد و مسجد و حوض و تالاب جلالی و سرای درگور بنیاد نهاد و مجددا ابتدای آبادی گور در وقت او شده مدت هفده سال سلطنت نموده در سنه ۸۱۳ خانه گور را منزل گاه ساخت الیوم گنبدی کلان بر مقبره او در پنڈوه موجود است و قبر زن و پسرش هم در پهلوی او در همان مقبره است سلطنت احمد شاه بن جلال الدین چون سلطان جلال الدین در مضجع خاک خوابید پسرش احمد شاه بتجویز امرا و سران سپاه بر سریر سلطنت بجای پدر جلوس نمود از بسکه تند مزاج بود و ظالم و سفاک بود خونها ناحق ریختن و شکمهای زنان حامله دریدن شروع کرد چون نوبت ظلم بحد رسید صغار و کبار از تعدی او بجان آمدند شادیخان و ناصر خان که هر دو غلام بودند و درجه امارت داشتند متفق شده احمد شاه را بقتل آوردند و این واقعه در سنه ۸۳۰ رویداده مدت سلطنت او شانزده سال و بقولی هیژده سال بوده است سلطنت ناصر خان غلام چون سریر سلطنت از وجود احمد شاه خالی ماند شادیخان خواست که ناصر خان را از میان برداشته خود متصدی امر سلطنت گردد ناصر خان بر باقی الضمیر او

چنانیدند و چون قصد شیخ زاہد نمودند ایشان فرمودند که در فلان موضع
دیگ کلان مدفون است چون کاویدند او ندی کلان برآمد و غیر از یک
اشرفی دیگر در آن ندیدند گفتند دیگر چه شد فرمود ظاہرا کسی دزدیده
باشد و این معنی از تلقین غیب بوده است گویند روزیکه شیخ انوار
را در سنارکام شهید کردند و خون مبارک ایشان بر زمین رسید ہمانوز
راجه کانس در ہمانوقت از دار الراجه خود بدوزخ شتافت و بقول بعضی
پسرش جلال الدین که در حبس بود با خدمتگاران اتفاق نموده او را
کشت مدت حکومت و ظلم آن سفاک را ہفت سال نشان
میدہند ذکر سلطنت جلال الدین پسر راجه کانس بعد از آن جلا
ل الدین باستقلال تمام بر تخت سلطنت جلوس نموده اکثر کافران
را علی الرغم پدر مسلمان نمود و زنان نارداران که گاو طلا خورده بودند
بعنف و زجر تمام گوشت گاو خورانیدند و حضرت شیخ زاہد را از
سنارکام طلبیده در اعزاز و احترام کوشید و خدمتها نمود و اکثر بملازمت
حاضر میشد و امور مملکت و جهانداری را چنانچه باید و شاید میکرد در
زمان سلطنت او مردم برفاہیت و آسودگی تمام میگذرانیدند گویند

در عهد

روزی شیخ النور پسر حضرت قطب العالم شکایت آن ظالم
پیش پدر بزرگ گفت حیف باشد که با وجود همچو شما قطب وقت مسلمانان
از دست این کافر در ایذا و آزار باشند حضرت شیخ در آنوقت بعبادت
و یاد الهی مستغرق بودند باستماع این معنی در غضب آمده فرمودند که این ظالم
وقتی فرو نشیند که خون تو بر زمین افتد شیخ النور دانست که هر چه بر زبان
پدر بزرگوارش گذشت شدنی است بعد از آن لحظه عرض نمود که هر چه
درباره فقیر ارشاد شد عین صواب است درباره برادر زاده ام
شیخ زاهد چه حکم شود فرمودند طبل نیکنامی زاهد تا قیامت القصه
راجه کانس زیاده از سابق در ظلم و جور اصرار کرده بتدریج بر خادمان
و لواحقان آنحضرت نیز دست بتعدی دراز نمود و اسباب و اثاثه
آنها بتاراج داد شیخ النور و شیخ زاهد را دستگیر نموده چون سخن حضرت
شیخ زاهد شنیده بود در قتل آنها جرات نکرده بسنارگام فرستاد
و تاکید ساخت که زر مدفون پدر و جد ایشان از آنها معلوم کرده
خواهند گشت و چون بعد رسیدن سنارگام تهدید بسیار کردند و از زر
که هرگز مدفون نبود نشان نیافتند اول شیخ النور را شربت شهادت

ساکت گردید اما چون مزاج سلطان برهم شده بود و پاس خاطر سلطان نموده بامتحان علوم کمالات آنحضرت اقدام نموده ملزوم و منفعل گردید و بعد سوال و جواب بسیار حضرت قطب فرمودند که بزرگ درویشان بچشم حقارت و انکار نگریستن و طالب امتحان شدن جز خسارت نتیجه نبخشند نزدیک است که بجال تباه بمیری و در روی سلطان نیز نگاه غضب آلود نمودند القصه سلطان ناخوش کوفته خاطر بجونپور رفت گویند در همان زودی سلطان ابراهیم و قاضی شهاب الدین جونپوری وفات یافت ارای ع باد دل شدگان هرکه درافتاد برافتاد ه اما راجه کالس شنید که سلطان ابراهیم وفات یافت سلطان جلال الدین را از سلطنت معزول کرد و خود بر تخت شرارت متمکن و بحکم مذهب باطل خود چند گاو از طلا ساخته جلال الدین را از دهان گاوان انداخته از راه سفره گاو آبرا در دوان طلا را به برهمنان تقسیم کرد و پسر را تلقین مذهب خود نمود و از انجا که جلال الدین تلقین فرموده حضرت قطب العالم بود از دین مستقیم خود بر برنگردید و سخن در دل او موثر نیفتاد و راجه کالس باز لوای شقاوت افراخته در فکر قلع و قمع مسلمانان گردید و چون ظلم و ستم او از حد گذشت

روزی

دوازده ساله را که جدّ نام داشت بخدمت حضرت قطب العالم
برد و گفت من پیر شدم تارک دنیا خواهم شد همین پسر را مسلمان
ساخته سلطنت بنگاله او را بخشید حضرت قطب العالم سفل
پان از دهان خود بر آورده بدهن جد و گذاشتند و تلقین شهادت نموده
بخلعت اسلام مشرف ساختند و جلال الدین نام او کرده حسب الحکم
در شهر منادی زده خطبه سلطنت بنام او خواندند و امور شرع
شریف از آن تاریخ رواجی دیگر یافت بعد از آن حضرت قطب
العالم بملاقات سلطان ابراهیم رفته معذرت قدوم نموده در
خواست معاودت پادشاه کردند سلطان ازین معنی کوفته
خاطر شده روی بقاضی شهاب الدین کرد قاضی گفت ای
حضرت سلطان حسب استدعای شما اینجا رسیده اکنون شما خود
حمایت و جانب داری او نموده وکیلانه پیش آمدید چه تصور توان
کرد حضرت فرمودند که آنوقت حاکم ظالم بر اهل اسلام مسلط
شده بود الحال که به یمن قدوم سلطانی پادشاه بشرف اسلام
مشرف شده جهاد بر کافر لازم است نه بر اهل اسلام قاضی لاجواب شد

ودر روز متبرک در مجلس سلطان بر کرسی سیمین می نشست ترغیب
تمام کرد و گفت که برجناح استعجال باید روان شد که درین یورش فواید
دین و دنیوی متصور است یعنی هم ملک بنگاله در حوزه تصرف در آید هم
دیدار حضرت شیخ که منتج حسنات حال و مال است یا ضمیر نواب دادرسی
زمره اهل اسلام بحصول پیوند سلطان ابراهیم خیمه بیرون زده طبل ار
تحال نواخت و بکوچ متواتر با فوج بحر موج باندک ایام بر بنگاله رسید
و سرای فیروزپور مضروب خیام ساخت راجه کانس از دریافت این حال
مضطر شد و بملازمت حضرت قطب العالم شتافته بعجز و الحاح و زاری
در آمد و گفت رقم عفو بر صحیفه جرایم این گنهگار کشید تسلط سلطان
[illegible] ملک باز دارند حضرت مخدوم فرمودند که برای سفارش کافر ظالم
[illegible] تواتم کرد خاصه آنکه حب الطلب و اشارت آمده باشد
[illegible] م گذاشت گفت هر چه رضای حضرت
[illegible] اسلام مشرف نشوی من سفارش
[illegible] نهاده اما زن آن ضال او را
[illegible] اکتساب سعادت اسلام گردید آخر پسری

فی الفور آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و بقیه علما را ہمان روز بر کشتی نشانده بدریا غرق ساخت حضرت نور قطب العالم قدس الله سره از استیلای ان کافر و قتل مسلمین بیطاقت شده بسلطان ابراہیم شرقی که دران زمان تا سرحد بہار در قبضه تصرف او بود نامه نوشت بدین مضمون که کانس نام حاکم این ملک کافر بیدین ست ظلم و خونریزی شعار خود ساخته اکثری از علما و مشائخ را کشته و غرق بحر فنا ساخته الحال در صدد قتل بقیه اسلام ست میخواہد که بنای اسلام را ازین ملک منہدم سازد ازانجا که معونت و محافظت مسلمین بپادشاه اسلام لازم و واجب ست بناء علی ہذا بدو کلمه متصدع اوقات شریف گشت مامول آنکه قدم نزول اجلال بر سر سکنه این محال و منت بر حال این شکسته بال نہند که رہائی مسلمانی چند از شکنجه جفای این ظالم شود والسلام چون مراسله بحضور سلطان ابراہیم گذشت باعزاز تمام و اکرام مالاکلام کرده مطالعه کرد و قاضی شہاب الدین جونپوری که از فضلای وقت و سر آمد علمای عصر بود و سلطان در تعظیم و توقیر او بسیار میکوشید

سلطنت برخود گذاشت مسلط شدن راجه کانس زمیندار چون سلطان شمس الدین رحلت جست برابت راجه کانس زمیندار هندو برتمامی قلمرو بنگاله استیلا یافته بر مسند حکومت مربع نشست وظلم وسفاکی بنیاد نهاد و صدد قتل مسلمین پرداخته اکثرے از علما و مشایخ را مقتول تیغ ستم کرد و میخواست که بیخ اسلام را از قلمرو خود مستاصل سازد گویند روزی شیخ بدر الاسلام ولد شیخ معین الدین عباس پیش آن بد فرجام بے اسلام نشستند گفت ای شیخ چرا برمن سلام نکردی شیخ فرمود اهل علم را سلام بکافر کردن روا نیست خصوصًا چون تو کافر ظالم سفاک را که خون مسلمانان سبیل کرده ازین سخن ان ملحد ناپاک ساکت شده وهمچون مار پیچ وتاب خورده درصدد قتل گردید روزی درمکانی که دروازه تنگ وکوچک داشت نشست وشیخ را طلب کرد شیخ چون رسید مطلب او دریافت اول پا را درون گذاشت بعد ازان سر فرو کرده داخل شد آن مردود را آتش خشم در اشتعال آمده گفت شیخ را در صف برادر الشن نشانید فی

الفور

سیف الدین پسر او را سلطان السلاطین لقب نهاده بر تخت پدر
جلوه جلوس دادند ع یکی میرود و دیگر آید بجای جهانرا نداند
بی کدخدای و او بادشاه حلیم المزاج و کریم الطبع و شجاع بود مدت
ده سال بسلطنت بنگاله گذرانیده در سنه ۷۷۵ مرحله پیمای طریق
عدم گردید و در رساله سه سال و هفت ماه و پنج روز نوشته و
الله اعلم بالصواب سلطنت شمس الدین بن سلطان السلاطین
بعد از وفات سلطان السلاطین شمس الدین نام پسرش بمشورت
اعیان و ارکان دولت قدم بر سریر جهانداری گذاشت و بدستور
اسلاف مراسم سلطنت و حکومت به تقدیم رسانیده چندی
بعیش و کامرانی گذرانیده و در سنه ۷۸۸ بمعرض طبیعی یا بخداع راجه
کانس که درانوقت تسلط تمام پیدا کرده بود ره نورد منزل فنا
گردید و بعضی نوشته اند که این شمس الدین پسر سلطان السلاطین نبوده
اما متبنی بوده است نام او شهاب الدین بود بهر تقدیر ایام
سلطنت او سه سال و چهار ماه و شش روز بود شاخ آنست که راجه
کانس که زمیندار تهپوریه بود بروی خروج کرده او را بقتل آورده و اسم

گفت ای قاضی من بموجب حکم شرع در محکمه تو حاضر شدم اگر
یک سر مو امروز از ادای شرع خلاف از تو مشاهده میکردم بهمین
شمشیر گردنت می بریدم شکر خدا که خیر شد قاضی نیز دره از زیر
مسند بر کشید و گفت ای سلطان امروز اگر از تو اندک تجاوز از
امور شرع معاینه می نمودم بخدا که بهمین پشت تو سرخ و سیاه میکردم
که رسیده بود بلای و لے بخیر گذشت ؛ سلطان خوش وقت شد قاضی
را بانعام و اکرام نوازشها فرموده خود راضی و شاکر مراجعت فرمود سلطان
غیاث الدین از ابتدای حال با حضرت نور قطب العالم قدس الله سره اعتقاد
تمام داشت و هم عمر و هم سبق بودند چنانچه هر دو بخدمت شیخ حمید الدین کنج نشین
ناگواری کسب علوم نموده بودند و مدت العمر در خدمت قطب العالم قاصر نشد
و آخر در ششصد و چهل و تزویر راجه کانس که زمینداران ناحیه بود بدغا کشته شد
مدت سلطنت غیاث الدین هفت سال و چند ماه بود و در رساله دیده شد
که شانزده سال و پنج ماه و سه روز سلطنت کرده ودیعت حیات سپرد سلطنت
سیف الدین ملقب سلطان السلاطین چون سلطان غیاث الدین
از تنگنای جسمانی بوسعت آباد روحانی شتافت امرا و سران سپاه

رعایت بادشاه کنم بدرگاه خدا ما خود شوم واگر نکنم طلبیدن او کار دشوار
است آخر بعد از تامل بسیار پیاده را بطلب بادشاه فرستاد و خود دره زیر
مسند گذاشته در محکمه نشست پیاده قاضی چون بدربار رسید نتوانست
پیش سلطان بحال نداشته اذان آغاز کرد سلطان اذان بیوقت شنیده
باحضار موذن فرمان داد چون حاجبان درگاه او را بحضور بردند سلطان
از موجب اذان بیوقت استفسار نمود گفت مرا قاضی سراج الدین تعلین
کرده که بادشاه را در محکمه شریعت برم چون رسیدن بحضور متعسر بود باین حیله
خود را رسانیدم حالا برخیزد و بمحکمه حاضر شو بسر بیوه زنی را که زخم تیر زده
مستغیثه است بادشاه فی الفور برخاست و نیمچه شمشیری زیر بغل نهان
گرفته روان شد چون پیش قاضی رسید قاضی اصلا با بادشاه ملتفت
نشد و فرمود که استرضای خاطر این ضعیفه بکن سلطان بطوریکه
توانست او را راضی ساخته و گفت ایها القاضی اینک ضعیفه راضی
شد پس قاضی رو بضعیفه کرد و پرسید که بداد خود رسیدی و راضی
شدی گفت بلی راضی شدم آنگاه قاضی بشگفتگی تمام برخاست
و تعظیم سلطان نموده بر مسند نشاند سلطان شمشیر از بغل برآورده

دیگر از راه حسد طعن غسالگی حرف میزدند تا روزی در حالت انبساط
بحضرت سلطان اظهار این معنی کردند سلطانرا این مصرع در خاطر
گذشت ع ساقی حدیث سرو گل و لاله میرود ؛ مصرع دیگر نتوانست
بهم رسانید و از شعرای پای تخت هم از عهده مصرع دیگر نتوانست بر آمد
پس سلطان مصرع خود را نوشته مصحوب رسول بخدمت خواجه شمس الدین
حافظ شیراز فرستاد خواجه حافظ بدیهه مصرع دیگر فرمود ع این بحث
با ثلاثهٔ غساله میرود ؛ این مصرع دیگر خالی از کرامات غیب اللسانی
نیست و غزلی تمام بنام او گفته فرستاد پادشاه نیز صله لایق در عوض
ان عنایت نمود این دو بیت از انست ؎ شکر شکن شوند
همه طوطیان هند . زین قند پارسی که ببنگاله میرود حافظ
ز شوق مجلس سلطان غیاث الدین خامش مشو که کار تو
از ناله میرود الحق سلطان غیاث الدین بادشاه خوب بود در
متابعت شرع شریف سر موی قاصر نمیشد چنانچه منقولست
که روزی در حالت تیر اندازی تیر سلطان غیاث الدین بر پسر بیوه زنی
رسید بیوه زن پیش قاضی سراج الدین داد خواه شد قاضی متحیر شد که اگر
رعایت

تو سر سبز باشی ای شاهنشهی که من کردم از سبزه بالین تهی

این بگفت و طایر روحش طیران نمود غیاث الدین مصلحت
در توقف خود ندیده چند کس امرا را برای تجهیز و تکفین بدر گذاشته
خود جلوه ریز متوجه بنڈوه شد و بر سریر سلطنت جلوس فرمود
مدت سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود و با حضرت مخدوم
علاء الحق قدس الله سره معاصر بود ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر شاه
چون سکندر شاه در تہ خانہ زمین استراحت کرد سریر سلطنت بنگاله
بوجود ذوی الجود سلطان غیاث الدین زیب و زینت یافت اول
چشمان برادران علاتی را کندیده پیش مادر شان فرستاد و خاطر
خود را از دغدغه برادران فارغ پرداخت بعد ازان عدل و داد پیشه
نهاد و همت ساخته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید نقل است که نوبتی
سلطان غیاث الدین به بیماری صعب مبتلا شده از زندگی مایوس
گشت و سه کس از ندمای محرم حرم خود را که یکی سرو دیگری گل و سومی
لاله نام داشت بغسالگی مقرر ساخت و چون حق تعالی صحت بخشید
انهارا به تیمن برگزیده منظور نظر بیش از بیش ساخت اتفاقاً

گسیخت * تو گفتی که شفقت ز عالم گریخت * اگر چه غیاث الدین
با پهلوانان و حشم و دولت لشکر خود بمبالغه تمام فرمان داده بود که
حتی الامکان سعی بلیغ نموده پادشاه را زنده و دستگیر نمایند اما از آنجا
که تقدیر چنین بود دیگر بود سلطنت برگشت بر وقت یکی از پهلوانان لشکر غیاث
الدین نخست نیزه گشته شد و نیزه در قلبش بر سر ایستاده بود که یکی از آن
میر شمشیرزنان آن کشته دیده پرسید که این را که کشت او گفت من
کشتم گفت حیف که روی سلطان را سکندر برگشت پس هر دو خایف
ترسان پیش غیاث الدین رفتند و گفتند که اگر بیم آن باشد که اگر
راست بگویم مقتول بشوم درین صورت سبقت نموده میتوان گفت کشت
غیاث الدین گفت البته میتوان گفت و بعد تامل گفت ظاهرا تو
سلطنت را کشته گفت بلی نموده ام و نیز زخم نیزه بر سینه سلطان زدم
میخواهد مشی کرد غیاث الدین بعجلت تمام رفته از اسب فرود آمد
و سر پدر بر زانوی خود نهاد و اشک بر رخساره روان کرد و گفت ای
پدر چشم بکشا و وصیتی فرما تا بجا آرم سلطان چشم باز کرد و گفت
که من آخر گشته ام سلطنت ترا مبارک باشد ســ۱
تو

تو سر سبز باشی لب شاهنشهی که من کردم از سینه بالین تهی

این بگفت و طایر روحش طیران نمود غیاث الدین مصلحت
در توقف خود ندیده چند کس امرا را برای تجهیز و تکفین پدر گذاشته
خود جلوه ریز متوجه پنڈوه شد و بر سریر سلطنت جلوس فرمود
مدت سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود و با حضرت مخدوم
علاء الحق قدس الله سره معاصر بود ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر شاه
چون سکندر شاه در تر خانه زمین استراحت کرد سریر سلطنت بنگاله
بوجود ذوی الجود سلطان غیاث الدین زیب و زینت یافت اول
چشمان برادران علاتی را کنده پیش مادر شان فرستاد و خاطر
خود را از دغدغه برادران فارغ پرداخت بعد از ان عدل و داد پیش
نهاد و همت ساخته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید نقل است که نوبتی
سلطان غیاث الدین به بیماری صعب مبتلا شده از زندگی مایوس
گشت و سه کس از ندمای محرم حرم خود را که یکی گل و سومی
لاله نام داشت بغسالگی مقرر ساخته بخشید
انها را به تیمن. انبا غان

کیمخت ؛ تو گفتی که شفقت ز عالم گریخت ؛ اگرچه غیاث
باپهلوانان و جنگ آوران لشکر خود بمبالغه تمام فرمان داده بود
حتی الامکان سعی بلیغ نموده بادشاه را زنده دستگیر نمائید اما از
که تقدیر بنوع دیگر بود سکندرشاه بردست یکی از پهلوانان لشکر غیاث
الدین نادانسته کشته شد هنوز قاتلش برسر استاده بود که یکی از ان
میان سکندرشاه را کشته دیده پرسید که این را که کشت او گفت من
کشتم گفت حیف کردی سلطان سکندر است پس هردو خایف و
ترسان پیش غیاث الدین رفتند و گفتند که اگر بیم آن باشد که اگر
دست بازدارم مقتول شوم درین صورت سبقت نموده میتوان کشت
غیاث الدین گفت البته میتوان کشت و بعد تامل گفت ظاهرا تو
سلطانرا کشته گفت بلی نادانسته زخم نیزه برسینه سلطان زدم
هنوز رمقی دارد غیاث الدین بعجلت تمام رفته از اسپ فرود آمد
سر پدر برزانوی خود نهاد و اشک بر رخساره روان کرد و گفت ای
چشم واکن و وصیتی فرما تا بجا آرم سلطان چشم باز کرد و گفت
ن آخر شده است سلطنت ترا مبارک باشد

تولر

ضعیفه همین یک پسر هرچه برخود نه پسندی بر دیگری میسند زن باز
بالحاح تمام التماس نمود که هرگز حسد و بغض را درین معنی مدخلی نیست
اگر لوازم خیرخواهی است بجا آورده آینده بادشاه اختیار دارد سلطان
قفل سکوت بر درج دهان نهاده ساکت ماند و با دل خود گفت
چون غیاث الدین پسر خلف است ولیاقت سلطنت دارد گو قاصد
جان من است باش باش ۱ فرزند خوش است اگر خلف زاد ٭ وگر ناخلف
بود تلف باد ٭ سلطان غیاث الدین را پس ازان مطلق العنان ساخت
اما غیاث الدین که از مکر و خداع آن زن همواره متشکی بود روزی
به بهانه شکار سوار شده بطرف سنارگام گریخت و عنقریب خروج
مشهود کارزار بهمرسانیده با پدر درخواست بیغام سلطنت کرده متعاقب
بعزم استخلاص مملکت با فوج عظیم از سنارگام کوچیده سنارگدهی را
مضروب خیام ساخت ازین طرف پدر هم بالشکر قیامت ریز
طبل استقبال نواخت روز دیگر در میدان گوالپاره طرفین
به تسویه صفوف پرداخته پا بجنگ قایم کردند ملولفه پسر با پدر
کین برآراسته ٭ بی محابا شد از سینه برخاسته ٭ پدر رشته مهر و الفت

عیاث الدین گشته درصدد ایذا و آزار او قابو جو میبود تا روزی فرص
یافته بحضور پادشاه دست ادب بر سر نهاده میخواست که مرکوز خاط
خود را بعرض رساند سلطان از طرز ادای زن بتفرس دریافت و
فرمود چه التماس داری بگو زن گفت تمنای که هست اگر پادشاه در اخفای
آن قسم یاد فرماید و حتی الامکان متوجه انجاح شود بپایه عرض رسانم پادشاه
در اخفای آن قسم یاد کرد و مبالغه نموده فرمود ع تمنا که داری جلوه گر کن
لبت آئینه خاک جگر کن مکار از روی برکاری عرض نمود که از حرکات
عیاث الدین خلجانی تمام در دل دارم او درین فکرست که قاصد ضرر جان
پادشاه شد قلع و قمع پسران من نموده خود مستقل و وسادهٔ سلطنت شود
اگرچه مرا بمنزله فرزند است و نمی خواهم که مضرت جانی باو رسد اما چون سلامتی
نفس پادشاه سررشته حزم و احتیاط از دست نداده علاج واقعه پیش از
وقوع نماید و اصلح آنست که او را بزندان حبس نماید یا که حدقه دیدگانش
نور بصارت عاطل سازد سلطان از اصغای این حرف برهم شده
ود که اینچه ابرعرض است که با شربت دولتخواهی آمیخته و چه نائره
تباهی است که بتمنا ریختی شرم نداری که توبفده پسر داری داین
ضعیف

بران مرتب نشد بعد انقضای ایام برشکال سلطان فیروز شاه بلکهنوتی شتافت چون موکب سلطانی حدود پندوه را معسکر ساخت سکندر شاه خود را مرد میدان ندیده برسم پدر بحصار اکداله متحصن گشت فیروز شاه در تضیق محصوران کوشید چون کار برانها تنگ شد سکندر شاه چهل زنجیر فیل با مال بسیار و تحف و نفایس بیشمار بپیشکش فرستاده و پیشکش هر ساله قبول نموده در صلح زد فیروز شاه قبول فرموده علم مراجعت بدار الملک خود افراشت پس ازان سکندر شاه باستقلال تمام سالی چند داد عیش و عشرت داد و در سنه ۷۶۶ مسجد ادینه بنا کرد اما هنوز با تمام نرسیده بود که نامه عمرش تمام شد و عمارت مسجد نیم کله ماند الان قدری از تعمیرات آن مسجد در جنگل پندوه از ابادی پندوه بمفاصله یک کروه موجود است فقیر انرا ملاحظه کرده الحق خوب مسجدی ساخته و مبلغ خطیر در تعمیر آن صرف شده باشد سعی او مشکور باد گویند سکندر شاه را از زن سابق هفده پسر بوجود آمده و از زن دیگر یک پسر مسمی بغیاث الدین که در حسن اخلاق و جمیع اوصاف بر همه برادران فایق و در امور سلطنت و جهانداری انسب و لایق بود لهذا زن اولین آتش حسد و حقد مشتعل ساخته خواهان

یافته بود و ملک تاج الدین و ملک سیف الدین قریب حبار کرده رسیده بودند که خبر و
فات سلطان شمس الدین شیوع یافت ملک سیف الدین حقیقت حال ایلچی
عرضداشت و بموجب فرمان سلطان اسپان را در عوض مواجب سپاهیان
متعینه بهار داده تحف و نفایس برد و ملک تاج الدین به بنگاله آمد مدت سلطنت
شمس الدین شانزده سال و چند ماه بود ذکر سلطنت سکندر شاه بن
شمس الدین چون سلطان شمس الدین بهنگرۀ جهان گذران را بدرود کرد روز
سوم بتجویز امرا و سران سپاه فرزند بزرگ او سکندر شاه بر تخت سلطنت بنگاله
اجلاس نموده دامن عدل و احسان بر مفارق عالمیان مبسوط گردانیده نوید
امن و امان درداد و استرضای خاطر سلطان فیروز شاه اهم دانسته پنجاه
زنجیر فیل با اقسام امتعه و اقمشه برسم پیشکش مرسول نمود و در همان ایام فیروز
شاه پادشاه دهلی بعزم تسخیر ممالک بنگاله در سنه ۷۶۰ روان شد چون بظفر
آباد رسید برسات شروع گردید سلطان همانجا مقام کرد و ایلچی نزد سکندر
شاه فرستاد سکندر شاه از اراده پادشاه دهلی متردد بود که در همان
اوان ایلچی فیروز شاه رسید سکندر شاه بمزید تمام حاجب خود را مع
پنج زنجیر فیل و دیگر تحف و هدایا همراه ایلچی فرستاده ابواب مصالحت گشاده امانی

بران

صلح گردید فیروزشاه پسر سلطان شمس الدین را با دیگر اسیران بلا دلکهنوتی
رها کرده علم مراجعت افراشت و در سنه سلطان شمس الدین پیشکش
بسیار و نفائیس شاهانه بیشمار مصحوب رسولان سخندان برای سلطان فیروزشاه
فرستاد سلطان نیز طریقه التفات با رسولان مسلوک فرموده رخصت
معاودت ارزانی داشت و چون سلطان شمس الدین از فیروزشاه دغدغه تمام
داشت لهذا در سنه ایلچیان دانا و سخن سنج بدهلی فرستاده التماس
صلح نمود فیروزشاه قبول کرده ایلچیان را بعزت و حرمت تمام رخصت
فرمود از انوقت درمیان دهلی و بنگاله حدود بسته شد و بادشاهان دهلی
بران عهود و مواثیق قایم بوده متعرض حال سلاطین بنگاله نشدند و بارسال
تحف و هدایا از طرفین سلوک بادشاهانه در یکدیگر مرعی داشتند و در سنه سلطان
شمس الدین از بنگاله ملک تاج الدین را با چند نفر امرا برسم رسالت با تحف
و پیشکش بسیار باز بدهلی فرستاد سلطان فیروزشاه تفقد بر حال رسولان
بیش از بیش فرموده بعد چند روز اسپان تازی و ترکی با دیگر تحف و هدایا
نفیسه مصحوب ملک سیف الدین شحنه فیل برای سلطان شمس الدین
در عوض فرستاد چون دران نزدیکی سلطان شمس الدین در بنگاله وفات

از قلعه برامده صفوف جنگ اراست لمولفه ز شمشیر تیر و سنان تفنگ
شد از دو طرف گرم بازار جنگ تن پهلوانان تهی شد ز روح
چو گل بر تن شان شگفته جروح • بعد قتل بسیار از طرفین مردم
کشته و خسته گردیدند آخر الامر نسیم ظفر بر پرچم فیروز شاهی وزید و شمس الدین
تاب نیاورده گریخته باز بقلعه تحصن جست چهل و چهار زنجیر فیل بزرگ که از جاجنگر
اورده بود با چتر و علم سو دیگر اسباب سلطنت و حشم بدست بهادران فیروز
شاه افتاد گویند در همان عرصه مخدوم شیخ راجا بیابانی که سلطان شمس الدین
اعتقادی کمال در حق آنجناب داشت ارتحال بعالم بقا کردند سلطان
شمس الدین بلباس فقیرانه از قلعه برآمده بجنازه شیخ حاضر شد بعد فراغ
از تجهیز و تکفین جریده سر سواری با سلطان فیروز شاه ملازمت نموده بی
آنکه پادشاه معلوم کند باز بقلعه آمد چون سلطان دریافت احوال نموده تاسف
خورد القصه چون مدت محاصره امتداد کشید و موسم برسات در رسید
از آنجا که در موسم برسات ولایت بنگاله یکسر آب میشود و تردد متعذر تمام
گردد سلطان فیروز شاه صلح گونه در میان آورد سلطان شمس الدین
از ضیق محاصره عاجز آمده بود فی الجمله گردن باطاعت نهاده طالب

صلح

دهلی متعرض حال بنگاله نشدند سلطان شمس الدین بکمال استقلال بمشاغل سلطنت
بنگاله قیام ورزید بتدریج تا حدود بنارس متصرف گردید و شوکت و عظمت
بیش از پیش بهمرسانیده تا نوبت سلطنت دهلی بفیروزشاه بن رجب رسید در
صدد استرداد ملک بنگاله گردید گویند دران سلطان شمس الدین حوض بتقلید
حوض شمسی دهلی تیار ساخت سلطان فیروزشاه که از شمس الدین خار بود
در تاب میبود در ۷۵۴ متوجه دیار لکهنوتی و بکوچ متواتر متصل بلده پنڈوه که
دار الملک سلاطین بنگاله بود در رسیده و در جای که الیوم فیروزپورآباد است
مضرب خیام ساخت و از انجا سواری فرموده بمحاصره قلعه پرداخت
سلطان شمس الدین پسر خود را با جمعی در قلعه گذاشته خود بقلعه اکداله که حصانت
تمام داشت پناه برده متحصن گردید فیروزشاه متعرض حال مردم سکنه پنڈوه
نشده پسر سلطان شمس الدین را بجنگ اسیر کرده متوجه قلعه اکداله شد در اول
روز جنگ عظیم واقع گردید بعد ازان مدت بیست و دو روز بمحاصره قلعه
پرداخت چون کار از پیش نرفت فیروزشاه خواست که تغیر مکان نموده
بکنار آب گنگ فرود آید پس بنفس نفیس بتفحص جای مناسب میگرد
سلطان شمس الدین بخیال آنکه فیروزشاه بعزم مراجعت سوار شده است

روز دیگر تفحص نشست ها چون مطابق فرموده حضرت مخدوم برای العین مشاهده
کرده همانجا مکانی که الیوم آثار آن موجود هست راست کرده در همان ایام حاجی الیاس
هم در پنڈوه وارد شد سلطان علاء الدین او را چندی محبوس ساخت اما آخر
باستدعای مادرش که دایه سلطان علاء الدین بود از قید رها کرده و بپایه اعتبار
رسانیده در مجلس خود راه داده حاجی الیاس باندک فرصت لشکر را بخود موافق
ساخته روزی باتفاق خواجه سرایان سلطان علاء الدین را کشته خود را شمس الدین
بهنگره لقب ساخته دیار لکهنوتی و بنگاله را متصرف گردید سلطنت سلطان
علاء الدین یک سال و پنج ماه بود سلطنت حاجی الیاس المخاطب
شمس الدین چون سلطان علاء الدین کشته شد و سلطنت بنگاله بحاجی
الیاس [illegible] رسید رسید خود را سلطان شمس الدین خطاب داده در بلده [illegible]
[illegible] نشست چون بهنگ بسیار میخورد لهذا بشمس الدین
[illegible] و استرضای مردم و دلجوی سپاه مساعی جمیله مبذول
[illegible] لشکر نمود بجاجنگر رفت و از انجا نفایس
[illegible] آورده بدار الملک خود مراجعت نموده
[illegible] بود تا سیزده سال سلاطین

دهلی

اورا از قرب حضور دور ساخت علی مبارک روانه سمت بنگاله
گردید در اثنای راه بعالم رویا حضرت شاه مخدوم جلال الدین تبریزی قدس الله
سره در خورد و عجز منتهها نموده حضرت مخدوم را خوش ساخت تا حضرت مخدوم
فرمودند که ما ترا صوبه بنگ دادیم اما برای ما هم مکانی راست خواهی کرد علی مبارک
انگشت قبول بدیده نهاده پرسید که کدام جا حکم تیار ساختن مکان میشود فرمودند
که در بلده پنڈوه جائیکه سه خشت بالای هم بیابی و یک گل صد برگ تازه و تر زیر
آن خشت ها بینی همانجا باید ساخت چون به بنگاله رسید با قدرخان ملازمت نمود
طرح اقامت افگند تا رفته رفته خدمت بخشی گری لشکر قدرخان یافت و چون ملک
فخرالدین از قدرخان بغی ورزیده ولی نعمت خود را کشته اطلاق سلطنت بر خود نمود
علی مبارک خود را سلطان علاء الدین خطاب داده لشکر بر فخرالدین کشیده
چنانچه مذکور شد انتقام ولی نعمت خود از فخرالدین گرفت و باستظهار
تمام تهانه در لکهنوتی گذاشته متوجه ضبط دیگر ممالک بنگاله شد چون خطبه و سکه
مملکت بنگاله بنام خود ساخت کسر نشاء عیش و کامرانی بوده ایمای حضرت
مخدوم را از خاطر سهو کرد تا شبی در خواب دید که حضرت مخدوم فرمودند
که ای علاء الدین سلطنت بنگاله یافتی و حکم ما را فراموش ساختی علاء الدین

خود را سلطان علاءالدین خطاب داده بر سر سلطان فخرالدین لشکر
کشید و در ۷۴۳ بعد از جنگ او را دستگیر ساخت و بسیاست رسانید
انتقام قدرخان گرفت اری ~ ای کشته کرا کشتی کامروز ترا کشتند
فردا بکشند انرا کامروز تراکشته ٭ بعد ازان سلطان علاءالدین
فوجی معتمد بطور تهانه در لکهنوتی گذاشته خود بعزم ضبط محال
دیار بنگاله مراجعت نمود حکومت سلطان فخرالدین دو سال و پنج ماه بود
سلطنت یافتن علی مبارک المخاطب سلطان علاءالدین
گویند در ابتدای حال ملک علی مبارک از ملازمان معتمد ملک فیروز
رجب بود و ملک فیروز برادرزاده سلطان غیاث الدین تغلق شاه
دلی و عم سلطان محمد شاه بود چون سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت
دهلی جلوس نمود در سال اول جلوس ملک فیروز را نائب باربک ساخت
دران اوان از حاجی الیاس کوکه علی مبارک خطائی بوقوع امد و بسبب
آن از دهلی گریخت چون ملک فیروز از علی مبارک درخواست او
نمود علی مبارک متفحص شد چون اثری از سراغ او نیافت پیش
ملک فیروز از گریختن او اطلاع نمود ملک فیروز بروی اعتراض نموده

ارا ز

کرد و داعیه ریاست و حکومت در دلش متمکن شده در کمین فرصت
می بود تا قابو یافته باغی شده ولی نعمت خود را کشته بر ممالک بنگاله فرمان
روا گشت چون سلطنت محمد شاه بادشاه دهلی بی رونقی تمام پیدا کرده بود
گرفتاری اورا در امورات دیگر بخاطر آورده دست از اطاعت بادشاه دهلی
کشیده اسم سلطنت بر خود اطلاق نمود بادشاه دهلی بسبب هرج
مرج سلطنت خود دست تصرف بر ممالک بنگاله رسانیدن نتوانست
از انوقت سلطنت بنگاله از دهلی جدا گردید و این فخر الدین بادشاه
اول است که خطبه سلطنت در ممالک بنگاله بنام خود خواند ذکر سلطنت
سلطان فخر الدین چون سلطان فخر الدین بر سریر سلطنت لکهنوتی
جلوس فرمود مخلص خان غلام خود را با لشکر آراسته بجهت ضبط
ممالک اقصای بنگاله فرستاد ملک علی مبارک عارض لشکر قدر
خان با لشکر مستعد قتال بمقابله او در آمده بعد از محاربه و مقابله بسیار
مخلص خان را بقتل آورده تمامی حشم اورا متصرف شد سلطان
فخر الدین که نو دولت بود و از امرای خود اطمینان خاطر نداشت نمی توانست
که بر سر علی مبارک رود و ملک علی مبارک جمعیت تمام بهم رسانیده

راکس الب دیکب کرد اشرفی نقد بخشیده وچتر ودورباش مرحمت فرموده
ولایت بنگاله وسنارگام باو مقرر داشته بتعظیم واحترام تمام باز رخصت
به بنگاله فرمود واو چهارده سال به تنظیم ونسق آن ممالک پرداخته تا
دست فخرالدین که ملازم او بود مقتول شد چنانکه تذکره میشود

روضه ثانی در ذکر سلاطین که در ممالک بنگاله بر سریر سلطنت
جلوس فرموده خطبه بنام خود خوانده اند باید دانست که از وقت سلطنت
سلطان قطب الدین ایبک تا عهد بادشاهی سلطان غیاث الدین
محمد تغلق شاه هفده کس از سلاطین مدت یکصد وپنجاه سال در
دهلی سلطنت کردند ودر ممالک بنگاله حاکمان از طرف بادشاه دهلی
به نیابت حکومت وفرماندهی میکردند وخطبه وسکه بادشاه دهلی در
ممالک بنگاله جاری ماند واگر کسی از حاکمان بغی ورزیده خطبه وسکه
بنام خود کرد سلاطین دهلی گوشمالی او واجب دانسته زود بسزا
رسانیدند اما چون در عهد سلطنت محمد شاه قدرخان بحکومت ونیابت
لکنوتی نامزد شده بنظم ونسق ممالک پرداخت ملک فخرالدین که سلاحدار
قدرخان بود مداخلت در امور ملکی بهمرسانیده استعداد تمام پیدا
کرده

بدستور سابق بحال او مقرر داشت و بهادر شاه را که داعیه گردنکشی داشت
بدرگاه آورده داخل زمرهٔ امرا گردانید او نیز تن باطاعت سلطان داده سلوک
امرایانه پیش گرفت سلطان غیاث الدین پسر خوانده خود تاتارخان را
والی سنارگام ساخته مخاطب سنارگام و گور و بنگاله نیز بسلطان
ناصر الدین رجوع کرده بدهلی مراجعت فرمود اما در همان زودی سلطان
ناصر الدین بجوار رحمت حق پیوست عهد حکومت بهادر شاه در بنگاله
سی و هشت سال بوده است حکومت قدرخان چون سلطان غیاث
الدین تغلق شاه از بنگاله مراجعت کرد هنوز بدهلی نرسیده در اثنای
راه در ماه ربیع الاول ۷۲۵ در زیر سقف قصر نو احداث وفات یافت
پسرش الغخان بر تخت سلطنت دهلی جلوس نموده خود را محمد شاه
نامیده جمیع امرا را بمناصب و جاگیر سرفراز ساخت و ملک بیدار
خلجی را که از امرای کبار او بود قدرخان خطاب داده اقطاع لکهنوتی
را که از وفات سلطان ناصر الدین خالی بود باو تفویض نمود و تاتار
خان را که تغلق شاه والی سنارگام کرده بود و برادر خوانده سلطان
محمد شاه مسند بهرام خان خطاب داده در یک روز صد زنجیر فیل و هزار

وباقطاع لکهنوتی قانع شد وتا عهد سلطان علاء الدین وسلط
بهمین منوال گذرانید ایام حکومت سلطان ناصرالدین در بنگاله شر
فرمانروائی بهادرشاه درزمان سلطنت سلطان علاء الدین بهادرشه ...
سلطان ناصرالدین یکی از امراء کبار سلطان علاء الدین بود وبایالت بنگاله ممتاز
شده مدتها بر مسند ایالت متمکن بود خطبه وسکه سلاطین دهلی جاری داشت
درعهد سلطان قطب الدین خلجی سلطنت بنگاله بخود قرار داده خود را
بهادرشاه نامیده خطبه وسکه ممالک بنگاله بنام خود کرد وظلم وتعدی آغاز
نهاد چندی بدین منوال گذشت اما چون نوبت سلطنت دهلی بغیاث الدین
تغلق شاه رسید ودر سنه ۷۲۴ عرایض از لکهنوتی متعرض ظلم وبیداد حکام آن
دیار رسید سلطان تغلق شاه بالشکرهای ستوده متوجه ممالک بنگاله
گردید چون بترهت رسید سلطان ناصرالدین که بسبب سلامت روی او
درعهد علائی تغرا قطاعش شده بود ودرگوشه لکهنوتی میبود طاقت مقاومت
با تغلق شاه درخود ندیده رضا بقضا داده از لکهنوتی کوچ فرموده بترهت
رفته ملازمت نمود وتحف وپیشکش بسیار گذرانیده سلطان غیاث
الدین تغلق شاه باحترام کوشیده چتر دوربارش داده اقطاعش
بدستور

سوار شده از آب بگذشت و متوجه بارگاه معزالدین کیقباد گشت
کیقباد بیطاقت شده از تخت فرود آمده بر پای پدر افتاد و یکدیگر را
در کنار گرفته بوسه بر سر و روی همدیگر داده گریه ها کردند بعد ازان پدر دست
پسر گرفته هر دو بالای تخت آمده پدر را بر تخت نشاند و خواست که خود
پیش تخت ایستد پس از تخت فرود آمده پدر را بر تخت نشاند خود باادب
پیش او نشست و لوازم شادمانی بجا آوردند بعد از ساعتی سلطان ناصر الدین
برخاست از آب گذر نموده ببارگاه خود رفت و از طرفین تحفه ها ارسال نموده چند
روز متواتر سلطان ناصرالدین برای ملاقات پسر رفته در یکدیگر صحبت ها
داشتند و روز رخصت نصیحتی چند گفته پسر را در آغوش گرفته رخصت
نمود و گریان و نالان بمنزل خود رفت و آنروز طعام نخورد و با محرمان خود گفت که
امروز پسر را وداع آخرین کردم پس ازانجا مهضت فرموده بمملکت خود
باز آمد و چون سلطان معزالدین کیقباد در آخر سنه ۶۸۹ کشته شد و سلطنت
از خاندان غوریه بسلسله خلجیه انتقال یافت و سلطان جلال الدین
خلجی بر تخت دهلی نشست سلطان ناصر الدین صرفه بجز اظهار اطاعت
و متابعت ندیده چتر و خطبه برطرف ساخته همچو سایر امرا سلوک نمود

تافت دو خورشید ز هر دو طرف ؛ الغرض بعد قرب جوار سلطان
ناصرالدین خاطر از استخلاص دهلی پرداخته طالب صلح گردید
و سلطان معزالدین از اغوای ملک نظام الدین از صلح ابا نموده عازم
جنگ شد و بعد از آن که سه روز از طرفین مراسلات واقع شد روز چهارم
سلطان ناصرالدین بخط خود نوشت که ای فرزند اشتیاق دیدار بسیار است
بیش ازین طاقت و شکیبائی در فراق تو مرا نمانده اگر نوعی نمائی که این
سوخته آتش حرمان بوصال تو رسد و یعقوب صفت یکبار دیگر چشم
منور گردید از مشاهده طلعت یوسفی روشن گردد در بادشاهی و عیش
و عشرت تو خلل نخواهد شد و این بیت دران ثبت کرد بیت گرچه فردوس
مقام خوش است ‌ هیچ به از لذت دیدار نیست ؛ سلطان معزالدین از مطالعه
مکتوب پدر متاثر شده خواهش دیدن ملاقات پدر نمود نظام الدین مانع
آمد چنان قرار گرفت که سلطان از کیلوکهری و پدر بادشاهی بقصد ملاقات از کنار
آب گهگر کوچ کرده در صحرای اوده بکنار آب سرو فرود آمد و چنان مقرر شد
که پدر از کشتی مرتبه بادشاهی دهلی ناصرالدین از آب سرو گذشته
بدیدن کیقباد آید و کیقباد در تخت نشسته باشد پس بغراخان برکشتی
سوار

وچون سلطان معز الدین کیقباد بعد وفات جد خود بعمر سیزده سالگی در دہلی بر تخت سلطنت نشست و بمقتضای جوانی در لہو لعب اعتناد بجز شاہد و شراب از امور مملکت مستغنی گردید و ملک نظام الدین در فکر استیصال خانوادہ بلبنی شد معز الدین را بران آورد کہ پسر عم خود را کہ کیخسرو باشد از ملتان طلبداشتہ در اثنای راہ باشت واکثر از امرا خیرخواہ را از میان برداشت سلطان ناصر الدین بغراخان در لکھنوتی خبر غفلت پسر و استیلای ملک نظام الدین شنیدہ مکتوبات نصیحت آمیز بہ پسر نوشت و برمزو اشارت بر اندیشہ حریف و علی ایما کرد سودمند نیفتاد لاعلاج شدہ بعد فوت سلطان بلبن بدو سال در ۶۸۷ بقصد انتزاع ملک دہلی با نصایح فرزند لشکر کشید چون بہ بہار رسید فرود آمد وچون سلطان ناصر الدین از بہار بکنار آب سرو رسیدہ نزول فرمود سہ تصب شد اعلام شہنشاہ دہر برلب آب گہگر حوالی شہر ہا گہکر ازین سو سروران طرف از لشکر بلب آورد گفت سہ تیغ زن مشرق ازان سوی آب ہا کرد چو روشن کہ رسید آفتاب ہا بر لب آب آمد و آراست صف ہا

اما حکومت و سلطنت طغرل در بنگاله بیست و پنج سال و چند ماه بود

حکومت بغراخان الملقب ناصر الدین بن غیاث الدین بلبن چون
سلطان ناصر الدین در ممالک لکهنوتی فرمانروا شد بعد چندی برادر کلانش که
سلطان محمد نام داشت و بجان شهید مشهور است در ملتان بجنگ مغلان شهادت
یافت و سلطان غیاث الدین را که باو دلبستگی تمام داشت در فراق او کاهیدن
گرفت سلطان ناصر الدین را از لکهنوتی طلبداشت چون بدهلی رسید مراسم
تعزیه برادر بزرگ بجا آورده در تسلی خاطر مذکور کوشید سلطان گفت که فراق
برادر تو مرا رنجور و ضعیف ساخته است و عنقریب وقت رحلت من است
درینوقت جدائی از من لایق نیست چراکه جز تو وارثی ندارم پسر کیقباد
و پسر برادرت کیخسرو خرد اند و تجارب روزگار ندیده اند اگر ملک بدست
ایشان افتد از عهدهٔ محافظت نتوانند برآمد و هرکه بر تخت دهلی نشیند
ترا اطاعت او لازم خواهد شد پس میباید که تو حاضر باشی ناصر الدین
قبول نموده در خدمت پدر ماند همین که اندک آثار صحت در پدر مشاهده
کرد بعجلت تمام به بهانهٔ شکار از شهر برآمده بی رخصت سلطان بلکهنوتی
آمد سلطان از آن اندوه باز بیمار شده در ۶۸۶ه ازین جهان گذران درگذشت

وچون

وسکهٔ آنولایت بنام او گردانید و در حین وداع وصیتی چند کرده گفت فرمان
روای لکهنوتی را با پادشاه دهلی خواه خویش باشد خواه بیگانه درافتادن و
بغاوت ورزیدن لایق نیست و اگر پادشاه دهلی قصد لکهنوتی کند حاکم لکهنوتی
را باید که عطف عنان نموده بجاهای دوردست رود و چون پادشاه دهلی مراجعت
نماید باز بلکهنوتی درآمده کار خود بدست زند و در ستدن باج و خراج از رعایا میانه روی
کار نماید نه این قدر ستاند که متمرد و سرتاب شوند و نه آنقدر که عاجز و زبون گردند و
نوکران خود را مواجب آنقدر دهد که ایشان را سال بسال کفایت کند و از باعث
معیشت و اخراجات لابدیه عسرت نکشند و در امور ملکی شروع بمشورت اهل
رای که مخلص و خیرخواه باشد نماید و در اجرای احکام از هوا پرستی اجتناب نموده
برای نفس خود خلاف حق نکند و از تتبع احوال چشم غافل ننموده نگاهداشت خاطر
و دلجوی ایشان را از ضروریات شمرده تغافل و سهولیت را کار نه بندد و هر کس ترا
برین تحریص نماید اورا دشمن دانسته سخن او را نشنوی و خود را در پناه کسی
انداز که از دنیا اعراض نموده رو بجانب خدا آورده باشد سه حمایت از کهن
دامان درویش ز صد سد سکندر قوتش بیش بعد ازان پسر را
وداع نموده بدهلی مراجعت کرد و بکوچ متواتر بعد یکسال بدهلی رسید

زد بر جگر ٭ فرو دامد از اسپ و ببرید سر ٭ چو شد طغرا آنجا بغفلت تلف ٭
برامد یکی شور از هر طرف ٭ شکستند یاران طغرل تمام ٭ همه زی سری گشته
بیدل تمام ٭ درین هنگام ملک باربک بیک برسر رسید و مقدر
بیش دویده بشارت فتح رسانید ملک باربک بیک تحسین و آفرین ها
کرده سر طغرل را با فتحنامه بخدمت سلطان ارسال نموده و روز دیگر با
غنایم و اسیران لشکر طغرل بملازمت رفته ماجرای فتح بعرض رسانید و
ملک محمد تیرانداز درجه اعلی یافت و برادرش ملک مقدر طغرل کش نام یافته
بر مسند امارت متمکن گردید و سلطان غیاث الدین بعد ازان بلکهنوتی آمده
هنگامه سیاست را گرم ساخت هر دو طرف رسته بازار و شهر دارها نصب
کرده اعوان و انصار طغرل را که اسیر و دستگیر شده بودند بر دارها کشیدند
و زنان و فرزندان ایشان را هر جا که یافتند گرفتار کرده بشهر لکهنوتی بسیاست
غیر مکرر بقتل رسانیدند تا آن زمان احدی از بادشاهان دهلی زنان و فرزندان
مردم گناهگار را نکشته بود و بعد ازان اقلیم لکهنوتی بولد خود بغراخان ارزانی
داشته خزانه و غیره هرچه از اموال طغرل بدست افتاده بود سوای فیل همه بوی
داد و مخاطب بخطاب سلطان ناصرالدین ساخته و چتر بر سرش گرفته خطبه

دسکه

فرصت را غنیمت تصور کرده متوجه بارگاه طغرل شد و مردمان گمان اینکه
از ملازمان لشکر طغرل اند هیچکس مستلاشی و متعرض ایشان نشد چون محاذی
بارگاه طغرل رسیدند بیکبار شمشیرها کشیده هر کرا در بار یافتند بکشتند
و فریاد بر آوردند که دولت بلبین چون طغرل نام بلبین شنید بخیال آنکه
سلطان رسید یکباره دست و پا گم کرده بسراسیمگی تمام از راه طهارتخانه
بدر رفت و بر اسپ بی زین سوار شده از کمال اضطراب بیاران خود
نپیوست و خواست که خود را باب که نزدیک لشکرگاه بود زده بیرون رود و خود را
گرد آورده بجا جنگ رستاید قضا را از گم شدن طغرل تمامی امرا و سپاه برهم خورده
هر کدام از و بجانبی نهادند و ملک مقدر که قتل طغرل بر دست او مقدر شده بود
بدنبال طغرل شتافته در کنار آب باو رسید تیر شکاری بر پهلو آورده از اسپ
فرو انداخت و خود از اسپ فرود آمده سرش از تن جدا کرد و چون مردم
طغرل در تفحص ولی نعمت خود بودند ملاحظه کرده سر را زیر گل بکنار آب بنهان
ساخته تن او در آب انداخت و جامه ها خود کشیده بجامه شستن مشغول شد
درین اثنا سلاحداران طغرل رسیدند و خداوند عالم و خداوند عالم گویان
طغرل را می جستند چون نیافتند راه فرا پیش گرفتند ملولفه مرا و را یکی تیر

که با هفت هزار سوار جرار انتخابی ده دوازده کروه پیش میرفته باشد هرچند
ایشان لوازم تتبع و تفحص بجامی آوردند اما از نشان طغرل اثری نمی یافتند
تا روزی ملک محمد تیرانداز حاکم کول و برادر او ملک مقدار از لشکر مقدمه علیحده
شده با سی چهل سوار پیش پیش میرفتند ناگاه در صحرا با بقالی چند دو چار شدند
و برای تخویف شروع بکشتن کرده یکی را گردن زدند و دیگران فریاد برآوردند که
اگر مقصود شما متاع و اسباب است هرچه داریم گرفته ما را از جان امان دهید ملک
محمد تیرانداز گفت ما را با مال و اسباب شما مدعا نیست غرض ما از سراغ طغرل
است اگر راه نمائید از جان و مال امان یابید والا هرچه بینید از خود بینید بقالان گفتند
ما غله باردوی طغرل برده بودیم و بالفعل از همانجا می آئیم از شما با طغرل نیم فرسخ راه
بیش نیست امروز مقام کرده است فردا کوچ کرده بجاجنگر خواهد رفت ملک محمد
تیرانداز بقالان را با دو سوار پیش ملک بار بک بیک برس فرستاده پیغام
نمود که حقیقت حال را از بقالان بخاطر آورده بعجلت تمام برآیند مبادا طغرل از اینجا
کوچ کرده بولایت جاجنگر که مملکت بنگاله است درآمده با مردم آنجا ساختگی کرده
جنگلی متواری شود و خود با سواران برنشسته پیشتر روان شد دید که بارگاه
طغرل ایستاده و لشکرش بغفلت تمام گرفته و فیلان و اسپان بچرا مشغول اند

فرصت

سلطان غیاث الدین از استماع این خبر کلفت اثر غمگین و در هم شده عزم بلوکانه کار بسته بهمت عالی قرار رفتن خود داد و فرمود تا کشتی های بسیار در جون و کنک مهیا کردند و خود برسم شکار بجانب سنام سمانه بر آمد و ملک سونج را بحکومت سمانه سرفراز ساخته و پسر خرد بغراخان با لشکر خاصه همراه گرفته از سمانه برگشته بمیان دوآب آمد و ملک الامرا فخر الدین کوتوال را بنیابت علت در دهلی گذاشته و از کنک عبره کرده با آنکه موسم برسات بود ملاحظه نکرده کوچ بکوچ جانب لکهنوتی یلغر کرد طغرل که درین فرصت لشکر مستعد بهم رسانیده بود با مال و اقبال و جمعیت تمام راه جاجنگر پیش گرفت و خواست ان را متصرف باشد چندگاه در انجا بماند و بعد ازان که سلطان معاودت بدهلی کنند باز بلکهنوتی رسید چند روز توقف کرده سالار حسام الدین وکیلدر بار بک را که جد مولف تاریخ فیروزشاهی باشد بضبط ممالک لکهنوتی مقرر فرموده خود بعزم تنبیه طغرل بجانب جاجنگر روان شد و قتیکه بحدود سنارگام رسید دنوج رای که ضابط آنجا بود بخدمت رسیده در سلک هواخواهان منتظم گشت و تعهد نمود که اگر طغرل اراده گریختن بطرف دریا نماید نگذارد اما چون سلطان به تعجیل تمام ازانجا گذشته منزلی چند رفت خبر طغرل منقطع گردید و هیچ کس ازو نشان نمیداد سلطان ملک باربک برس را

بنام خویش کردانید مقارن آن حال سلطان شفا یافته فرامین بادشاهی متضمن
شفا وصحت مزاج رسید طغرل بحکم السریع ملزوم از کرده پشیمان نگردیده دست
اصرار بردامن مخالفت زد سلطان غیاث الدین چون بران حال اطلاع
یافت ملک ایتکین موی دراز را که خطاب امین خان داشت وحاکم اوده بود
سرلشکر کرده وصاحب صوبه لکهنوتی کردانیده بامرای دیگر مثل تمر خان شمی وملک
تاج الدین پسر علیخان وجمال الدین قندری جهت استیصال طغرل کسیل کرد وچون ملک
ایتکین بالشکر موفور از آب سرو عبره نموده برسمت لکهنوتی روان شد طغرل
هم بافواج شایسته بمقابله آمده ازانجاکه درسخاوت وبخشش بے نظیر بود بعضے
امرا وسپاهیان ترک رفاقت امین خان کرده بطغرل پیوستند وشمول
انواع رعایت شدند لهذا درمحاربه شکست برلشکر امین خان افتاد وچون
امین خان هزیمت خورده باوده گریخت سلطان ازدریافت این خبر آشفته
شده دست بدندان گزید وحکم فرمود تا امین خان را بدر دروازه اوده بحلق کشیدند
وبعدازان ملک ترمتی را بافوج بسیار بدفع طغرل تعین فرمود وطغرل
حمله دلیرانه کرده این فوج را نیز شکست داده غنیمت فراوان بدست آورد
سه بنیروی اقبال آن شیرمست بدو باره سپاه عدو را شکست :

سلطان

کرد و امرا و ملوک و صدور نذور پیشکش ها گذرانیده بانعامات
سرفراز شدند و فرستادها بانعامات لایق سرفراز ساخته رخصت
معاودت فرمود تاتارخان از عنایات سلطانی خوشدل شده تن
باطاعت داده خود را در سلک امرای بادشاهی منتظم ساخت سلطان
غیاث الدین طغرل نام غلام ترک را بحکومت لکهنوتی سرفراز گردانید
حکومت طغرل المخاطب بسلطان مغیث الدین چون طغرل حکومت لکهنوتی
یافت ازانجاکه در سخاوت و شجاعت و دلیری و چالاکی عدیم المثل بود اندک مدت
ضبط و ربط ممالک لکهنوتی نموده تا کامروپ فتح نمود در سال ششصد و هفتاد و
هشت از لکهنوتی بجاج نگر لشکر کشید و رای آنجا را شکست داده فیل و مال فراوان و
امتعه و اقمشه بی پایان بدست آورد و بنا بران که سلطان غیاث الدین پیر شده بود و
هر دو پسرانش با فوج گران در ملتان بمقابلهٔ مغلان بودند در خیال سلطنت لکهنوتی
افتاده ازان فیلان و غنایم برای سلطان حصه نفرستاد و چون دران ایام سلطان
در دهلی بیمار شده قریب یکماه از خانه بیرون نیامد و اراجیف فوت سلطان در ممالک
منتشر گردید طغرل یکبار میدان را خالی دیده از پوست برآمد و جمعیت فراوان بهم رسانیده
خود را سلطان مغیث الدین خطاب کرد و چتر سرخ بر سر گرفته خطبهٔ آن بلاد

بحکومت لکهنوتی گذرانید در سنه ۶۵۶ ست و خمسین و ستمائه معزول شد.
حکومت آندیار بارسلانخان مقرر گردید حکومت ارسلان خان
چون ارسلانخان بحکومت لکهنوتی رسید به نظم و نسق پرداخت فی الجمله
استقلالی بهمرسانید در سنه ۶۵۷ سبع و خمسین و ستمائه دو زنجیر فیل و جواهر
بسیار و پارچه نفیسه بیشمار بسلطان ناصرالدین فرستاد و درین ایام
زودی در لکهنوتی وفات یافت حکومت محمد تاتارخان بعد از وفات
ارسلان خان پسرش محمد تاتارخان که در همت و سخاوت و شجاعت
و پاکدامنی شهره آفاق بود بحکومت لکهنوتی مستقل گردید و باطاعت سلطان
ناصرالدین چندان سرفرونمی آورد و بعد چندی خطبه ممالک لکهنوتی بنام
خود خواند و چندگاه بهمین منوال گذرانید و چون در سنه ۶۶۴ اربع و ستین و ستمائه
سریر سلطنت دهلی بوجود مسعود سلطان غیاث الدین بلبن زیب و زینت
یافت و اراده بلندحوصلگی و استقلال مزاج و کمال عزم آن بادشاه در اکناف
و اطراف شایع گشت محمد تاتارخان مآل اندیشی کرده شصت و سه زنجیر فیل
مع دیگر تحایف و هدایا بدهلی ارسال نمود و چون سال اول جلوس بود سلطان
غیاث الدین این معنی را تفاول دانسته در شهر قبه ها بسته شادیها
کرد

لکھنوتی درآمده فتنه برداشتند ملک عزالدین حقیقت حال بحضور سلطان
علاء الدین التمش نمود بدریافت این معنی ملک قرابیک تیمور خانرا
که از بندگان خواجه تاش بود جهت امداد طغا خان با لشکر گران بلکھنوتی
فرستاد عند المقابله افواج مغول تاب جنگ نیاورده هزیمت خورده به
ملک خود برگشتند و در همان نزدیکی بتقریب باتی چند میان عزالدین
طغا خان و ملک قرابیک تیمور خان مخالفت واقع شد لهذا سلطان علاء الدین
بمقتضای آنکه ع دو فرمانده بیک کشور نگنجد ؛ ملک قرابیک تیمور خان
را بحکومت لکھنوتی سرفراز فرموده ملک عزالدین طغا خان سیزده سال
و چند ماه بود حکومت ملک قرابیک تیمور خان بعد از عزل عزالدین
طغا خان ملک قرابیک تیمور خان حاکم ممالک لکھنوتی بضبط امور
ملکداری پرداخت تا ده سال بحکومت گذرانیده فوت کرد و در عهد
سلطنت ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش در سنه ۶۵۰
خمسین و ستمائه حکومت لکھنوتی بملک جلال الدین خانی تفویض
یافت حکومت ملک جلال الدین خانی چون ملک جلال الدین
بحکومت ممالک لکھنوتی شرف امتیاز یافت یک سال کم و بیش

او را گرفتار ساخت بعد قلع بنای فساد و دفع فتنه و شورش حکومت آن ممالک بعز
الملک ملک علاء الدین خان تفویض فرمود و او بضبط و ربط آن ممالک
پرداخته خطبه و سکه سلطانی درین دیار جاری داشت مدت سه سال حکومت
کرده معزول شد حکومت سیف الدین ترک بعد عزل عز الملک علاء الدین
سیف الدین ترک بفرمان نیابت بنگاله مباهات اندوخت او هم سه سال
متکی و ساده فرماندهی بوده بزهر مقتول شد حکومت عز الدین طغا خان چون
فلک شعبده باز دوران هنگام زمام سلطنت دهلی برضیه سلطان بنت
سلطان شمس الدین سپرده بود در عهد او حکومت لکهنوتی بعز الدین طغا
خان مقرر شد او بنظم و نسق آن ملک پرداخت و مدتی کامیاب و کامروا
بود چون در سنه ۶۳۹ تسع و ثلثین و ستمائه سلطان علاء الدین مسعود
سریر سلطنت دهلی را زیب و زینت بخشید طغا خان تحایف و نفایس
بسیار مصحوب شرف الملک سنقری بحضور سلطان بدهلی فرستاد
و سلطان چتر لعل و خلعت خاص مصحوب قاضی جلال الدین حاکم اوده
برای عز الدین طغا خان مرحمت فرمود و در سنه ۶۴۲ اثنا و اربعین و ستمائه
بسی هزار مغول افواج چنگیز خان از راه کوهستان شمالی بولایت

لکهنوتی

سلطان ناصر الدین خطاب داده ولایت لکهنوتی باو مفوض فرموده و چتر و دورباش
مرحمت کرده خود بدار الملک دهلی مراجعت فرمود سلطان غیاث الدین بصفت
عدالت و سخاوت متصف بود ایام سلطنتش دوازده سال بود حکومت
سلطان ناصر الدین پسر سلطان شمس الدین چون سلطان ناصر الدین بحکومت
بنگاله فایز شد بعد مراجعت سلطان شمس الدین بجانب دهلی غیاث الدین که
باطراف ممالک کامروپ رفته بود معاودت کرده علم بغی افراشت سلطان
ناصر الدین بعد محاربه عظیم او را بقتل رسانید و غنایم بسیار بدست آورده نفایس
و تحایف این ملک باکثر مردم روشناس بدهلی فرستاد و یک سال و چند ماه بحکومت
بنگاله پرداخت در سنه ۶۲۶ ست و عشرین و ستمایه در لکهنوتی شربت ناگوار
اجل چشید و حسام الدین خلجی که یکی از امرایان محمد بختیار بود در ممالک بنگاله
فایز شد حکومت علاء الدین خان چون سلطان شمس الدین خبر وفات فرزند
دلبند خود شنیده مراسم تعزیت بجا آورده در سنه ۶۲۷ سبع و عشرین و ستمایه
جهت اطفای آتش فتنه که بعد وفات ناصر الدین در ممالک بنگاله وقوع یافته
بود بلکهنوتی در آمد و با ملک حسام الدین خلجی که طغیان ورزیده خلل تمام در
نظم و نسق بنگاله انداخته بود در سنه ۶۲۸ ثمان و عشرین و ستمایه جنگ کرده

عز الدین قاتلش که علیمردان خلجی باشد قابض ممالک بنگاله شد و خود را سلطان علاء
الدین مخاطب کرده خطبه و سکه بنام خود جاری ساخت و باد نخوت و کبر در کاخ دماغش
پیچید و ظلم و بدعت آغاز نهاد دو سال بحکومت پرداخت آخر چون افواج سلطانی
از دهلی رسید جمیع خلجیان با افواج بادشاهی متفق شده انتقام عز الدین ازو کشیدند
بعد ازان نوبت حکومت این ممالک بغیاث الدین خلجی رسید مسلط
شدن غیاث الدین خلجی در بنگاله چون غیاث الدین خلجی بحکومت بنگاله
فایز شد ازانجا که در شهور سنه ٦٠٧ سبع و ستمائة سلطان قطب الدین در لاهور
بحالت چوگان بازی از اسپ افتاده وفات یافته بود پسرش آرام شاه بر سریر سلطنت
دهلی نشسته سلطنتش بی رونقی تمام داشت غیاث الدین درین دیار تسلط تمام پیدا
کرده خطبه و سکه این ممالک بنام خود ساخت و چندی اطلاق سلطنت بر خویش
کرده بحکومت پرداخت و چون سریر دهلی بجلوس سلطان شمس الدین التمش زیب
و زینت یافت در سنه ٦٢٢ اثنا و عشرین و ستمائة لشکر به بهار کشید و به لکهنوتی
در آمد سلطان غیاث الدین تاب مقاومت در خود ندیده سی و هشت زنجیر
فیل و هشتاد هزار روپیه مع دیگر نفایس و تحف نذر گذرانیده خود را از هواخواهان
سلطان شمرد و سلطان شمس الدین خطبه و سکه آنجا بنام خود کرده پسر مهین خود را

خود را از تنگنای بیرون کشید کفار آنرا که تا لب آب بتعاقب پرداختند
و دست بغارت و قتل گشادند تا برخی با آب تیغ و قدری بسیل آب غریق بحر
فنا گشتند اما لشکر اسلام چون بلب آب رسیدند متحیر استادند ناگاه
یکی از لشکریان اسپ خود در آب راند و بقدر یک تیر انداز پایاب یافت
تا تمامی لشکر از معاینهٔ اینحال خود را در آب انداختند چون زیر آب همه ریگ
بود باندک حرکت همه غرق آب گردیدند بالجمله محمد بختیار با هزار سوار
و بقولی با سه صد سوار پایاب گذشت باقی همه طعمهٔ سیل آب گشتند چون
محمد بختیار از ان دریای زخار با جمعیت قلیلی بسلامت عبور کرده از غایت
خسته و انفعال که زنان و فرزندان مقتولان و غریقان از کوچه و بام زبان به تشنیع و نفرین
او میکشادند بمرض دق مبتلا شده در دیوکوت رسید عرضهٔ مرگ شد و بقول بعضی
علیمردان خلجی که از امرای او بود در ان بیماری سرش از تن جدا کرده علم حکومت در
ممالک لکهنوتی افراخت حکومت ملک اختیار الدین محمد بختیار در بنگاله دوازده سال
بود چون محمد بختیار از حکومت این جهان فانی درگذشته عازم جهان باقی گردید ملک عز الدین
خلجی بحکومت این بنگاله اعز امتیاز یافت هنوز بهشت ماه بیش نگذشته بود که علیمردان
خلجی بقتلش مبادرت نمود حاکم شدن علیمردان خلجی در بنگاله بعد قتل

بنظر نیامده سه نه آدم بجز قرص خورد نان   نه حیوان علف دید جز کلکستان
از غایت جوع مردم لشکر بگوشت ستوران مرگ را بر زندگی ترجیح داده
گردن زیر خنجر شان می نهادند القصه باینحالت تا پل رسیدند چون آن
هردو سردار در یک دیگر خصومت کرده از سر پل برخاسته رفته و مردم آن نواح
پل را شکسته بودند از ملاحظه این شکستگی دل امیر و فقیر مگا چون کاسهٔ
چینی شکست محمد بختیار غریق دریای تحیر و تفکر شده از چاره کار در ماند
بعد کنکاش بسیار خبر یافت که درین نزدیکی بتخانهٔ ایست در غایت ارتفاع
و بتان زرین و سیمین در غایت عظمت در انجا نصب اند گویند بتی دران
بتخانه بود که هزار من وزن داشت الغرض محمد بختیار با فوج خود دران
بتخانه مامن کردند و بتدبیر ساختن معبر سرگرم گردید رای کامروپ
همگی سپاه و رعایای ولایت خود را حکم کرد که دست بتاراج دراز سازند
مردم آن ولایت فوج فوج شتافته بمحاصره بتخانه پرداختند و از هر طرف
نی نیزها در زمین فرو برده و درهم بافته بشکل دیوارها ساختند محمد بختیار
دید که کار از کار میگذرد و کارد باستخوان میرسد بیکبار از بتخانه برآمده
با جمعیت خود یورش نموده بران حصار نیستان زد و راهی سر کرده

خود را

بیشتر میرود راهی کامروپ صلاحت بر رفتن نداده گفت اگر امسال یورش عازم
تبت موقوف نموده سال آینده جمعیت لایق بهم رسانیده باستعداد تمام
عزیمت الطرف نمایند من هم پیشرو لشکر اسلام بوده کمر جانفشانی
بر میان بندم محمد بختیار اصلا برین سخن گوش نه نهاده نهضت به پیشتر
کرد و بعد شانزده روز بزمین تبت پیوست با قلعه که بنای کرشاسپ شاد
از لیس خفتن بود جنگ شروع نموده خلایق بسیار از سپاه اسلام شربت
ممات چشیدند و کاری از پیش نرفت و از مردم آن بوم که بندی و اسیری
آمده بود دریافت شد که در پنج فرسنگی این قلعه شهر عظیم در غایت
آبادانی است پنجاه هزار سوار ترک خونخوار تیرانداز دران شهر موجود است
هر روز بخاس آن شهر قریب هزار یا نصد راس اسپ ترکی بفروخت
میرود اسپان بدیار لکهنوتی از همانجا میروند شما با این جمعیت قلیل
خیال محال در سر دارید محمد بختیار از دریافت این احوال از اراده خود پشیمان
شده به نیل مقصود مراجعت کرد و حین سکنه آن اطراف علف و غله را
آتش زده رخت خود در شعاب جبال کشیده بودند هنگام معاودت
تا پانزده روز مردم لشکر بالمرّة غله دستوران را یک ساق علف

که پای تخت کالیبی بود رفته متصرف شد ملک محمد بختیار از بهار عازم ملازمت شده
در وقتیکه سلطان از مهونه متوجه بداؤن بود رسید انواع جواهر و اصناف نفائس بنگاله
و نقود فراوان پیشکش گذرانید و چندی همراه رکاب سلطان بوده باز رخصت معاودت
یافته بممالک بنگاله آمده و مدتی متمکن و ساده فرماندهی آن ممالک بوده بقلع و قمع
بتخانه ها پرداخته تعمیر مساجد نمود پس ازان عازم ممالک خطا و تبت گردیده با جمعیت
ده دوازده هزار سوار جرار از راه کوهستان شرقی و شمالی بنگاله براه نمائی یکی از
رؤسای کوچ علی میچ نام که بر دست محمد بختیار باسلام مشرف شده بود بر اجبال
رسید علی میچ لشکر او را بسرزمینی برد که شهر آنجا را ابردهن گویند و برهمن
[illegible] نیز خوانند مردم گویند که این شهر از آثار گرشاسب شاه است پیش آن
[illegible] بمکلدی که در عمق و وسعت سه چند نهر گنگ است جاری
[illegible] زخار عریض و پهناور متعسر المعبر است از آنجا گذشته
[illegible] چشم از سنگ تراشیده بطول بیست و نه طاق
[illegible] گرشاسب شاه در وقت یورش هندوستان
[illegible] برآمده بود القصه محمد بختیار ازان پل
[illegible] بجهت محافظت آن پل نگاهداشته
عازم پیشتر

نموده روانه شد راجهٔ آنجا که لکهمینا نام داشت و مدت هشتاد سال
بحکومت آنممالک گذرانیده بود در زمانیکه بر سر مایده با کل ماکولات
اشتغال داشت بیک ناگاه محمد بختیار با هیزده سوار تاخت آورده تا خبردار
شدن راجه بدرون سرایش داخل شده تیغ با برق کردار صاعقه بار از نیام
آهیخته بده و زن در افتادند و خرمن عمر اکثری را وقف صواعق محرقه سیوف
ساختند و راجه لکهمینا از هول این واقعه دست و پا گم کرده تمامی خزانه
و خدم و حشم بجا گذاشته برهنه پا از پس پشت سرای بدر زده بر کشتی سوار
شده بسمت کامروپ گریخت محمد بختیار شهر را بجاروب غارت روفته
ویران مطلق ساخت و شهر لکهنوتی را که از قدیم دار الملک ممالک بنگاله
بود مجددا دار الملک خود ساخته بر چار بالش وسعت آباد بنگاله بفراغ
خاطر متمکن گشت و خطبه و سکه بنام سلطان قطب الدین جاری کرده
در رواج امور اسلام کوشید از آن تاریخ مملکت بنگاله در تصرف
سلاطین دهلی در آمد ملک اختیار الدین محمد بختیار اولین کسیست
از اهل اسلام که در ممالک بنگاله حکومت کرد و در سنه تسعه و تسعین
و خمسمائه ۵۹۹ چون سلطان قطب الدین بعد فتح قلعه کالنجر بشهر مهلوته که

که محمد بختیار از وفور قوت و زور ارادهٔ جنگ با فیل میکند سلطان از راه
تعجب از وی سوال کرد محمد بختیار از جرأت جاهلیت انکار نکرد و یدانست که
مطلب ارکان دولت بر افنای اوست الغرض روزیکه جمیع خواص و عام
در دربار حاضر بودند فیل سفید که مست بود در قصر سفید حاضر کردند محمد
بختیار دامن برکمر زده بمیدان درآمده گرزی بر خرطومش زد فیل نعره
زنان گریخت جمیع نظارگیان از حاضران و حاسدان ندای تحسین
و آفرین بفلک رسانیده متعجب گردیدند سلطان ملک محمد بختیار را بخلعت
خاص و انعامات بیکران سرفراز ساخته بامرا فرمان داد که هریکی او را انعامات
ارزانی دارند چنانچه همگی امرا اموال بی پایان بروا ایثار کردند محمد بختیار
همدران مجلس تمامی آن اموال و چیزی از مال خاصه خود بران افزوده برا
حاضران تقسیم کرد القصه درینوقت حکومت ممالک بهار و لکهنوتی هم
باو تفویض نموده خود بجمعیت خاطر مفیض المرام متوجه دار السلطنت
دهلی گردید ملک بختیار دران سال صوبه بهار را بعد فتح متصرف شده
بنظم و نسق پرداخت و سال دوم بممالک بنگاله درآمده در هر جا تهانه
نشانده لشهر ندیه که دران اوان دار الراج ممالک بنگاله شده عزیمت

افتخار باوج فلک سوده ملک کیله و ثبالی بجاگیرش مقرر شد ازانجا بخدمت ملک حسام الدین بصوب اوده رفت درانملک مسلط شده شوکت و منزلتی دیگر بهم رسانید چون آوازه جلادت و سخاوت و طنطنه تهور و بردلی او در اطراف هندوستان منتشر گشت سلطان قطب الدین که هنوز بر سریر سلطنت دهلی متمکن نشده در لاهور بود خلعت گران بها فرستاده او را پیش خود طلبیده فرمان ایالت ممالک بهار نیز بنام او داده بالطرف کسیل و او بانطرف یورش نموده دقیقه از قتل و غارت فرو نگذاشت گویند در بهار کتب خانه هنود که بدست ملک محمد بختیار افتاده و موجب اجتماع کتب ازبرهمنان استفسار نمود گفت تمام این شهر مدرسه بود و در لغت هند مدرسه را بهار گویند لهذا این شهر بدین نام موسوم گشت و بعد ازان چون محمد بختیار مظفر و منصور مراجعت نموده بخدمت سلطان پیوست از ملازمان دیگر ممتاز و محسود الاقران گردید و درجه اعتلایش آنقدر ارتفاع یافت که ارکان دولت سلطان قطب الدین را عرق حسد بحرکت آمده در آتش رشک و غیرت می سوختند و در افنای و دفع او بهمدستان شدند تا آنکه روزی در مجلس سلطان بتقریب قوت و زور بازویش متفق اللفظ بر زبان آوردند

شیوع یافت سلطان قطب الدین از کول باستقبال رفته غنایم کول را با
نفایس بسیار نذر گذرانید و بخلعت خاص سرفراز گردیده طلوعه افواج سلطان
شده پیش پیش روان گشت و با افواج رای بنارس مقابل شده منهزم گردانید
و آخر راجه جیچند رای بنارس را هم بمیدان کشته مظفر گردید چون سلطان شهاب
الدین که از عقب با فواج می آمد رسید به بلاد بنارس در آمده تمام آندیار را
تا ممالک بنگاله بی سر ساخته قریب یکهزار بت خانه را خراب ساخته و نفایس
و جواهر افزون از حد حصر بغنیمت گرفته مراجعت بغزنین کرد و مملکت دهلی بدست
قطب الدین ماند سلطان قطب الدین ملک اختیار الدین محمد بختیار خلجی را که سپه
سالار و از امرای کبار او بود حکومت ولایت بهار و لکهنوتی تفویض فرموده محمد
بختیار از اعیان غور و گرم سیر مردی شجاع و دلیر و قوی الجثه و پرزور بود در
اول بخدمت سلطان شهاب الدین غوری بغزنین شتافت چون جمال صوری
و وجاهت ظاهری نداشت وظیفهٔ مختصر مقرر گردید محمد بختیار بدیل شده
چون همراه رکاب سلطان بهندوستان آمده همین جا ماند و منظور نظر دیوانیان
هندوستان هم نشد و از انجا برخاسته در بر داوان نزد اوغل بیگ
که حاکم ملک دواب بود در رفت و در انجا عزتی بهم رسانیده بسپه سالاری سر
افتخار

بنگاله مستقل شده مدتها بفراغ خاطر بحکومت پرداختند چون عرض مولف ذکر سلاطین اسلام است لهذا بشرح احوال راجایان هندو نپرداخته کمیت خوشخرام خامه مشکین رقم را از طی این وادی عطف عنان نموده بتحریر و تقریر کوائف حالات حکام و سلاطین اسلام اجازت جولان میدهد بیان ابتدای منور شدن ظلمت اباد بنگاله بشعاع افتاب جهانتاب دین محمدی صلعم از رسیدن ملک اختیار الدین محمد بختیار خلجی و مسلط شدن او بران ممالک روضه اول در ذکر حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین دهلی به نیابت درین ملک فرمان روائی کرده اند بر ضمایر بیضا نظایر مستخبران اثار سلاطین و حکام اهل اسلام مخفی و محتجب نماند که ابتدای شعاع خورشید دین محمدی در ممالک بنگاله از وقت سلطنت سلطان قطب الدین ایبک بادشاه دهلی ست و وجه تسمیه ایبک آن است که انگشت خنصر او شکسته بود لهذا ایبک می گفتند چون سلطان قطب الدین در سنه تسعین و خمسمائه قلعه کول را بجبر و قهر از کفار مستخلص ساخته یکهزار اسپ و غنایم بیشمار بدست آورده دران ایام خبر توجه سلطان معز الدین محمد سام که بسلطان شهاب الدین اشتهار دارد بقصد تسخیر قنوج و بنارس

وترکان ممالک بنگاله را تاراج کرده اثر ابادی نگذاشتند و چون افراسیاب عازم
کوهستان ترهت شد شنکل بوسلطت ایلچیان دانا استدعای عفو جرایم نموده
با تیغ و کفن بخدمت شتافت و التماس رفتن بولایت توران کرد افراسیاب
خوش شده ممالک بنگاله تمامی هندستان بلپرش ارزانی داشته شنکل را
همراه خود برده در جنگها ماوران بردست رستم کشته شد در زمان حکومت رای
جیچند که بسبب بی پروای او اکثر ممالک هندوستان رو بخرابی آورده بود سالها هندو
ستان بحال اصلی نیامده در تمامی قلمرو هندوستان بی رونقی پدید آمده بود درانوقت بازماند
یان ممالک بنگاله فرصت یافته قابض الملک شده دم استقلال زدند
و چون فور که از خویشان راجه کمایون بود خروج کرده اول ولایت کمایون را
متصرف شد بعد ازان راجه دهلو برادر جیچند را که دهلی آباد کرده اوست
بجنگ اسیر کرده قنوج را بتصرف آورد و بعد ازان لشکر به بنگاله کشید تا کنار
دریای احقر بحیطه تصرف خود در آورد و این فور همانست که بردست اسکندر کشته
شد بعد ازان راجه مدیوا شهور که مثل او راجه عظیم الشان در هندوستان کم نشان
مید هند لشکر برده ممالک لکهنوتی را مفتوح ساخته به برادر زاده های خود تقسیم
نمود و نظم و نسق کلی نموده با غنایم بیشمار بقنوج رفت و بعد مرور ایام بازماندگان
بنگاله

سرحد گهوره گهات بنگاله مقابله شده تا دو شبانروز جنگ قایم بود
هرچند ترکان اثار شجاعت بظهور رسانیدند و پنجاه هزار کس کشته
را علف تیغ ساختند اما کثرت لشکر هند و کاری پیش نرفت
و از ترکان نیز هیژده هزار کس کشته شد روز سوم ایت مغلوبیت
از ناصیه حال خود مشاهده نموده پهلو از جنگ تهی کردند و چون فوج
هند غالب و ملک ایشان دور بود جنگ در گریز کرده بکوهستان
جای محکمی بدست آورده پناه کردند و با فراسیاب عریضه مشعر احوال
فرستادند درانوقت افراسیاب در شهر کنگ دژ که مابین خطا و چین و از شهرستان
مانع یکماه راه آنطرف واقع است اقامت داشت بمجرد وصول عریضه و اطلاع احوال با یک
لک سوار جرار انتخابی بقصد کومک ایلغار کرد و در وقتیکه شنکل رایان نواحی را
طلبیده و پیران را محاصره تنگ ساخته نزدیک بود که همه را علف تیغ سازد و هم لشکر در راه
حمله کرده هندوانرا اجملا ولیکن دل از جای و دست از کار رفته بنات النعش وار متفرق
شدند و پیران از ضیق محاصره برآمده ملازمت افراسیاب از لشکر هنود آنقدر که توانست
بخاک فنا انداخت و شنکل با بقیة السیف هزیمت خورده بشهر لکهنوتی درآمد و از تعاقب
افراسیاب زیاده از یک روز در لکهنوتی مجال اقامت نیافته بکوهستان ترهت گریخت

پرستش آن اشتغال نماید واین امر از همه شایع تر شد والیوم در مذهب
ما کفار هندو پرستش بت و آفتاب و آتش رایج تمام دارد و بعضی بر آنند
که آتش پرستی از وقت گشتاسب بادشاه ایران که ابراهیم زردشت
رواج داده تا کابل و سیستان و تمامی مملکت ایران رایج شد بمرور ایام
در هندوستان نیز شیوع یافت و چنانکه گذشت درانوقت ممالک
بنگاله بتصرف رای هند درآمد و رایان بنگاله باج و خراج والتواع پیشکش
گذرانیدند بعد ازان چون سنگلدیپ از نواحی کوچ خروج کرده
بر کیدار غالب آمد درانوقت راجه سنگلدیپ شهر گور را احداث
نموده پای تخت ساخت و مدتی بر ممالک بنگاله و تمامی مملکت
هند فرمان روا بود سنگلدیپ چهار هزار فیل و یک لک سوار
و چند لک پیاده بهم رسانیده باد نخوت بکاخ دماغش پیچید و خراج
بدربار ایران که بطریق معمول رایان هند میدادند نداد و چون
افراسیاب کس بتحصیل باج و خراج فرستاد بزجر و اهانت تمام
برگردانید افراسیاب برخشم شد و پیران ویسه را که سپهسالار او
بود با پنجاه هزار ترک جرار فرستاد در کوهستان کوچ نزدیک

حصه افگنند و این معنی از آمدن ملک اختیار الدین محمد بختیار خلجی ظهور
یافت چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد شرح تسلط بعضی رایان هند
بر ممالک بنگاله و سبب رواج بت پرستی در هند مخفی و مستتر مباد
که در قدیم الایام رایان ممالک بنگاله صاحب جاه حشم و عظیم الشان
بوده اند و اطاعت مهاراجه هند که صاحب سریر دهلی باشد نمیکردند
چنانچه شرح کرد راجه عظیم الشان شد ممالک دکن را متصرف کردند دران
وقت گماشته های او قابض و متصرف گشتند در ممالک هندوستان
رواج بت پرستی از زمان او شد گویند در ابتدا هند چنانچه از
پدر خود حام بن نوح علیه دیده و شنیده بود بطاعت و عبادت ایزدی
اشتغال داشت و فرزندانش نیز بهمان طریق و شیوه یزدان پرستی
اقدام مینمودند تا در وقت رای مهاراج شخصی از ایران آمده به پرستش
آفتاب مضل مردم هند گردید و در ایام بعضی ستاره پرست و برخی
آتش پرست شدند و در عهد رای سورج برهمن از کوهستان
جهارکند بملازمت او رسیده هندوانرا تعلیم بت پرستی نمود
و گفت هر کسی شبیه پدر و جد خود را از طلا و نقره و سنگ ساخته به

راجه لکهنیا پسر لکمن بر تخت حکومت نشست درانوقت دارالراج
دایان بنگاله شهر ندیه بود و این ندیه شهری معروف و دارالعلم هنود است
الآن که به نسبت سابق خراب و ویران گشته نیز در علم ضرب المثل است
منجمان آنجا که در علم نجوم و کهانت شهره آفاق بودند متفق اللفظ در زمان
وضع حمل مادر لکهنیا اظهار کردند که درین ساعت فرزند ادبار تولد شود
دراعات ادبار شامت باشد و اگر بود ازین بدو ساعت بزاید بسلطنت
گذراندن شیر زان فرمود تا هر دو پایش را بهم بسته نگون اویختند و پس
از دو ساعت فرود آوردند و مقارن وقت سعود فرزند بزمین آمد
[illegible] مادرش فوت کرد راجه لکهنیا هشتاد سال بسلطنت گذرانید
[illegible] عدل [illegible] داشت و در سخاوت نظیرش نبود گویند علمای
[illegible] در اواخر عمرش که کمال ایام سلطنتش
[illegible] براجه لکهنیا اطلاع کردند که از روی علم
[illegible] سلطنت تو بزوال رسد و دین تو
[illegible] سخن را وقعی ننهاده پنبه تغافل
[illegible] شهر خود را بجاهای

حصه

سلطنت از خاندان او هم انقطاع یافته بادسر که او هم کالیسنه بود رسید و
یازده کس او و اولاد او بسلطنت رسیده هفتصد و چهارده سال سلطنت
بنگاله کرده و بعد ازان که سلطنت از خانه او هم انقلاب کرده به بهوپال
کالسته رسید او و فرزندانش ده کس مدت شش صد و نود و هشت سال
حکومت این ممالک کردند چون دولت ایشان نیز زوال یافت سکنه
سین کالسته و فرزندانش همگی هفت کس یکصد و شصت سال
بحکومت بنگاله پرداختند و این شصت و یک کس مدت چهار هزار
و دوصد و چهل سال باستقلال کمال بر مسند حکومت این مملکت
متمکن بودند و چون زمان اقبال ایشان انقراض یافته دولت ایشان
سپری شد سکه سین قوم بید بر مسند فرمانهی جاگیر شد و سه سال
بنظم و نسق آن ممالک پرداخته رخت هستی بربست بعد ازان بلال
سین که قلعه گور تعمیر ساخته بود پنجاه سال بر وساده تخت حکومت متمکن
بوده فوت کرد بعد ازان لکهن سین هفت سال و بعد ازان مادهوسین
ده سال و پس ازان کیوسین پانزده سال و بعد ازان سداسین
هیژده سال و بعد ازان نوج سه سال چون نوبت اینها گذشت

کرده بحمل جهازات بولایت خود میبرند همچنین متصل خرابه گور در موضع
گوامالتی یک کوتهی پخته دیگر تیار شده در انجا نیل تیار می شود اگرچه ذکر
قصه بالا ضرورت نبود لیکن چون از دو سال سردار کوتهی کمپنی خداوند
نعمت مستر جارج ادنی صاحب دام اقباله مقرر اند و فقیر در همین جا بتحریر
و تالیف این رساله پرداخته لهذا مذکور شد چمن چهارم در شرح حکومت رایان
در زمان سلف در ممالک بنگاله بر سبیل اجمال چون بمساعی جمیله بنگ
بن هند ممالک بنگاله ابادان گردید فرزندانش بطناً بعد بطناً انملکها
را بوجه احسن معمور گردانیده بحکومت و ریاست پرداختند اول کسیکه
در ملک بنگاله قدم بر مسند حکومت و فرمانروایی گذاشت راجه بهاگیرت
[illegible] مدتها بامر حکومت بنگاله پرداخته آخر بدهلی رفته در جنگ در
جودهشتر بمهابهارت کشته شد مدت حکومت او دو صد و پنجاه سال
بود بعد ازان بست و سه نفر دیگر از فرزندانش بطن در بطن قریب
دو هزار و سه صد و [illegible] سال حکومت کردند پس ازان حکومت از خاندان
شان انتقال [illegible] گور که از قوم کایسته بود رسید و دو
صد و پنجاه سال [illegible] نفر کس حکومت کرده دولت
سلطنت

ر کرده سمت شمال مقام حضرت نبوده که درانجا استانه منوره مولیح زبده وبرگزیده حضرت مخدوم شاه جلال تبریزی قدس الله سره و مزار مبارک حضرت نور قطب العالم بنگالی نور الله مرقده که زیارتگاه خلایق و مرجع حاجتمندان و مستمندان است واقع است و مجرای انواع فیوضات است چنانچه هر مسافری فقیری و مسکینی یا اهل دنیا داری درانجا وارد شود و شب باش گردد تا سه وقت او را طعام پخته نمیدهد طعام پخته یا که برنج و دال و نمک و روغن و گوشت و تمباکو بقدر مناسب حال آنکس از بهندار سرکار خدامای ولوازم انجا میدهند و هر سال در ایام شب برات یا ذوالحجه در هر شهر که ایام خشکی شود میله هجوم و ازدحام خلایق بدرجه کثیر می شود چنانچه تا لکها مردم از فاصله پانزده و بست منزل مثل هوگلی بندر و سلهت و جهانگیر نگر و غیره آمده جمع میشوند و مستفیض زیارت میکردند و در مالده و اطراف آن پارچه افریشمی خوب می شود و پارچه سفید از قسم ململ هم بافته می شود و کرم پیله در اطراف آن افراط دارد و افریشم خوب میسازند و از مدت یکقرن کوٹهی کمپنی انگریز انرون مهاندا مقرر شده است پارچه سفید و افریشمی فرمایش سرداران کمپنی انگریز روپیه پیشگی داده بطریق بیع سلم خرید میکنند و افریشم هم دران کوٹهی تیار میسازند و از مدت دو سال کوٹهی نیل هم متصل کوٹهی مذکور تیار شد نیل خوب تیار ساخته در کمپنی خرید

صرف میشود وکان هم آهن هم دران نواح است سرکار سلهٹ کوهستانست شیر و
گرگ دران جا خوب میشود که در قلمرو هندوستان بخوبی مشهور است و میوه‌ها خوب
مثل سنگ تره وغیره بهم رسد و چوب چینی ازان ملک بدست آید و عود در
کوهستان آنجا افراط دارد گویند در آخر ماه برسات درخت را بریده در آب
و هوا چند گاه میگذرانند پس هرچه خوب برآید بکار برند و هرچه تباه شود آنرا
بیندازند بن راج نام پرنده خرد که رنگ سیاه و چشم سرخ و دم دراز دارد و
بازولش متلون خوشرنگ وطویل بازو است در انجا باسانی بدست آرند و
رام کنند و از هر جانوری که بشنود یاد گیرد همچنین سیر کنج نام پرنده دیگر ازین
هیچ تفاوت ندارد مگر این قدر که باو منقار شیر کنج احمر است این هردو گوشت
خوارند و چند طیور خرد چون کنجشک وغیره میکنند سریف آباد گاوان
کلان و خوب بابردار و گوسفند کلان و خروس جنگی کلان ازانجا خیزد سرکار
مدارن که سرحد جنوبی ممالک بنگاله واقع است کان الماس خرد در انجاست
اکبرنگر عرف راجمحل برلب گنگ واقع است سابق ازین شهری کلان و
آباد بود و فوجدار صاحب شان از طرف ناظم بنگاله اقامت میداشت حالا
شکستگی و ویرانی تمام دارد قصبه مالده برلب نهر مهاندا واقع است و بفاصله
سه کروه

چون شهر کلکته بندر کلان است همه بنادر بنگاله شکسته شد گویند جهازیکه در دیگر اطراف
دریای شور غرق شود محاذی جاتگام یافته میشود العهدة علی الراوی و مد و جزر دریای شور
درانجا هم میشود و خروس جنگلی آنملک مشهور تمام دارد سرکار بگلا نیز بر ساحل است
دریای شور قلعه بوده و پیرامن آن درخت زار و مد و جزر دریا درانجا هم است چنانچه در دیگر
مکانات سواحل دریا و اطراف کلکته می شود در سال بست و نهم جلوس اکبر بادشاه
یکپاس روز باقی مانده و سیل عجب حادث شد تمام شهر غرق شد راجه آن
شهر بر کشتی سوار شده گریخت پنج ساعت جوش طوفان و برق و رعد و دریا تموج
بود دو لک ذی روح از انسان و حیوان غریق بحر فنا شدند رنگپور و گهوره گهات
که انجا ابریشم پیدا می شود و اسپان تانگن درانجا از کوهستان بهوست آمده
فروخت می شود سمی لیکن بضخامت چهار مغز و بطعم انار می شود و سه تخم
دارد سرکار محمود آباد قلعه بوده است و اطراف آن ره دبار واقع شده درزمانیکه
شیرشاه ملک بنگاله را مفتوح ساخته چند زنجیر فیل از سرکار را به آنجا گریخته بجنگلها
رفته ازانوقت فیل دران جنگلها بهم میرسد و فلفل هم دران اطراف می شود
باربک آباد پارچه نفیس که آنرا گنگاجل گویند ازانجاست و نارنج کلان هم خوب
می شود سرکار بازوه درخت زار است اما درختان ساج که بکار عمارت و کشتی

دران ضلع رسید او نواب متوفی الیه فوج برای کومک میفرستاد از کنده کول و لب گنگ
تا مونگیر مقدار ده روزه راه ملک وسیع پورنیه است و از کوه مونگیر بکوچ بهار و آسام
راه میرود و پیشکش راجه مورنگ طیور شکاری است و ما که جهانگیر نگر این شهر بر لب
نهریه وهی گنگا واقع است و نهر گنگ موسوم به پدا از انجا بفاصله کروه جاریست
در زمان سابق بهمین نام مشهور است در عهد نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بجهانگیر نگر
موسوم شد از انوقت تا اواخر سلطنت اورنگ زیب همین شهر صوبه نشین بود
[illegible] امت خود نواب جعفرخان شهر مرشد آباد را دار السلطنت مقرر ساخت
[illegible] صوبه نشین شد درین وقت هم از طرف سرداران کمپنی انگریز صاحب ضلع
[illegible] مقیم شد و پارچه سفید در انجا بهترین یافته میشود سرکار سونار
[illegible] از جهانگیر نگر سمت شرق و جنوب واقع است پارچه
[illegible] موضع کشره شوند و حوض آبی است که پارچه دران
[illegible] برابر اسلام اباد عرف چاتگام از قدیم
[illegible] آن درخت زار واقع شد از مرشد آباد
[illegible] شود و دراز مده سابق بندر عظیم
[illegible] انجا آمد و رفت داشتند اما حالا

چون

نشیب و ملک آبی است در موسم برسات سیل از کوهستان مورنگ فرو می ریزد ودشت و صحرا پرآب می شود اکثر آبادیها هم وقف سیل میگردد شالی وگندم و ماش و خردل وغیره غلات وحبوبات وافر میشود وروغن وزردچوب وشوره ابی و اتسی و فلفل وقاقله کنار وتیزپات ودرختان ساج بسیار کلان خوب میشود وگل یاسمین و سیوتی وگل سرخ وغیره گلهای خوشبو افراط دارد کوهستان مورنگ از پورنیه شش منزل طرف شمال واقع است چوب مورنگی که بهادری گویند از همان کوهستان می آید از بالای کوه راه بطرف شمال نیپال وکشمیر بسیار قریب است اما نشیب و فراز بسیار دارد و محالات پورنیه نصف از مضافات صوبه بهار وپورنیه تعلق به بنگاله دارد ملک سرد و آب وهوای آن سرزمین ناگوار وناموافق است اورام بگلوی خاص وعام تا وحوش وطیور سرایت ذاتی آن ملک است وعمارات پخته کمتر دارد مگر قلعه ولعل باغ و بعضی جای دیگر سابق ازین آبادی سرسه بهتر از پورنیه بوده است وگنده کوله برکنار گنگ مکان تجاران ومهاجنان از جای دیگر بسبب ارزانی غله وآسایش وخوش باشان ومسافر اهل روزگار از هر دیار آمده مقیم می شوند و اکثری را سرحد با راجه مورنگ خصومت وجنگ واقع میشد سیف خان هر سال برای ملاقات نواب جعفر خان در مرشدآباد می آمد نواب موصوف با وی سلوک برادرانه میکرد وهرگاه نو خرشه

مسطور حاکم مستقل آنضلع شده درجن سکه پسرشاه راجه بیرنگر
راکه باغی و مرکش بود بجنگ جدل بسیار اخراج نموده پرگنه
مذکور را بضبط خود آورده و تنبیه مفاسید دیگر هم کما ینبغی نموده فسد
راه را بکلم مستاصل ساخت و احوال را بحضور بادشاه عرضداشت نموده التماس کرد
که محال اندک بهت بودن غلام درینمحال محض لاحاصل لهذا حکم اورنگ زیب بنام
جعفرخان اصدار یافت که سن کنیری را در قفس نزد شما فرستاده ام اگر علو خود نخواهد یافت
البته شما را التصدیع خواهد داد نواب موصوف که بودن چنین کس را از مغتنمات
میدانست زرتوفیر را مرفوع القلم ساخت و مدنظر غور و پرداخت احوال بواقعی نمود
لوازم مراعات بجامی آورد و خان موصوف تمامی زمینداران آنضلع را بطور جعفر
خان بحبس درآورده دقیقه از دقائق زرکشی فرونگذاشت چنانچه هزده لک روپیه
ازان محالات تحصیل نموده بتصرف خود می آورد و روز بروز قوت ملک گیری و
خزانه و فوج افزون می شده باز مبنیدار سورنگ طرح آشتی انداخته شروع جنگل
بری و آبادان کاری نموده قریب نصف جنگل تا دامن کوهستان سورنگ آباد کرده بقا بوی
خود درآورده ملک بال او افزایش یافت و جعفرخان دیده و دانسته مراعات میکرد اکنون
پورنیه شهری کلان شده و رود خانه کوسی در سونرا در میان پورنیه جاری است پیشش
لیلب

چانک کوٹھی فرقہ دہنبا مارست وآنرا ناہار نگر نیز گویند درین مکا
ہا سوای مالک کوٹھی آنجا عمل و دخل دیگری نیست مشہور لوپر نیہ
در زمان سابق پرگنہ حویلی میگفتند سی و دو ہزار روپیہ جمع تحصیلی بود
چون راجہ بیرنگر کہ جمعیت پانزدہ ہزار سوار و پیادہ داشت و دیگر
سکنہ آن نواح قوم جکوار وغیرہ متمرد پیشہ و عارتگر بودند و متمردین
را ایذای کمال میترسانیدند لہذا لب سرحد مورنگ قلعہ جلال گڈہ
بفاصلہ دہ کروہ از پورنیہ احداث شدہ قلعدار در انجا می بود نواب
جعفر خان بموجب درخواست نواب سیف خان نبیرہ امیر خان
کلانرا کہ بنام و لقب پدر ملقب وازنسل سادات و امرای عظام
و بادشاہ نسبت بود از حضور بادشاہ اورنگ زیب درخواست
تعیناتی خود نمودہ وبہ تقریب تنبیہ و تادیب راجہ بیرنگر وغیرہ مفاسید
آن نواح متعینہ شد نواب جعفر خان آمدن چنین کس را غنیمت شمردہ
فوجداری ضلع پورنیہ و قلعداری جلال گڈہ بخان مذکور تفویض نمود
و پرگنہ بیرنگر عرف دہرمپور و گوندوارہ متعلقہ صوبہ بہار ضمیمہ پورنیہ
و محال سرحد جاگیر مشروط قلعدار قلعہ مذکور نیز باو مسلم داشت خان

یکی چون مه وان دگر مشتری :. یکی همچو زهره بجلوه گری :. زبس شد
چو سیاره هر سو چنان :. شده کوچه ها نقش کهکشان :. به بینی کنی گر بهار
رو :. متاع نفیسه جهانی در و :. بود هر چه در ربع مسکون قماش :.
بیابی به بازار او بی تلاش :. گر از اهل صنعت نمایم رقم :. چنان نقش
صورت نه بندد قلم :. ولی هست مشهور در خاص و عام :. که صنعت
بچین و فرنگ ست تمام :. سوادش سطح چو سطح سما :. سرکها در و بسته
چون استوا :. به گلگشت مردم چو دالشوند :. چو سیار در سیر باهم شوند :.
چنین شهر در ملک بنگالیان :. ندیده است کس نی شنیده چنان :.
چندن نگر عرف فراشدانگه از کلکته بفاصله دوازده کروه واقع است
کوشهی نصاری فرانسیس در انجا است شهر خورد و برلب نهر بهاگیرتی آباد
دارد سرداری از طرف فرانسس در انجا است ضابطه نظم ولسق الشهر
امور تجارت میباشد سرداران انگریز در انجا عمل و دخل ندارند
همچنین در جوجره عمل و دخل فرقا ولندیز است چوچره متصل بندر
هوگلی جانب جنوب بندر ندکور و از فراشدانگه بفاصله یکگروه
جانب شمال واقع است و همچنین چهرام پور برلب نهر مذکور از روی
چانک

وبارش بسیار مضر است درین وقت که از چند سال قلمرو بنگاله و بهار و اوڈیسه در تحت و تصرف سرداران کمپنی انگریز درآمده دارالحکومت این ممالک همین شهر است عمده ترین ایشان که خطاب گورنر جنرل دارد درین شهر میباشد و نائبان در ضلع جداگانه مقرر شده میروند و تحصیل زر مالواجب از هر ضلع بکلکته ارسال نمایند عمله دفتر و کچهری خالصه در کلکته است لموَلفه زهی شهر کلکته در ملک بنگ ٭ که هست آن نمودار چین و فرنگ ٭ عمارات آن دلکش و جان فزا ٭ کمر سر کشیده باوج هوا ٭ صنائع دران کرد استاد کار ٭ همه رنگ و رنگ و همه خوش نگار ٭ زبس صنعت کار اهل فرنگ ٭ خرد در تماشای آن گشته دنگ ٭ کله پوش انگریز ساکن درو ٭ همه راست گوی همه نیک خو ٭ مکان این چنین و مکین آنچنان ٭ کنم تا کجا شرح اوصاف آن ٭ مصفا سرکهای آن خشت کوی ٭ صبا بر صفایش کند رفت و روب ٭ بهر کوچه اش مه رخان در طواف ٭ ببر کرده پوشاک رنگین و صاف ٭ رخ شان چو ماه منور بتاب ٭ تو گوئی زمین سیر شد ماهتاب ٭

واکثری می شکنند و آنچه بر ساحل نباشد آنرا نقصانی نمی رسد لهذا آن
روز درانجا کشتی خورد و کلان را بی لنگر ندارند آنرا بزبان بنگاله موت
گویند و آنچه هر روز و شب می شود انرا جوار می گویند قلعه گلین
بجانب جنوبی بیرون شهر ساخت انگریزان عجب اختراعی است
وصفش به نوشتن قاصر است تعلق بمعاینه دارد حصار چار دیواری
آن از هر چهار طرف از بیرون همچو پسته تالاب ها پست مینماید واز
درون آن بلند مینماید عمارات کلان و مرتفع درونش ساخته است
طرفه صنعت ها درین قلعه بکار رفته است و دیگر صنایع عجائب و غرائب
درین شهر است مثل این شهر در خوبیهای عمارات و اختراع مصنوعات
در تمامی بلاد هندوستان بعد از شاهجهان آباد که آن عدیم المثل است
دیگر نیست اما عیبی که دارد این است که هوایش متعفن و آبش شور
و زمینش مرطوب بحدیکه در زمین مینیکه زیر سقف است باوجودیکه همه از
خشت و چونه گچکاری کرده اند تاهم از کثرت رطوبت لای است
و دار و دیوار هم تا ارتفاع دو سه دست تر و نم میباشد چهار ماه زمستان
فی الجمله آب و هوایش چندان مضرت ندارد دیگر هشت ماه تابستان
دیارش

وبارش بسیار مضر نیست درین وقت که از چند سال قلمرو بنگاله و
بهار و اودیسه در تحت و تصرف سرداران کمپنی انگریز در آمده
دار الحکومت این ممالک همین شهر است عمده ترین ایشان که خطاب
گورنر جنرل دارد درین شهر میباشد و نائبان در ضلع جداگانه مقرر
شده میروند و تحصیل زر مال واجب از هر ضلع بکلکته ارسال نمایند
عمله دفتر و کچهری خالصه در کلکته است لمولفه زهی شهر کلکته در
ملک بنگ ٭ که هست آن نمودار چین و فرنگ ٭ عمارات
آن دلکش و جان فزا ٭ که سر کشیده باوج هوا ٭ صنائع
دران کرد استاد کار ٭ همه رنگ و رنگ و همه خوش نگار ٭
ز بس صنعت کار اهل فرنگ ٭ خرد در تماشای آن گشته دنگ ٭
کله پوش انگریز ساکن درو ٭ همه راست گوی همه نیک خو ٭
مکان این چنین و مکین آنچنان ٭ کنم تا کجا شرح اوصاف آن ٭
مصفا سرکهای آن خشت کوی ٭ صبا بر صفایش کند رفت و روی ٭
بهر کوچه اش مه رخان در طواف ٭ ببر کرده پوشاک رنگین و
صاف ٭ رخ شان چو ماه منور بتاب ٭ تو گوئی زمین سیر شد ماهتاب ٭

والکثری می شکند و آنچه بر ساحل نباشد آنرا انقصانی نمی رسد لهذا آن
روز در انجا کشتی خورد و کلان را بی لنگر ندارند آنرا بزبان بنگاله بان
گویند و آنچه هر روز و شب می شود آنرا جوار می گویند قلعه گلین
بجانب جنوبی بیرون شهر ساخت انگریزان عجب اختراعی است
وصفش به نوشتن قاصر است تعلق بمعاینه دارد حصار چار دیواری
آن از هر چهار طرف از بیرون همچو پشته تالاب ها پست مینماید و از
درون آن بلند مینماید عمارات کلان و مرتفع درونش ساخته است
طرفه صنعت ها درین قلعه بکار رفته است و دیگر صنایع عجائب و غرائب
درین شهر است مثل این شهر در خوبیهای عمارات و اختراع مصنوعات
در تمامی بلاد هندوستان بعد از شاهجهان آباد که آن عدیم المثل است
دیگر نیست اما عیبی که دارد این است که هوایش متعفن و آبش شور
و زمینش مرطوب بحدیکه در زمین بنیکه زیر سقف است با وجودیکه همه از
خشت و چونه گچکاری کرده اند تاهم از کثرت رطوبت لای است
و دار و دیوار هم تا ارتفاع دو سه دست ترونم میباشد چهار ماه زمستان
فی الجمله آب و هوایش چندان مضرت ندارد دیگر هشت ماه تابستان
و بارش

از ولایت چین و فرنگ و دیگر ممالک همیشه و هر سال دران بندر آمد و رفت
دارد و اکثر موجود میباشد درینوقت آن شهر مسکن سرداران انگریز
وتوابع ولواحق ایشان است یکقلم عمارات پخته از چونه و گچ است
چون زمینش بسبب قرب دریای شور همه مرطوب و شور است لهذا
عمارات آن شهر دو منزله و سه منزله است مکان زیرین لیاقت بود
وباش ندارد عماراتش بطور ولایات فرنگستان است و هوا دار و
وسیع و رفیع ساخته میشود سرک های آن شهر وسیع و همه پخته
خشت کوب است و سوای سرداران انگریز بنگالیان و ارامنه وغیره
سکنه آن شهر هم عمده تجار اند و آب چاه درین شهر بسبب شوری
لیاقت خوردن ندارد و اگر کسی بخورد مضرت تمام بیند و در موسم
گرما و برسات آب نهر هم تلخ و شور شود مگر آب تالاب که کثرت
دارد بخوردن می آید دریای شور ازانجا چهل کروه فاصله دارد هر روز
و هر شب یکبار مد و جزر آب دریا می شود و در وقت ایام بنحص دو یکدو
سه روز مد کلان بزور و شور تمام هر روز و شب یکبار می آید عجیب
حالتی و طرفه شورش رو میدهد اکثر کشتی ها از دریا بخشکی می آید از د

بندکرده قحط عظیم در لشکر پادشاهی رو یداده بود سردار کوٹھی کرناٹک
رسد غلات بحمل جهازات بلشکر رسانیده مجرای دولتخواهی و نیکوخدمتی
خود بظهور رسانید و پادشاه عالمگیر از فرقه انگریز بسیار راضی شد
استفسار مطلب کمپنی انگریز نموده سردار انگریز درخواست سند
فرامین احداث کوٹھی ها در ممالک محروسه علی الخصوص احداث
کوٹھی بنگاله کرد و درجه پذیرائی یافت و فرمان والا بمعافی محصول
جهازات کمپنی انگریز و گرفتن سه هزار روپیه بخشند در وجه پیشکش
واحداث کوٹھی صادر شد مستر چانک با احکام و فرامین باد
شاهی از دکن مراجعت کرده باز ببنگاله آمده و در مکانیکه بچانک
مشهورست لنگر اقامت انداخت و وکلا را با نذور و پیشکش
وتحف و هدایا نزد نواب جعفرخان فرستاده سند و مطابق اجازت
کوٹھی کلکته حاصل کرده احداث کوٹھی نو کرده بآبادی شهر پرداخت
وکار بار تجارت بنگاله جاری ساخت الآن آن کوٹھی شهرت
ارد کلکته شهری کلان برلب نهر بهاگیرتی واقعست به بندر کلان
رنگاه کمپنی انگریز و تبعه آنهاست جهازها خرد که سلب گویند

ازولایت

فوجدار بمجرد ورود پروانه مانع شده معماران و نجاران را حکم نمود که احدی
برای کار عمارات نرود آن عمارات همچنان ناتمام ماند مستر چارنگ آزرده
شده مستعد بجنگ گشته اما چون جمعیت قلیل داشت و سوای یکمنزل
جهاز دیگر درانوقت موجود نبود و علاوه آن حکم نواب جعفر خان غالب
و ازدهام مغلیه بسیار و فوجدار بالا دست با آنها متفق از دست و پا زدن هیچ
فائده متصور نکرده ناگزیر لشکر جهاز برداشت و ابنه آفتابی از بالای جهاز مجازی
آبادانی شهر مقابل نموده ابادانی شهر کنار دریا را با چندین لنگر آتش زده
روان شد فوجدار بجهت تدارک این معنی به تهانه دار مکهوه نوشت
که جهاز رفتن نیاید تهانه دار مذکور زنجیر آهنی که هر حلقه آن مقدار ده
اثار سطبر بود جهت انسداد راه آمد و شد کشتی ها غنیم بر جنگ
و قوم ملک این روی دریا تا آن روی ساخته بدیوار قلعه تعبیه کرده
مهیا داشت بر روی آب کشیده جهاز بزنجیر رسیده بند شد و از قرار
ماند مستر چارنگ زنجیر را بشمشیر فرنگ بریده راه لورد شد و جهاز
بدنهای شور رسانیده عازم ولایت دکن گردید و چون بادشاه
اورنگ زیب دران ایام در دکن و غنیم از هر طرف رسد غله

متصل لکهوکهات ومغلپوره بود ناگاه بعد زوال افتاب که سرداران
انگریز بتناول طعام مشغول بودند بزمین فرو شدن گرفت سرداران
انگریز افتان وخیزان بدر رفته ازان ورطه هلاک مناص یافتند وکلهم
مال واسباب وقف قعر آب گردید اکثر ذی روح وبعضی مردم نیز تلف
شدند ستر جابانک سردار همه آنها باغ بنارس گاشته یکی را
که در لکهوکهات متصل شهر بود بقیمت گرفته اشجار انرا بریده
احداث کوتهی نموده طرح عمارات دومنزله وسه منزله نمود چون احاطه
دیوار تیار شد وکار بان رسید که سقف لبناه تیر ها سازند شرفا
ونجبا مردم سادات ومغلیه که عمده تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار
هوگلی ظاهر ساختند که هرگاه نامحرمان بربالای بام وبالاخانه ها مرتفع برآیند
موجب ننگ حرمت وبی شرمی ننگ وناموس ما خواهد شد فوجدار
حقیقت این حال را بحضور نواب جعفرخان عرضداشت نمود ومتعاقب
تمام مغلیه وشرفا ونجبا را نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده تظلم
واستغاثه نمودند نواب جعفرخان پروانه باین مضمون که زیتهار خشت
بالای خشت نهند وچوبی بالای چوبی نگذارند بنام فوجدار مرقوم قلمی نمود
فوجدار

موصوف الله مدار زرخیزی ملک بنگاله بر محصول سوداگران نهاده با تجارت
پیشگان فرنگ و چین و تجاران ایران و توران زین سلوک و مراعات
بسیار می نمود و سوای محصول واجبی مجوز اخذ یکدام بیجا و غیر معمول نمیشد
لهذا در عهد او بندر هوگلی زیاده از سابق معمور و آبادان شد و تجار سائر
بنادر عرب و عجم و نصاری فرنگ مالک جهازات و اغنیای مغلیه مسکن
کردند اما اعتبار مغلیه به نسبت تجار دیگر فرقه زیاده تر بود اهل فرنگ را از احداث
برج و بازار و قلعه و خندق ممانعت و مزاحمت تمام بود بعد از ان چون ظلم
و سخت گیری و زیاده طلبی فوجداران از دیاد گردید بندر هوگلی رو بویرانی
نهاده و کلکته بسبب رعایت و صیانت فرقه انگریز و آسانی محصول آباد
گشت شهر کلکته در سنین ماضیه دیهی بود در تعلق مصارف
کالی نام بتی که در انجاست چون در زبان بنگاله کرتا و کتا بمعنی مالک
و خداوند است لهذا آن دیه بکالی کتا موسوم شد یعنی مالک آن کالی است
رفته رفته بتغیر السنه الف و یای تحتانی حذف نموده کلکتا گفتند
شرح آبادی این شهر و موجب قایم شدن کوٹھی کمپنی انگریز چنین است
که در زمان نظامت نواب جعفر خان کوٹھی کمپنی انگریز که در بندر هوگلی

فی الجمله سابقه دارد از تعمیرات آنجا آنچه لیاقت تحریر داشته باشد بنظر نیامد
مگر یک مکان امام باڑه از تعمیرات نواب سراج الدوله وصفش مستغنی البیان
است مثل آن در تمام ممالک هندوستان نیست اگرچه الان از عشر عشری
نیست اما جزوی نمونه آن یادگار کلی است این دو بیت مولانا عرفی شیرازی
رحمة الله علیه مناسب محل دیده نوشته شد ع چه قدر صبح شناسند ساکنان
درش ؛ که در حوالی آن شام را نبوده گذار ؛ زهی صفای عمارت
که در تماشایش ؛ بدیده باز نگردد نگاه از دیوار ؛ و مکانات موتی
جهیل که خوبترین جای بوده حالا از بیخ کندیده شد و خراب مطلق گردید
بندر هوگلی بفاصله نیمکروه از یکدیگر واقع شده پیش ازین وساتگام
شهری کلان و آبادی بسیار داشت و جای حاکم نشین بود و کوتهی نصاری
برنگیس و دیگر تجار هم بود چون ساتگام نسبت دریا گذاشت ویران
شد بندر هوگلی آبادی کمال پذیرفت فوجدار این بندر همیشه از حضور
سلاطین دهلی مقرر شده می آمد و با ناظمان بنگاله چندان تعلق نداشت
نواب جعفرخان خدمت فوجداری آنجا ضمیمه خدمت نظامت و دیوانی
درعلاقه خود نمود چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و سبب آنکه نواب
موصوف

یافت بعد رسیدن درجهانگیرنگر عرف دهاکه که درانوقت جای حاکم نشین
بود و شاهزاده عظیم الشان از حضور بادشاه اورنگ زیب بحکومت
بنگاله اختصاص یافته از بیشتر درانجا بود چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد
صحبت خود با شاهزاده برار ندیده به بهانه آنکه محالات بنگاله ازانجا بعید
مسافت دارد از ملازمت شاهزاده جدا شده در مخصوص آباد طرح اقامت
افگند و عمله زمینداران و قانون گویان دارباب دفاتر دیوانی خالصه شریفه
را درانجا ساکن ساخت و دو گهریه که ویرانه محض بود محل سرا
و دیوانخانه و کچهری بادشاهی آراسته تحصیل مالواجب مقرر کرد و چون
اصالتاً بصوبه داری بنگاله و اودیسه با نضمام دیوانی و خطاب
مرشد قلیخان و عطای خلعت فاخره و علم و نقاره و اضافه منصب
مباهات اندوخت بعد رسیدن مخصوص آباد آبادی شهر بنام خود حکم
کرده موسوم بمرشد آباد ساخت و دار الضرب مقرر کرده سکه ضرب مرشد
آباد مسکوک نمود ازانوقت این شهر صوبه نشین گردید شهری خوبیست ا
سکنه آنجا در مصاحبت صوبدار با مردم شاهجهاناباد هم صحبت بوده
مشعار و گفتار شایسته و درست بر خلاف دیگر ممالک بنگاله با مردم هندوستان

کہ آثار آن الیوم نمودست وسمت مشرق آن شہر جهیل جهته وبهته ودیگر
اب شارها است بند آب ازان وقت تاحال موجودست اما درانوقت که
آبادی شهر بود استحکام تمام داشت ومدخل آب ها درموسم برسات
بنود ودرین وقت درموسم برسات کشتی دران طرف میگذرد وهم آب
میشود شمالی ان یک قلعه بفاصله یک کروه یک عمارت کلان از تعمیرات
قدیم بود وحوض آبی مسمی به سارباری که آب ان حوض متعفن بود هرکه میخورد
بامراض متضاده مبتلا شده هلاک میشد گویند درزمان سابقه گناهگاران
را دران عمارت محبوس میکردند واز خوردن آب آن حوض بزودی تمام
هلاک میشد محمد اکبر بادشاه ازامروت کرده گناهگاران را ازان عقوبت
وصعوبت منع فرمودند شهر مرشدآباد شهری کلان برلب نهر بهاگیرتی
واقع شده هردو کنار نهر آبادی دارد درابتدا شخصی سوداگری مخصوص
خان نام سرای درانجا ساخته مخصوص آباد نام گذاشته بود خانه
ـند دکانداران سکونت داشتند چون درعهد بادشاه اورنگ
ـب عالمگیر نواب جعفرخان نصیری که خدمت دیوانی اودیسه
ـشت کارطلبخان خطاب یافت وبدیوانی ممالک بنگاله سرفرازی

یافت

در هر سری سودای پدید آمد و آخر کیدار نام برهمنی از کوهستان سوالک
خروج کرده و بتغلبه جنگ غالب گشته زمام مملکت هند را بکف آورد و
در آخر عهد او سنکلدیب نام شخصی از نواحی کوچ که در حدود ملک
بنگاله است بروی خروج کرده اول تمامی ملک بنگ و بهار را بتصرف
در آورده و بعد از آن با کیدار جنگ ها نموده غالب آمد و شهر لکهنوتی
را احداث نموده پای تخت خویش ساخت و دو هزار سال آن شهر دار
الملک بنگ بوده در عهد سلاطین چغتای ویران شده عوض آن
بلده تانده نشیمن حکام گردید و بعد از آن تانده هم ویران شد جهانگیر
نگر و بعد از آن مرشد آباد صوبه نشین شد وجه تسمیه گور معلوم نشد
اما بخاطر میرسد که در زمان حکومت فرزندان نوج گوریه شاید این نام
یافته باشد همایون بادشاه گور را بجنس ناخوش دیده جنت آباد نام ساخت
این شهر الحال خراب و ویران مطلق شده مسکن شیر و پلنگ است
جز آثار دروازه قلعه و عمارات شکسته و ریخته و مسجد و منارها و قدم رسول
صلعم چیزی دیگر نمانده است — چنانکه بود خسروان با دوستان در بوستان
شد زاغ دیگر کس را وطن شیر روبه را مکان ؛ قلعه کلان داشت

هر قدر دیر بماند گندیده نمی شود هیچ دریای کلان تر از و در ممالک بنگاله نیست و دیگر از انهار کلان این ملک برم پتر است که از اقصای خطا ماکوچ و از انجا براه بارو ماید بدریای شور ملحق گردیده در نواح چاتگام نام او سیگنا شهرت دارد دیگر نهرهای خرد ما حساب نیست و بر هر دو کنار اکثر انهار زراعت شالی میکنند دیگر از خصوصیات این ملک بر خلاف دیگر ممالک هندوستان این است که شاخ درخت انبه ولیمون را قلم کرده در زمین می نشانند و در سال اول بارور میشود چمن سوم در ذکر بعضی شهرها و آبادی بعضی بلاد ملک بنگاله شهر لکهنوتی که در ازمنه سابقه دار السلطنت بنگاله بود از تعمیرات سنگلدیب است گویند وقتیکه فیروز رای راجه هندوستان از رستم دستان شکست خورده به ترهت گریخت و از انجا هم بکوهستان جهارکهند و کوندواره گریخته فوت شد رستم دستان که از بی اندامی او کوفته خاطر بود سلطنت هند بفرزندان او تسلیم نداشته هندوی سورج نام را مملکت هندار زانی داشته و او راجه عظیم الشان شده تمام قلمرو دکن را عمل نموده تا بنگاله بقبضه اقتدار خود آورد و چون فوت شد نوبت سلطنت به پسرش بهراج رسید در انوقت تخلل در ممالک او افتاد

در هر

گویند بر آمده در صوبه های هندوستان فرخ آباد واله اباد وبهار شده
به بنگاله رسیده ودر بنگاله متصل قاضی مسه متعلقه سرکار باربک آباد مسمی
به پدا شد وازانجا شعبه از گنگ جدا شده بمرشدآباد رفته و در ندیه تا هنر
جلنگی ملحق شده بدریای شور رفته نام ان بهاگیرتی گویند وبدالطرف جالگام
رفته بدریای شور ملحق گشته واین گنگ در اله اباد با نهرجون وسورستی ملحق
شده ونزدیک حاجی پور با گندک وسرو دسون هم ملحق شد وپهنائی عظیم
دارد وجائیکه هرسه نهر ملحق شده هندوان ازا تربتی گویند واحترام آن
در مذهب هنود زیاده از حد است واین گنگ سورستی چون تا رسیدن
بدریای شور وجا لگام هزار شعبه شده رفته است و هندوان درباب برکت
این آب ها کتابها نوشته واین آب ها را متبرک دانسته غسل دران
موضع رفع گناهان تمام عمر دانند خصوصاً غسل بعضی گهات ها گنگ
مثل بنارس واله آباد وهردوار متبرک میشمارند واغنیای شان آب
گنگ را از راه ها دور دراز طلبیداشته نگاهدارند ودر بعضی روز ها
متبرک پرستشهای آنها بکار آید وحق آنست که آب گنگ در شیرینی
وسبکی وخوشگواری نظیر ندارد وآب این نهر را هرجائیکه نگاه دارند

میسر سازند که بسیار خوش قماش و طبع پسند باشد و جواهرات و در
دلپشم و عقیق درین ملک نیست از دیگر ممالک در بنادر این صوبه می آید و
میوه این ملک انبه است که در بعضے انبه کلان و شیرین و بی ریشه و خوش
طعم می شود و خسته کوچک دارد و درخت سه ساله که بقد آدم رسیده باشد
بارور می شود و نارنج کلان که کونلا گویند و خرد که نارنگی خوانند درین ملک
خوب میشود و ترنج کلان اقسام و لیموی کاغذی و اننا. س و نارجیل و فوفل و نار و
افراط خارپوس و موز یعنے کیلا انتها ندارد و انگور و خربزه و غیره میوه ها درین
جا نمیشود اگرچه تخم خربزه و نهال انگور اکثر درین ملک کاشته شد اما خوب
نشد و نیشکر نفیس و نازک و شیرین سرخ و سفید و سیاه وفور دارد و زنجبیل
و فلفل در بعضے جاها بسیار می شود و برگ تنبول با فراط است و ابریشم خوب
و وافر پیدا میشود و پارچه ابریشمی درین ملک خوب میشود و پارچه دلپسند نی
بهترینها می بافند و انهار خرد و کلان درین ملک بسیار است و رسم تالاب
ساختن خارج از حساب و آب چاه درین ملک کمتر خورند چه هر جا آب
نهرها و تالاب افراط دارد و اکثر آب چاه شور است مگر اندک حفرات بر آید
و بهترین انهار گنگ است که از کوهستان شمالی هندوستان از جایکه گو مکه
گویند

وزنان شان کفش وموزه در پا نکنند ومردمان وزنان هر روز روغن سرشف
در بدن مالند وغسل بدریا وتالاب کنند وزنان بنگالی پرده ندارند
وبرای حوایج وامور خانگی بیرون میروند وویرانی وآبادی این ملک حکم مسا
وات دارد چه خانها علفی دارند که از بانس وکاه سازند وظروف اکثر
سفالین وکمتر برنجی هرگاه از جای برخاسته جای دیگر رفتند فی الفور مثل
اول خانه علفی تیار ساختند وظروف گلی بهم رسانیدند واکثر آبادی آنها در
بیشه ودرخت زار است که پیرامن خانه درختان باشد واگر خدا نخواسته دریک
خانه آتش گیرد تمام بسوزد وبعد از سوختن نشان خانه نیابند مگر از آثار در
ختان که گرد پیش خانه شان بودند وسفر اکثر براب میکنند خصوصاً در موسم
برسات که دران موسم کشتیها خرد وکلان برای سفر وآمد شد مهیا دارند
وبرای سفر خشکی سنکهاسن وپالکی وچواله هم دارند وفیل در بعضی جای این ممالک
گرفته شود واسپ خوب بدست آید واگر بهم رسد بقیمت اعلی طرفه کشتی درین
ملک ها میسازند که برای حصار گیری بکار آید وآنچنان است که کشتی کلان میسازند
وسر کشتی را که بزبان آنجا کلهی گویند بانطور بلند تیار کنند که هرگاه بدیوار قلعه
رسانند مردم از کشتی بدیوار برآیند وداخل قلعه شوند وقسمی از عالیچه از درخت

عامل میباشند مگر در معاملات داد وستد وخرید وفروخت و دیگر قضایای
دنیوی مفسد ودغاباز وحیله ساز ومتفتن وشریر مثل بنگالیان در تمام
ربع مسکون نبوده باشد قرض را واجب الدین نمیدانند ووعده یکروز را
بیکسال هم وفا نکنند وخوراک سکنه آنملک از اعلی تا ادنی ماهی و برنج
و روغن شف و جغرات و نقلیات است و مرچ سرخ ونمک هم بیشتر خورند
نمک در بعضے جاها این ملک کمتر بهمرسد مردم آنملک یک قلم
کثیف الدین وکثیف المزاج وکثیف الکسوت اند نان گندم وجو
مطلق نمی خورند وگوشت گوسپند ومرغ وروغن زرد بمزاج شان
موافقت ندارد واکثر خیال اند اگر بخورند معده قبول نکند وفی الفور
بقی بر آید مدار پوشاک ذکور وانات همگی اعلی وادنی بر یک پارچه
که ستر عورت بدان توان کرد چه مردان یک پارچه سفید که عوام انرا دهوتی
گویند از زیر ناف تا زانو بندند ویک دستارچه خورد بقیاس دوسه
دست بر حاشیه سر بپیچد که تمام کاسه سر و پرچم موی نمایان باشد و زنان
بیک پارچه که آنرا ساری گویند نیمی از زیر ناف تا ساق پیچیده وسر
دیگرش که از طرفی کشیده بگردن اندازند وسر برهنه باشند ودیگر پارچه نپوشند

وزنان

وباوجود که زمین را از گچ و خشت بر بندند تاهم مکان زیرین لیاقت بود مانند
باش ندارد واگر کسے بماند زود بیمار شود و لسبب شادابی زمین بنگاله
قوت بنت لبسیار دارد چنانچه بعضے از قسم شالی القدر که آب برسات
ببالا رود تا سرش غرق کنده باشد در بالیدگی برابر شود و خوشه هرگز
غرق نمی شود وهمچنین در بعضے از قسم شالی در یکدانه تخم او دو سه انبار
شالی حاصل میشود واکثر زمین در تمام سال سه فصل زراعت میدهد و
زراعت انملک بالتمام شالی است چه باریک و چه کنده مزروعات
دیگر مثل گندم و جو و نخود وغیره بعضے جا سار و حال بهم رسد طرفه آنکه این
قدر افراط شالی وافر میشود احتیاج بآب باران غیر موسم و چاه و دریا
ندارد مگر آب باران برسات که اگر خدا نخواسته باران برسات نه شود
نقصان تمام دارد و سکنه قریات مطیع و منقاد حکام می باشند و لطور
زمینداران و رعایای دیگر ممالک هندوستان با حاکم جنگ نمیکنند و مال
گذاری سال تمام را هشت قسط کرده در هشت ماه ادا کنند و زر خراج
را رعایا خود بکچهری رسانند و مدار بندولبست هر فصل بر نسق است
و نسق کاغذ سررشته را گویند که پیش محرر پتواری و کارکن بمهر

در نظام ملک سعی نمودند و بنگ بن هند را فرزندان بوجود آمده ملک بنگاله
اباد گردید و نام بنگاله در اصل بنگ بود لفظ ال که مرکب ان شد سبب
آن است که ال در زبان بنگاله بمعنی پشته کلان است که گرد باغ و زراعت وغیره
مرتفع سازند تا آب داخل آن باغ و زراعت نشود چون در زمان سلف
رایان بنگاله در زمین نشیب که در دامن کوه وغیره هم بود پشته ها کلان بارتفاع
ده دست که عرضش بست دست باشد در حدود بنگ میساختند و خانه
و زراعت و عمارت درون آن میکردند لهذا عوام لنواح این ملک را بنگاله
میگفتند ز هوای بنگاله باعتدال نزدیک است و بسبب قرب دریای شور بارندگی
بسیار و رطوبت بسیار دارد برشکال از ماه اردی بهشت که بهندی ماه جیٹھ
خوانند شروع و تا ششماه بارش باران باشد بخلاف دیگر ممالک هندوستان
که آنجا برسات از نصف ماه خورداد که هندیان اساڑ گویند آغاز باران
و تا شهریور که هندیان اسن نامند چهار ماه بارش ماند و در موسم باران
زمین های نشیب بنگاله همه غرق و بموسم برسات آنجا هوای بد دارد
خصوصاً آخر برسات آدم و حیوانات اکثر بیمار و تلف میشوند زمینش
رطوبت بسیار دارد چنانچه در بعضے از بلاد خانه ها کچ و خشت دو منزله

پدر فرجام خود متوجه بوسعت آباد جنوب شده در تعمیر آن کمر اهتمام بر
بست پسران خود را که یکی هند دویم سند وسومی حبش و چهارمی
زنج و پنجمی بربر و ششمی نوبه نام داشت بهر طرفیکه جهت آبادی
رخصت فرمود آن سرزمین بنام ش موسوم گردید پسر کلان که
هند باشد چون در سرزمین هند فرود کش کرد ان ملک بنامش
موسوم گشت و سند نیز برفاقت برادر کلان بسمت سند توجه بر آبادی
گذاشته همانجا رخت اقامت افگند آن ملک بنام او مشهور شده
اما هند را چهار پسر بود یکی پورب دوم بنگ سوم دکن چهارم نهروال
وهر دیاریکه از ایشان آباد شد بالفعل آنملک بنام آنها اشتهار دارد
و دکن بن هند را سه پسر بوجود آمد ملک دکن برانها تقسیم یافت نام ایشان
مرهت و کنر و تلنگ بود و دکنان همه از نسل او بند والیوم این هر سه
فرقه در انملک ریاست دارند و نهروال را سه پسر بیروج و کناج و مال
راج نام بودند بنام ایشان هم شهرها آباد گردید و بورب بن هند را که
پسر کلان بود چهل و دو پسر بهم رسید و در اندک فرصتی اولاد ایشان
بسیار شده ملکها آباد ساختند و چون بسیار شدند یکی را بسروری برداشته

آن اشتغال دارند ست بود معلوم که رستگی چه خیزد با زمعبود یش
تنگی چه خیزد با گویند کالا پهاڑ در زمان مراجعت در سرزمین کمون جر
جنگلی نقاره گذاشته رفته معکوس افتاده است مردم آنملک احدی از بیم
جان برات کردن آن جرات نمیکنند العهدة علی الراوی کا جگر ناته
که معبد ترک هنود دران صوبه است گویند چون مردم هنود برای زیارت
جگرناته در موضع پرسوتم که جگرناته درانجاست میرسند اول بدستور مسلمانان
موی سر میتراشند و بدروازه اول مکان شیخ کبیر که مرد درویش کامل
و ولی وقت بود و پدر و مادرش حایک یعنی جولاهه بوده اند آب و
طعام او را که بزبان آنملک ترابی نامند میخورند بعد ازان در معبد
جگرناته به پرستش میروند و در پرسوتم هندوان با مسلمانان بلکه با هر قوم
خلاف عادت طعام میخورند و اقسام طعام مطبوخ در بازار میسر میشود
و هنود و مسلمانان میخرند و یکجا میخورند و مینوشند چمن دوم در بیا
بعض خصوصیات ممالک بنگاله معلوم جوهرشناسان دراناء
ستان باد اکثری از اصحاب فن تواریخ رقم زده خامه تحقیق گردانیده
چون حضرت حام بن نوح علی نبینا و علیهم السلام حسب الاجازت

بر دباز ایشهم از خوف قتل کسی را یارای بیدار ساختن آن سرمست
خواب غفلت نشد تا آنکه کالاپهار از تسخیر تمامی ولایت او مفروغ شد
قلعه باره بار را که محل خواب او بود محاصره نموده بجنگ پرداخت
اهل کاران و متصدیان راجه سرناچیان را طلبیده تمامی ماجرای اینحال را
در نای سرنای دمیدند چون خبر کالاپهار بگوش آن خفته بخت بستر النوم
اخ الموت خورد آنوا فو نمودار واقعه قیامت تصور نموده لسان خفتگان
قبور از نفخ صور سراسیمه از خواب غفلت برجست و حرکت مذبوحی نموده
سر خود را وقف تیغ غازیان اسلام نموده ولایت او دیسه و قلعه باره
باره مفتوح شده داخل ممالک محروسه بادشاهی اسلام گردید دین
متین محمدی و شرع مبین احمدی دران ولایت رواج یافت پیش ازین
عمل و دخل سلاطین اسلام دران مرز بوم نبوده از کرامات کالاپهار
یکی این است که هر جا که درانملک آواز نقاره او میرفت دست و پای و گوش
و بینی اصنام معبود هنود ان از بدن سنگین شان از هم میپاشید چنانچه
الآن بتان سنگین دست و پا شکسته و بینی و گوش بریده دران سرزمین
جابجا افتاده است و هنود باطل پژوه از کوردلی خود دیده و دانسته به پرستش

محمد اکبر بادشاه غازی آن ملک بدست کالاپهار مفتوح شده داخ
دیوان اکبری گردیده در بنگاله منتظم گشت و کیفیت آن مجملاً این است
که کالاپهار از امرای بابری شجاع و اهلدل و صاحب کرامت بود حسب
الامر محمد اکبر بادشاه با دوازده هزار جرار انتخابی به تسخیر آنملک
پرداخت راجه بکند دیو مرزبان ان ملک از بس عیاش و آرام
طلب بود ششماه بار عام داده بضبط و ربط و تنظیم و تنسیق امورات
ملکی پرداخته تن بآرام داده بخواب غفلت میگذرانید و تا ششماه
ایام استراحت و آرام و امتداد میکشید و احیاناً کسی او را درین
عرصه بیدار میکرد بقتلش اقدام مینمود چون خبر درآمدن کالاپهار
بافواج بادشاهی در آنملک سامع آشوب راجه شد برای حفاظت
وفود داری قلعه باره باٹی که جای مستحکم بود تعمیر نموده متحصن گشت
وافواج شایسته بمقابل حریف تعین نموده بدستور سابق بر بستر
استراحت مشغول خواب غفلت گردید کالاپهار افواج او را بجنگ
جدل بسیار انهزام داده تمامی قلمرو او دیر را بحیطه تصرف و ضبط
درآورده حتی که رانی را مع اموال و اسباب و خانه اش بغنیمت

کادوگامیش و رنگ ابلق و متلون است که شیر میدهد و کیش و ملت
آنها خارج از اسلام و هنددان است سوای مادر هر زن را بزوجیت میتوانند گرفت
چنانچه برادر خواهر خود را زوجه میتواند کرد و از حکم سردار و پیشوای خود که اثراوالی گویند
قاصر نشده همگی در اطاعت او راسخ اند و زنان نوکران سپاه بدربار
حاضر میباشند و شوهران شان بخانه خود میمانند و سکنه آنجا کلهم
اسود اللون اند و مردان ریش ندارند و متصل ملک برخنگ ملک
پیکو ما بین جنوب و شرق بنگاله است و افواج آن ملک از فیل و پیاده است
و فیل سفید در جنگل آنجا و در حدود آنملک کان فلزات و جواهر است لهذا در
میان پیکوان و مردم برخنگان خصومت میباشد و متصل این ملک
ملک مگ است حیوانی چند لباس انسانی ملبس شده اند از جانوران خشکی
و تری هر چه بدست آید میخورند هیچ جانداری را نمیگذارند و دین و آئین و
مذهب درست ندارند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد بزنی میگیرند و
لهجه زبان اینها با زبان مردم تبت نزدیک است و در حدود جنوبی صوبه
بنگاله ولایت اودیسه واقع است از لانددلول تا مالوه و عبور رود خانه
جلکه حدود آن ملک است در عهد سلطنت سلطان جلال الدین

وعظیم الشان بوده اند گویند چون رای آنجا فوت میشود ذکور و اناث
وخواص و خدمه متوفی را با برخی از اسباب تجمل وحوایج و فروش
ولباس و ماکولات با چراغی پر روغن با او در دخمه باستحکام تمام
بچوبهای قوی بپوشند و متصل ملک اشام تبت است و متصل
تبت خطا و ماچین است و دار الملک خطا خان بالغ است کا از دریای شور چهار
روزه راه فاصله دارد گویند از خان بالغ تا کناره دریای شور نهر آب کاویده و هر دو
کناره ان سنگین ساخته اند و در کوهها جانب شرقی اشام طرف اوتراکول
بمسافت پانزده روز قوم مری و محمی سکونت دارند دران کوهستان آهوی مشکین
وفیل پیدا میشود نقره و مس دار زیر ازان جبال بهمیر سد طرز و وضع آن
قوم از اشام میان موافقتی دارد و در حسن و ملاحت از نسوان اشام بیشتر
اند و از تفنگ بسیار میترسند و گویند بد چیزیست نعره میزند و از جا حرکت
[illegible] از شکمش بر آمده آدم را میکشد و ما بین جنوب و شرق بنگاله
[illegible] اتراد خنک گویند واقع شده و چاتگام بآن متصل است
[illegible] نایاب است و شتر و خر بقیمت اعلی
[illegible] معدوم مطلق اما جانوری مشابه

نمیتابد اگرچه طرفثانی قوی و کلان باشد آنقدر بجنگد که مغز سر پریشان شود
و بمیرد و فیل کلان متناسب الاعضا در صحاری و جبال وافر و آهو و گوزن
و نیله و فوج نیز بسیار میشود و از ریگ دریا بر مهاپتر طلا حاصل میشود و دوازده
هزار اسامی برین کار مقرر اند هر سال بحساب فی نفر یکتوله طلا بسرکار
راجه داخل میسازند اما طلا کم عیار که یک توله بهشت و نه روپیه فروخت
میگردد روپیه و اشرفی بنام راجه آنجا سکوک و خرمهره رایج دارد و فلوس مس
رواج ندارد و آهوی مشکین در کوهستان اسام است نافه اش بزرگ پر از
دانه های کلان و خوشرنگ و وافر چوب عود که منبتش کوهستان نامروپ
و سدیه و لکهوکره است سنگین و معطر میشود و خراج از رعیت نمیگیرند از
خانه در سه نفر یک نفر بخدمت راجه قیام مینمایند و در اطاعت حکم راجه تهاون
نمی ورزند و اگر تهاونی واقع شود بقتل رسند راجه آنجا بر مکان بالا میباشد
و پا بر زمین نمی گذارد و اگر پا بر زمین نهد از راجگی عزل شود و اعتقاد
باطل آنها بران است که آبا و اجدادشان بر آسمان می بوده اند وقتی نردبان
طلا نهاده بر زمین فرو آمده بود از آن زمان بر زمین بماند لهذا او را راجه
سرگی گویند و سرگ بزبان هندی آسمان است و راجه ها آنجا زبردست

ممالک بنگاله پیوسته بملک کامروپ ولایت لیشام واقع است نهر برهماپتر
در وسط آن از شرق جانب مغرب جریان نموده طولش شرقاً وغرباً از گواهتی
تا سدیا تخمیناً دو صد کروه جریبی وعرضش شمالاً از کوهستان قوم مری و
مچمی دفله والانده باجبل قوم نانگه قیاساً هفت وهشت روزه راه جبال جنوبیش
تا کوهستان خصبه وکچهار وکشمیر در طول لاحق ودر عرض باطوان مسکونه قوم نانگه
لاحق وکوهستان شمالیش در طول باردار شاخ کامروپ پیوسته درعرض
پیش رو کوه های سابق قوم دفله کشیده سرزمین ساحل شمال تحریر
مهانبر را اوتر اکول از گواهتی تا مسکن مروپ ومچمی دامتداد دکن
کول از ملک نکرته رانی با موضع سدیا است هوا سواحل تحریر مهاپتر
فی الجمله برای غیر بومی سم است هشت ماه بارش باران میشود وچهار ماه
زمستان هم خالی از بارش نیست ورياحين وفواکه هند وبنگاله در ان
ملک بهم رسد وسوای آن نیز میشود که در سائر ممالک هند نیست
محصول عمده آن ملک شالیست گندم وجو وعدس نمی کارند اما
زمینش قابل است هرچه بکارند نمک کمیاب وعبر برد آنچه در دامن
بعضی از کوه های سدیا ملح فرو گیرند خردس جنگلی آن ملک رواز حریف

بدستور قایم و بحال میماند و قدر رس ازان مسمار ند و از بریدن درختان
اکثر عرق شیرین حاصل میشود و درخت انبه بطور انگور بر تالار ها می بالد
و میوه انبه میدهد علی هذا القیاس و کوهستان بهوشت که مسکن
بهوتیه است در سمت جنوبی کوچ بهار واقع است اسپان تانگن و بهوت
و پری و اهوی مشک دران کوهستان می شود و در وسط آنملک نهری از
میان دو کوه جاریست عرض کم دارد اما بسیار تند و عمیق زنجیری از آهن
بالای آب بسته هر دو سه زنجیر را بسنگهای طرفین بهم بند کرده و زنجیر دیگر محاذی
زنجیر مسطور به فوق آن بارتفاع قد ادم تعبیه نموده میدارند مترددین پای
بر زنجیر اسفل نهاده دست بر زنجیر اعلی زده عبور مینمایند طرفه آنکه اسپان
تانگن و جمیع احمال و اثقال را نیز ازین آب برهمین زنجیر میگذرانند
مردم آنملک سرخ و سفید و تنومند میشوند و موی سر میگون از اطراف
سر و گردن فروهشته دارند و لباس غیر از یک لنگ که ستر عورت
توان ساخت دیگر ندارند اناث و ذکور این ملک بهمین هیئات
و وضع میباشند و لهجه زبان شان بازبان مردم کوچ بهار موافقتی
دارد و گویند کان فیروزه هم دران کوهستان است و مابین شمال و مشرق

ممالک محروسه است تا بات گالون که سرحد ملک مورنگ است پنجاه و پنج
کروه جریبی و عرضش جنوباً و شمالاً از پرگنه ناج ناث که از جمله ممالک
محروسه نالوشکرپور که متصل کهوشتا کهاث است پنجاه کروه جریبی و
این ملک در کوارای و عذوبت آب و اعتدال و لطافت هوا
و نزهت امکنه و بساتین از سائر زمین شرقی ممالک هندوستان
ممتاز است نارنج کلان بسیار خوب میشود و دیگر فواکه هم افراط دارد
نهال فلفل در انملک میشود میخش باریک و شاخهای بالای تالارها
میدوانند خوشه هایش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد سال کنان
آنجا دو قوم اند میچ و کوچ و راجه از قوم اول است و سکه بر زر سرخ میزنند در و پیه
مضروب آنملک را نرائین میگویند رایان عظیم الشان درانجا
شده اند یکهزار و یک لک پیاده علی الدوام ملازم رای آنجا بوده است
و ملک کامروب که آنرا کامروب کامته گویند در حکومت رایان
آنجا بوده است مردمان ملک کامروب خوبصورت و در جادوگری
علم استعدی می افرازند و اکثر حکایات آنجا دور از عقل روایت
میکنند از عجائبات آنجا میگویند که بوی گلها بعد از چیدن چند ماه
بدستور

بهار اتصال دارد و در زمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه عیسی خان افغان
بعضے ممالک مشرقی را مفتوح ساخته سکه و خطبه اکبری رایج نموده متعلق
صوبه بنگاله کرد بست هشت سرکار و هشتاد و هفت محال درین صوبه
است در ازمنه ماضیه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لک پنجاه و نه
هزار سه صد نوزده دام جمع مقرری آن صوبه بوده است که یک
کرور و چهل و نه لک و شصت و یکهزار و چهار صد و هشتاد و دو
روپیه پانزده آنه و کسری روپیه سکه می شود و بست سه هزار و سه صد
و سی سوار هشت لک و یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت نفر پیاده
مدامی و یکصد و هشتاد زنجیر فیل و چهار هزار و دو صد و شصت ضرب
توپ و چهار هزار و چهار صد کشتی متعین میبود و متصل حدود شمالی
چاتگام ملک راجه پیتره است و آن ملکی وسیع است رایان آنجا خطاب
مانک دارند چنانچه ننبا مانک وغیره و خطاب امراء آنجا نراین است
راجه آنجا یک هزار زنجیر فیل و دو لک پیاده نوکر میداشت و سوار
اسپ بهم نمیرسید ما بین شمال و مغرب بنگاله مایل بطرف شمال ولایت
کوچ بهار واقع است طولش شرقاً و غرباً از اهنه مرکنه بهتیر بند که داخل

روضه سوم در بیان احوال ناظمانیکه از حضور سلاطین حنفیه ادرین
ملک بنظامت پرداخته اند روضه چهارم مشتمل بر دو خیابان
خیابان نخستین در ذکر آمدن نصارای فرقه پرتگیس و فرانسیس
وغیره در دکن و بنگاله خیابان دوم در ذکر مسلط شدن نصارای
انگریز در ممالک بنگاله و دکن مقدمه مشتمل بر چهار چمن چمن اول
در بیان کیفیت حدود و اطراف ممالک بنگاله شهود خواطر سیاحان
اقالیم سیر و تواریخ باد که صوبه بنگاله در اقلیم دوم است از اسلام آباد
عرف چاتگام تا به بتلیا گدهی شرقاً و غرباً چهار صد کروه طول و
عرض شمالاً و جنوباً از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن که حد جنوبی
این صوبه است دوصد کروه مسافت دارد و چون در زمان سلطنت
جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی صوبه اودیسه بر دست کالاپهاڑ
[illegible] و آن صوبه داخل ممالک محروسه بادشاه دهلی گردید
[illegible] را نیز با بنگاله منتظم کردند طول چهل و سه کروه و عرض
[illegible] در حدود جنوب این صوبه دریای شور واقع
[illegible] کوهستان شوامخ و طرف مغرب صوبه
بهار

میان جان بسته از هر جا فقره فقره بهم رسانیده بعرض دوستان بتالیف
وترتیب این رساله پرداخته ولپس از اختتام نامش موافق تاریخ
اتمام ریاض السلاطین سـ ختم امید که منظور نظر ارباب بصیرت
شو و التماس از واقفان آثار سلف آنست از انجا که فقیر از ناقلیے بیش
نیست مع ہذا بمقتضای الانسان مرکب مع الخطاء والنسیان اگر
خطای وسهوی ملحوظ نظر گردد معذور ومعاف داشته سـ ا بقدر
وسع در اصلاح کوشند!! اگر اصلاح نتوانند بپوشند!! وبنای این
رساله بر مقدمه وچهار روضه نهاد وترتیب فهرست آن برین نهج است
مقدمه مشتملبر چهار چمن چمن اول در بیان کیفیت آبادی ممالک
بنگاله وحدود واطراف آن چمن دوم در بیان بعض خصوصیات
آن ملک چمن سوم در ذکر بعضے بلاد آنممالک چمن چهارم در ذکر
حکومت راجایان هند بر سبیل اجمال واقتصار روضه اول در ذکر
حکومت حاکمان اسلام که از طرف سلاطین دهلی به نیابت درین
ملک فرمانروای کرده اند روضه دوم در ذکر سلاطین که در بنگاله
بر سریر سلطنت جلوس فرموده خطبه سلطنت بنام خود ها خوانده اند

جوهرشناسی یگانه عصر بل از مغتنمات روزگار و دهر عدیم المثال است
لمولفه بود در هر فضیلت ذات او مجموعهٔ خوبی‌ها. هر آن وصفی که آید در
گمان افزون از آن دارد. دل روشن صواب اندیش چون پیران دانا
دل. دلی اقبال و عمر و حشمت و بخت جوان دارد. سخن سنجید بدامن گوهر
معنی فرو ریزد. دو لب مجود و کف وقت تکلم درفشان دارد. مهیا
خوان نعمایش بمسکینان و محتاجان. زر و دینار موجود از برای مفلسان
دارد. چون طبع بلندش علی الدوام مائل بمطالعهٔ کتب تواریخ و سیر و خواهان
انواع علم و هنر است لهذا رای فیض پیرایش در ایام سنه ۱۲۰۰ یکهزار و دو صد
هجری مقدس نبوی و مطابق ملت نصاری سنه ۱۷۸۶ یکهزار و هفتصد و هشتاد
و شش سال عیسوی جویای احوال سلاطین و حکام سلف که در ممالک
[illegible] و بنگاله رایت فرماندهی افراشته به نهانخانهٔ عدم شتافته اند
[illegible] اشاعت حکم محکم اصدار گردید که هر چه از کتب تواریخ
[illegible] عبارت سلیس عام فهم خاص پسند بحیز تحریر دارد
[illegible] امتثال مثال خداوند نعمت را واجب
[illegible] انگشت قبول بر دیده نهاده کمر سعی و اهتمام بر
میان

ز نفوس انبیا و رسل باشد علی الخصوص بران آیهٔ رحمت عالمیان
مقتدای اہل ایمان خاتم پیغمبران شارع شرع قویم سراج و ناہج
صراط المستقیم لمولفہ مقصود ظہور این مظاہر ؛ نور
اول و ظہور آخر ؛ یعنی فخر انبیاء سید اذکیا شفیع یوم الجزا محمد
مصطفےٰ احمد مجتبےٰ صلی اللہ و سلامتہ علیہ و آلہ و اہل بیتہ الطا
ہرین و اصحابہ اجمعین اما بعد اضعف العباد الراجی بشفاعت
السید الکونین غلام حسین المتخلص سلیم زیدپوری کہ چون از
چندگاہ بحسب اتفاق وقت بملازمت خدمت صاحب والامناقب
اعلی مناصب خجستہ سیرت فرخندہ سریرت کریم الطبع حلیم المزاج
ستودہ شیم سراپا ہمہ حاتم کشور سخاوت نوشیروان ممالک عدالت
خداوند فیاض زمان مشفق و مہربان بسیار بخش و کم ستان قدردان قیصر سامان
ازہمہ اوصاف مستغنی مستر جالیح اوبی ادام اللہ تعالی اقبالہ و شفقتہ
وحشمتہ ورفع درجتہ وضاعف عمرہ وقدرہ بسلک ملازمان منتظم
گردیدہ ہموارہ مستفیض فیض واحسانش و بہرہ یاب انعام و نوازش
بودہ و ہست الحق ذات مجمع الحسنات و منبع الفیوضات آن معدن

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس بارگاه جهان آفرینی است که مظاهر کونی را بید قدرت

جهانبان حمد سزاوار بارگاه جهان آفرینی است که منظاهر کونی رابید قدرت

جهانجهان حمد سزاوار بارگاه جهان آفرینی است و عالم عالم ثنا

کامله خویش بحلیه وجود محلی ساخته علم خداوندی افراشت و عالم عالم ثنا

لایق درگاه پروردگاریست که نگارستان هستی را بقام حکمت بالغه خود در صحیفه

کائنات بخط رنگارنگ نگاشت حکیم علیمی که امور انتظام عالم و عالمیان

وصلاح و سداد جمهور انام بوجود سلاطین که زمام حل و عقد کار و بار اصناف بنی

نوع انسان را بقبضه اختیار فرمان روایان خط غبرا واگذاشت داور

جهانداری که رتق وفتق مهمات طوایف انام و خیر و شر مرکز نشینان دایره

خاک را بمیزان مصالح جهانداری سنجیده در هر اقلیمی و ملکی فرماندهی برگماشت

سبز باد لطف او گلزار جان سبزها

زابر فیض او باغ جهان سبزها زمرد میشود در جوف کان سبزها

امیزی نقاش صنعش

... شانه و ثنائه و عم نواله و آلائه والحمد علی نعمائه و صلوات

... و الکیات بر جمیع فرمان بران بارگاه و حد ...

که نفوس